

فلیسین شاله



مترجم : ا. م. وکیلی

فروید و فروید یسم

از

فلیسین شاله

Félicien Challaye

مترجم اسحق و کبلی

۱۳۳۱ - ۱۹۵۲ - ہراں

چاپ رنگین

در این کتاب میخوانید :

شماره صفحه	عنوان
۶-۵	مقدمه
۲۱-۲	زندگی و آثار فروید کاوش ضمیر مخفی :
۲۶-۲۲	I- ضمیر مخفی
۳۱-۲۷	II- عریزه
۴۰-۳۲	III- مدل جنسی در طفولیت
۴۴-۴۱	IV- نارسایی
۴۷-۲۵	V- واپس زدگی
۵۷-۴۸	VI- بی‌ترسیمی زندگی روزانه
۷۸-۵۸	VII- حواشیها
۸۶-۷۹	VIII- انحرای
۱۰۲-۸۷	IX- نوروژها
۱۰۸-۱۰۴	X- صعید
	بررسی‌های مهم :
۱۱۶-۱۱۱	چندکارا کتر
۱۲۲-۱۱۷	تأیید
۱۲۹-۱۲۲	آمار ادبی و هنری
۱۳۲-۱۳۰	طریقه
۱۳۷-۱۲۴	پسکولوژی کولکندو
۱۵۰-۱۲۸	پسکولوژی مذهبی موارد استعمال
۱۵۹-۱۵۱	منابع پزشکی
۱۶۲-۱۶۰	منابع پداگوژیک
	ذات تصویر عموهی :
۱۷۱-۱۶۵	کائنات
۱۷۸-۱۷۲	نسر
۱۸۹-۱۷۹	سرست انسانی
۱۹۶-۱۹۰	اندیشه

توجه باین امر لازم است که انتشار این کتاب اثری
دلیل توافق مترجم و ناشر با ایده های مشروح در آن نیست.
این اثر يك بحث کلی در اطراف مشهورترین نثرهای روائی
و اجتماعی عصر حاضر است و تئوری های آن فقط از این نقطه
نظر که مسائل جدیدی را مورد بحث قرار می دهد حلب نظر
می کند. تضاد مباحث روائی، جنسی و پزشکی؛ مسئولیت وجود
استدلالات غیرعادی اجتماعی، سیاسی و مذهبی این کتاب و
تصادم آنها با عقاید و تعصبات بعضی مردم با مایست. این
يك اثر تحقیقی است و دلیل انتشار آن تنها اینست که فرودین
و مسائل مربوط بدان، که در جهان امروز موجبات تحول عمیقی
را در رشته های مختلف هنری، فرهنگی و اجتماعی فراهم
آورده و در محیط سیاست مشاجرات عدیده و مهمی سبب شده
است، از زبان يك نویسنده و پژوهشگر مشهور عاریتی نقل
شود. و چون زمینه موافق برای مخالفت یا موافقت با آن بسیار
وسیع و بالنتیجه يك محرك نیرومند فکری است، لااقل از
همین لحاظ می تواند مؤثر و مفید واقع شود.

مقدمه

در جریان ۱۵ سال او آخر قرن نوزدهم ، زیگموند فروید طبیب اتریشی در نظر داشت وسیله قاطعی برای مداوای بعضی بیماریهای عصبی کشف کند . باین مقصود برای ملاحظه آزمایشات شارکو و برنهایم به ترتیب به پاریس و ناسی رفت .

در نتیجه موجه شد که با آنتینگام نفس ضمیر مخفی در تولید امراض عصبی مورد توجه قرار نگرفته است . بالاخره برای مداوای این امراض طریقی ابداع کرد که وسیله آن مسواک ، حموم و مجهول و اسرار آمیز مسانی بشر را در پس ضمیر آشکار که سطح فروید بسیار سطحی است مشاهده کرد ، این طریق بنام پسیکاآنالیز معروف است .

ولی پسیکاآنالیز محدود به نمایان صرفاطنی نیست ، بلکه از این حد گذشته و صورت یکتا بررسی وسیع ضمیر مخفی را کسب کرده است . این علم را درحقیقت یک پسیکولوژی جدید یا پسیکولوژی اعصاب می توان نامید .

خود فروید و شاگردانش توسعه و سرشاری روش پسیکاآنالیتیک پی برده و آنرا در مورد تعداد زیادی مسائل نزدیک به پسیکولوژی معمولی ، از قبیل بررسی عادات ، داگوری شناخت زبانها ، تاریخ ضمیر ، تاریخ ادبیات ، اجتماع شناسی ، ادبیات (کیفیت عظیمی و جسمانی) ، آسانه شناسی ، تاریخ مذاهب ، تاریخ فلسفه و غیره بکار بردند .

بنابراین ، از پسیکاآنالیز مادی نظریات اسلامی در مورد جهان بشری و اجتماع سرچشمه پسیکاآنالیز یعنی زیگموند فروید است . این اندیشه حتماً مسئله خطیر است و در هیچ مورد مشابهت بر روی زمین ندارد .

فروید پسیم یک فلسفه جدید است ، فلسفه ای که همه را در هر دو روش پسیکاآنالیتیک و پسیکاآنالیز جدید بر سر یک کوه استوار کرده است . در این روش بیشتر از روشهای دیگر ، عصبی و مغزی که موجود آمده بود ، اساس بود ، امری که در تمام تاریخ و فرهنگ در آمریکا ، در آسیا و استرالیا پیش از پسیکولوژی مورد توجه قرار گرفته است .

۱ - Psychology ۲ - Psychoanalysis

۳ - Ethnologia ۴ - Psychologie

و پیش از دانشمندان، (به معنی جامد کلمه) شعر او نویسنده گان، هنرمندان، و متفکرین را مجتوب می سازد. و در عین حال که مورد تحسین شدید طرفداران متعصب می شود، مخالفت پر حرارت رقیبای پر شور را نیز جلب میکند.

در هر حال بجای شرکت در این قبیل احساسات و بالا اهل قبل از آن، شناسایی و فهم پسگمان نیز لازم است.

در این کتاب سعی شده است فلسفه فروید بطور کامل و روشن بیان شود. و دقت خواهد شد تا این بررسی روحیه اصلی و مورد نظر خود را از دست ندهد. از تاریخ نویسی و شرح کارشهای اولیه خود داری و از نقل تناقضات این دکتورین و ملاحظات شخصی اجتراز شود. مخصوصاً این تألیف قسمت های زنده این سیستم را که آینده حفظ کسرده یا لا اقل راجع بآن بحث خواهد کرد مورد نظر قرار دهد.

برای اجتناب از تمسخر لازم است قبل از خواندن کتاب به خواننده کان تذکری داده شود. بیان صحیح، کامل و دقیقانه فلسفه فروید بدون استعمال موضوعاتی که تراکت اظهار آن را اجازه نمی دهد، ممکن نیست و نقل بعضی نوشته های خاص خود استاد، بدون برخورد با اصطلاحات ممنوعه در گهتگوهای معمولی میسر نمیشود. این کتاب برای بانسیون دختران نوشته نشده، بلکه وسیله ای برای تسهیل کارشهای مسکریین آزاده ایست که فقط شیفته حقیقت اند اینجا در مورد این قبیل روحیه ها می توان این فرمول معروف را ذکر کرد:

برای ارواح پاک، همه چیز پاک است

زندگی و آثار فروید

فروید زندگی خود را در کتابی که بسال ۱۹۲۵ در جزء سری اوتو - بیوگرافیهای طبیعتان نوشته برای ما نقل کرده است ، این کتاب تحت عنوان «زندگی من و پسیکانالیز» به فرانسه ترجمه شده است (پاریس، ۱۹۲۸ N.R.F.). به علاوه در کتاب وی موسوم به «شکات در تاریخ نهضت پسیکانالیتیک» که بسال ۱۹۱۴ نوشته شده و در مجموعه‌ای که تحت عنوان آزمایشات پسیکانالیز در پاریس انتشار یافته اطلاعات مفیدی در خصوص زندگی او وجود دارد .

زیگموند فروید در ششم ماه مه ۱۸۵۶ در فریبرگ ۱ در مورآوی متولد شد . وی متعلق به يك خانواده یهودی بود ؛ خانواده مزبور دارای شرایط زندگی بسیار محقر و گویا از بالایا بین رسیده بود . فامیل وی سابقاً در کوه‌نرئی مسکن داشت و سپس در اثر آزار و شکنجه‌های قرون چهاردهم و پانزدهم بسوی خاور گریخته و در قرن نوزدهم از آلیسی به ایتالی مراجعت کرده و در يك ناحیه آلمانی زبان اقامت کرده بود .

مادرش بسیار جوان و پدرش او در دومین ازدواج خود ، او را به همسری گرفته بود . بطوریکه هنگام تولد وی پانزده ساله ، پدرش توه ای داشت . برادر زادۀ فروید یکسال از خود او بزرگتر بود . و فروید جوان فقط پس از مذاکره با برادر خوانده خود که بیست سال بزرگتر از او بود ، پدرش را به خوبی شناخت .

زیگموند در چهار سالگی با خانواده خود به وین رفت و قسمت اعظم زندگی خود را در آنجا گذراند . بنابر اینت وی را همیشه يك متفکر ویشی مینگردد . در دبیرستان ، مدت هفت سال شاگرد اول بود و در خاتمه تحصیلات متوسطه تصمیم به تحصیل طب گرفت ؛ بیس از هر چیز «آنچه در روابط بشری تأثیر داشت» مورد توجه و علاقه او بود ، در همین حال دکترین داروین نیز او را به چنانوب خود ساخت و بالاخره پس از خواندن یکی از آثار گوته درباره طبیعت ، استناد وی به ریخت‌شناسی در تمام زندگی ، کاوشهای علمی خود را با دقیق ادبی و هنری توأم کرد .

هنگامیکه در ۱۸۷۳ وارد دانشگاه شد ، بعنوان یهودی بودن او را بیست و یکمردند . خود در اینخصوص منویسد : «هرگز نتوانسته ام درك کنم که

چرا من باید از اصل خود بابتوریکه تازگی میگویند، از تواد خود شرم داشته باشم. تنها نتیجه این سالهای اولیه دانشگاه، که بعداً بسیار مهم بود، این بود که من بزودی با سرنوشت افرادی که در قسمت مخالف قرار دارند و باید منوعیت يك اکثریت فشرده را تحمل کنند، آشنا شدم. و باین طریق در مقابل امکان عموم حس استقلال در من بوجود آمد.

از ۱۸۹۷ تا ۱۸۸۲ تولا پوراتوار پسیکولوژی (رفت پر و لك مشغول کار شد و در آنجا آزمایشات اولیه خود را به هیستولوژی^۱ (سلول شناسی) سیستم عصبی اختصاص داد و در جریان بررسی های طبی خود، علاوه از هیستولوژی و پسیکولوژی سیستم عصبی، به تحقیق در بیماریهای نصاب و وسیله مداوای آنها علاقه مند بود و در سال ۱۸۸۱ موفق به تحصیل عنوان دکترا در طب شد.

لزوم تأمین زندگی، ویرا به ترك لا پوراتوار پسیکولوژی و صرف نظر کردن از کارهای تئوریک مجبور گرد. در نتیجه وارد بیمارستان عمومی شد و بزودی در آنجا عنوان اترن یافت. او در بیماریهای عصبی تخصص یافته بود ولی حس میکرد که در وین قادر نیست در این موضوع دقیق، صلاحیت کافی کسب کند. فروید خود متوسسد: « از دور نام بزرك شار گوی^۲ می درخشید، بنابراین فکر کردم که قبل از درجه (dazent) را در بیماریهای عصبی بدست آورم و سپس برای ادامه تحصیل خود به پاریس روم.»

در سال ۱۹۸۴ موفق شد در خواص يك ماده شبه قلبا، یعنی کو کائین که تا آنروز کمتر کسی آنرا می شناخت بررسی های جالبی انجام دهد. ولی تصادفاً برای دیدن نامرد خود که مدت دو سال از او جدا بود به شهر دور افتاده ای مسافرت کرد و در نتیجه آزمایشات کو کائین را رها ساخت و تعقیب کاوشهای خود را به دو تن از دوستانش سپرد یکی از آنها « کارل کولر^۳ » نام دارد و به غیر یکسف یکی از خواص مهم کو کائین یعنی بیحسی^۴ معجای است.

فروید پس از اینکه در خصوص حالات مختلفه بیماریهای اور گانگ (دستگساهی) سیستم عصبی تذکره هایی انتشار داد، در پی آزمایشات هیستولوژیک و کاینیکی خود، عنوان dazent (استاد) در تداوی امراض عصبی^۵ بدست آورد. و در همان سال موفق شد به شرح دولت هما بطور که آرزو داشت به پاریس برود.

پس از ورود به پایتخت فرانسه، از گردش در آن شهر بزرك بسیار خوشحال

۱ - Histologie

۲ - Charcot ۳ - Karl Koller

۴ - Neuropathologie

بود و اغلب اوقات بیکاری خود را در برجهای نو تر دام میگذراند .

بدواً بصورت يك شاگرد وارد دانشگاه سالپترییر Salpêtrière شد و در میان سایر دانشجویان خارجی گمنام بود . ولی یکروز شنید که شارکو از نداشتن يك مترجم آلمانی بسیار متأسف است بنابراین ، وسیله نامه ای خدمتگذاری خود را بوی اعلام داشت و مورد قبول واقع شد . از آن پس همیشه در محضر استاد بود و میتوانست از نزدیک آزمایشات وی را مشاهده کند .

در ضمن متوجه شد که وی بی پروا و بدون هراس از هیچ مانع تشویریک ، ملاحظات تجربی خود را بیان میکند . این امر اثر عمیقی در فروید باقی گذارد . آزمایشات شارکو منحصراً مربوط به هیستری بود ، وی حضور متواتر هیستری را در بشر تأکید میکرد و در خصوص فلج و تشنجات هیستریک ناشی از نفوذ تلقینات هیپنوتیک مشغول بررسی بود . فروید قبل از ترك پاریس با استاد خود در اجرای طرحی بمنظور مقایسه فلجهای اورگانیك (دستگاهی) و فلجهای هیستریك توافق حاصل کرد . فروید میگوید : « من میخواستم این نظر را مدلل کنم که در هیستری میزان فلج و بیحسی قسمتهای مختلف بدن منوط به چگونگی نوع تجسم این فلج و بیحسی بطور عمومی (غیر آتومیک) در خاطر بشر است . شارکو در این مورد با من موافق بود ، ولی من بهرولت متوجه شدم که در حقیقت وی هیچ امتیازی برای بررسی پسیکولوژیک عمیقانه امراض اعصاب قائل نیست . »

فروید پس از مراجعت به وین خواست آنچه در نزد شارکو آموخته و دیده بود در مجمع پزشکان ارا داد کند ، ولی با بی اعتنائی مواجه شد . « يك جراح بیرفرد نازد . همکار عزیزم آنچه این مهملات را می گویند ؟ (Histéron) یعنی Uteru (رحم زن) چگونه ممکن است يك مرد هیستریك باشد ؟ » . فروید از آن پس از مجمع طبیبان ، اجتناب کرد و دیگر گرد محافل طبی و آکادمیک نگردد .

در اتمیز سال ۱۸۸۶ با دختری از اهالی هماغبورگ که از چهار سال پیش در صفتش مینداشت ازدواج کرد و بصورت يك کارشناس امراض عصبی در وین باقی ماند . بقول خودش « زراد خانه من در صلاح بیشتر نداشت ؛ الکتروتراپی و هیپنوز »

ولی عدم قاضیت یکی از این دو عهد ؛ یعنی اولی را تشخیص داد . و بمنظور تکمیل دومی در تابستان ۱۸۸۶ برای چند سال به فونسی رفت ، در آن جا مدرسه ای بود که تلقین بی و با هیپنوز را تعلیم می داد . فروید می نویسد : « من در آنجا « ولی پروی » پیرو چناب را در حال کار در مقابل زنان « تپروا اطعالم مردم

زحمتکش مشاهده می کردم و آزمایشات حیرت انگیز « برنهایم » را بروی بیمار آن مریضخانه می دیدم . و در همانجا بود که امکان وجود انبساطهای نفسانی بسیار قوی و در عین حال پوشیده از ضمیر آشکار بشر را حدس زدم .
 فروید پس از آن خود را « وارث مشروع » مکتب فانی خواند .
 از ۱۸۸۶ تا ۱۸۹۱ اوقات فروید، برای تأمین زندگی خانواده اش کسبه سرپا افزون شده بود، مصروف تحقیق شغل معالایش می شد و در این مدت حیات هرگز وقت کافی برای ادامه پژوهشهای علمی خود نیافت . بسال ۱۸۹۱ با همکاری معاون خود کتاب « بررسی های کلینیکی دربارهٔ فلج يك پهلومی مغزی اطفال » را منتشر ساخت .

و در عین حال که در تدوین يك فرهنگ طبیی شرکت داشت، متوجه امراض مربوط به زبان یا (aphasies) شد و در سال ۱۸۹۳ يك کتاب کوچک انتقادی بنام « فهم امراض زبانی » منتشر ساخت . در سال ۱۸۹۵ با همکاری دوستی که (بعداً خواهیم دید) دخالتش در یکی از لحظات زندگی فکری فروید بسیار مؤثر و بنام دکتر ژوزف بروئر خوانده میشد، کتاب « بررسی هیستریکها » را انتشار داد .
 تا اینجا فروید فقط مواد لازم برای کوششهای بعدی خود را ذخیره می کرد و پس از آن بود که اصلیت مقتدر فکر خلاقه خود را بجهانیان نشان داد .

اكتشافات فروید، که بهنهایك نقطه نظر فلسفی را در مورد بشر و زندگی تشکیل داد در آغاز، کوچکترین رابطه ای با این موضوع نداشت فروید بارها از شباهت بعضی نظریات خود با تئوریهای فلاسفه گذشته متعجب میشد و هنگامی که پس از خواندن یکی از مقالات هاو لوک آلیش فهمید که ارتباط دادن امراض عصبی با میل جنسی یکی از عقاید افلاطون بی شباهت نیست، اظهار تعجب نمود .
 روزی یکی از دوستانش نوشته ای از شوپنهاور را بوی نشان داد . در آنجا فیلسوف آلمانی متذکر شده بود که بشر در قبال بعض حقایق، احساس تنفر کرده و از قبول آنها امتناع دارد ؛ و این مقدمه ای بر تئوری « واپس زدگی » بود . فروید می نویسد :
 « من کشف خود را مدیون محدودیت مطالعات خود هستم . » و سپس محققانه اضافه می کند : « با اینوصف سایرین این نوشته ها را خوانده و باز خوانده اند و بفکر کشف مورد بحث نیفتاده اند » او بعداً آثار شوپنهاور را خواند و به شباهتهای دیگری که بین نوشته های فیلسوف آلمانی و دکتربین خود وجود داشت متعجبانه اهمیت تأثرات روحی و میل جنسی بی برد و برای اینکه اصلیت فکر خود را حفظ کند نامدتی از خواندن آثار فیچو خودداری کرد . بطوریکه خود در کتاب « شرکت در تاریخ بهضت پسیکا بالیز » می نویسد : « من خود را تا مدت مدیدی از لدتی که

دراثر مطالعه آثار نیچه حاصل میشود معلوم ساختم و این کف نفس را با اراده و قصد خود مرتکب شدم زیرا میخواستم اثرات و انفعالاتی را که پسیکانالیز برای من تهیه میکند از هر گونه نفوذ خارجی مصون باشد. بنا بر این باید خود را حاضر کنم و در عین حال نیز آماده ام از هر گونه حق تقدم و امتیاز در قضایائی که کاوشهای مشکل پسیکانالیتیک جز تأیید مستدرکات الهامی فلاسفه کاری نکرده است صرف نظر کنم « در کتاب «زندگی من» فروید چنین تشخیص می دهد که پس از شوپنهاور، نیچه متهکری است « که الهامات و نقطه نظر های وی، اغلب بطور حیرت انگیزی با نتایج حاصله از مشکلترین کاوشهای پسیکانالیتیک منطبق بوده است».

فروید در نتیجه بررسی شخصی، در بعض قضایای مخصوص روحی مشتری های خود، با اصول اغلب بسیار فریبی پی برد که رویهم آن ها د کترین وی را تشکیل داد. بعضی این سوال مستخره را بیان آورده اند که آیا محیط وین و مشتریهایی که مربوط به آن محیط بودند تأثیری در افکار فروید نداشته است؟ فروید در کتاب «شکرکت در تاریخ نهضت پسیکانالیز» می نویسد: «بموجب تئوری بالا، پسیکانالیز و مخصوصاً اعتقاد به ارتباط بین اختلالات عصبی و اغتشاشات زندگی جنسی، فقط در شهری مانند وین ممکن است یعنی در یک محیط شیوایی و ساد اخلاق - مغایر با سایر شهرها. بنا بر این پسیکانالیز عبارت خواهد بود از یک معرف یا عبارت بهتر، یک انعکاس تئوریک از شرایط مخصوص محیط وین» فروید به یک پسیکولوگ فرانسوی موسوم به پیر ژانه که نظر بالارا پذیرفته بود اعتراض کرده و گفت: «از نقطه نظر پاکی اخلاق و عفت پارسی حتی ندارد خود را فوق وین ننگرد» و بدون اینکه یک مبین پرست متعصبی باشد از وین دفاع میکند «جایی را که روابط بین جنسین آزاد و احتیاط کمتر از شهرهای شمالی و عربی معروف بشوونت اخلاقی است» و ساکنینش از ساکنین سایر شهرهای بزرگ نه پرهیز کارترند و نه بیشتر با مراض عصبی گرفتارند».

در اینجا لازم است که از اکتشافات پی در پی فروید که در جریان تداوی بیماران صورت گرفته است بایک مرور سریع بگذریم البته بعداً هر یک از ایندهای وی هنگام تشکیل آن ها بصورت یک مفهوم ترکیبی بطور کامل دقیق مورد تحلیل قرار خواهند گرفت.

پس از آنکه تماماً صحیحاً خاطر نشان میکنند که ترتیب لازم برای معرفی کامل تعدادی حقایق، الزاماً همان ترتیبی که همایق مزبور در آن یافت شده اند نیست.

پس از این، زندگی فروید عبارت بود از اکتشافات و انتشاراتی که برای شناختن این اکتشافات صورت میگرفت، موافقتی که بخود جلب میکرد و مقاومت هایی که با آن مصادف میشد.

قبل از اینکه فروید شارگی را ملاقات کند، دکتر ژوزف بروئر «مردی که دارای يك ذکاوت غیر عادی بود» ماجرای یکی از مشتریان خود را که هنگام پرستاری پدر بیمار خود مریض شده بود، برای وی نقل کرد. مشتری مزبور زن بود و پدر خود را بسیار دوست می داشت. او کشف کرده بود که علائم مرضی^۱ این هیستری به صحنه های گذشته زندگی مریضه و به زخمهایی^۲ که پس از تأثیر شدید در وی فراموش شده بود مربوط است. او حدس زده بود که این علائم مرضی معلول بکار افتادن غیر عادی معنای تحریکات آزاد شده است. و برای این امر مندی قرارداد داده بود، بدین نحو که در حال هیپنوز خاطر صحنه های گذشته را به خاطر بیمار می آورد و دوباره موجبات تجدید آن را ملاحظه می انگیزد: هنگامیکه مریضه در اتسای هیپنوز همان عمل نفسانی را که قبل از هیپنوز فراموش شده بود انجام میداد علائم مرضی رفع میشد، بروئر این متد را Catharsis یعنی «تصفیه» می نامید. بروئر و فروید هر يك متد «کاتارتیک» را با موفقیت بکار بردند و سپس دو اثر تناقضات فکری از یکدیگر جدا شدند. فروید برعکس بروئر فکر میکرد که در پس نمود^۳ های امراض عصبی هیستریک، تأثرات متعدد و مختلف وجود ندارد. بلکه فقط تأثراتی از نوع میل جنسی، یعنی يك مبارزه جنسی فلسفی یا عکس العمل حوادث جنسی دوران طفولیت موجب امراض فوق است.

فروید برای بررسی در يك بحث بسیار وسیع تر یعنی ضعف و اختلال اعصاب زمینه هیستری را رها کرد. او زندگی جنسی مرضی اعصاب را که بوی مراجعه میکردند تهتقیق میکرد و اساس جنسی ضعف اعصاب را کشف کرد.

فروید که به هیپنوز اعتقاد نداشت و معتقد بود که این عامل حتی هنگام کاتارتی (تصفیه) تنها در اثر رابطه شخصی مریض و طبیب و آنها فقط در انسانی که این عمل دوام دارد مؤثر است، در عکس بود که برای تداوی مرضی چاره دیگری بجوید. او قبلاً مرضی بر زخمها را دیده بود که تحت تأثیر تلقین، قضایاتی را که بخیال خود فراموش کرده بودند بیاد می آوردند. این قضایا عمالگرا، ترسناک یا شرم آور بود، و این صحنات مؤذی تنها دلیل خروج آنها از ضمیر آشکار بود. فروید باین نحو نمود «راپس زدگی» را که از آن پس همه کلاسهای وی قراول گرفت، کشف کرد.

۱ - Symtôme ۲ - Traumatisme

۳ Phenoménac

چگونه این نوع امراض عصبی را میبایست مداوا کرد؟ با آشکار کردن واپس زدگیها و باتحریک حس قضاوت بمنظور پذیرش یا محکومیت آنچه سابقاً طرد شده بود و بیمار را باید وادار باعتراف تمايلات واپس زده کرد. بنا بر این از آن پس پسیکانالیزچاشین «Catharsis» و هیپنوز شد.

وسيله پسیکانالیزمی توان اهمیت ضمیر مخفی را کشف کرد. دوا اینجا باید بین يك ضمیر مجاور ساده و ضمیر مخفی و واپس زده فرق گذاشت فروید بمنظور کشف شرایط ایجاد واپس زدگی، درجهت مخالف مسیر زمان پیموده، سپس به زمان بلوغ رسیده، از آن گذشته و بالاخره بسالهای اولیه طولیت رسیده و متوجه شده است که سالهای اولیه زندگی هر چند بفراموشی افتاده، با ایتوصف آثار معوشدنی و مداومی برجای نهاده است. و از این کشف يك اصل جدید یعنی «همیل جنسی طولیت» بوجود آمد. بررسی مستقیم اطعالم نتایج ناشی از تحلیل بالغبین را تأیید میکند.

مرض و مریضهها در گذشتههای سینه عرددصحتهای جذاب و فریبنده ای را بیاد می آورند که سپس ممکن است عنه و ووع آنها ثابت شود. اینجا موضوع عبارت از حوادث واقعی نیست و باید آنرا «تجسم یا تصوری همیل» نامید.

این ملاحظات موجب کشف عشق جنسی پسر بچه به مادر و خشم و کینه اش نسبت به پدر و عکس این حالت در مورد دختر بچه شد: این را فروید «Complexe de œdipe» نامده و «انرژی غرایز جنسی» را نام «لیدو» خواند. فروید برای کشف واپس زدگیها و بمنظور از بین بردن معنویت آنها به تفاضاً و اطمینان دادن مریض می برداشت. سپس متد خود را تأیید داد و متشریان خود را به «گفته شوی آزادانه ۲» وامی داشت، یعنی چون شرط مداوی آنالیتیک همیشه صداقت است، بیمار از آزاد بردند که هر چه به خاطرشان می رسیده بی ترس بیان کنند.

در کنید مداوی آنالیتیک بین مریض و آنالیتیک يك «ارتباط محبت آمیز» برقرار میشود. این ارتباط همکسب به کینه یا سرکشی یا لایک حالت عشقی شورانگیز و کالاجنسی» منتهی شود. اینرا فروید بنام «انتقال» (transfert) می خواند. و این انتقال همکسب «بهترین وسیله تدارکی آنالیتیک» بشود.

روس گهنگوی آزادانه، بررسی خواهاها را بیان می کشد. پسیکانالیز ماهیت مثبتی و مفهوم خواب را کشف کرد و آنرا عشقی پس مناسیل واپس زده که اغلب تغییر شکل داده و بصور دیگر نظایر همکسب است. بتدریج خواب نیز با

۱ - Fantasma de desire ۲ - Libido

۳ - Association libre

علامه مرضی اختلال عصبی قابل مقایسه و شبیه است .

با اینوصف خواب يك نمود مرضی نیست ، بلکه نمودی از زندگی نفسانی عادی است . در زندگی عادی نیز فراموشیها ، اشتباهات ، فقدان اشیاء و سهوهای اتفاق می افتد که مترجمین آثار فروید آنهارا با اصطلاح « اعمال سهوی »^۱ نمایانده اند . پسیکانالیتر علت این سهویات را توضیح داد و بنابراین از حال يك وسیله ساده مداوای امراض عصبی خارج و رکن يك علم پسیکولوژی جدید و بسیار عمیق گردید : و بقول بلوئر طیب امراض روحی ، يك « پسیکولوژی اعماق » Tiefenpsychologie شد .

اولین آثاری که در آن ها فروید اکتشافات خود را توضیح داد عبارت بود : در سال ۱۹۰۰ يك کتاب مهم درباره « مفهوم خواب » . در سال ۱۹۰۱ « خواب » در همان سال « پسیکوپاتولوژی زندگی روزانه » . فروید در باره این کتاب می نویسد : « مردم این کتاب مرا بیش از سایر کتابهایم مطالعه کردند » در حقیقت چون کفر و زندقه آن زیادتر و مفرح تر است .

در ۱۹۰۵ « سه آزمایش درباره نظریه میل جنسی » و در همان سال « لطیفه و روابط آن با ضمیر مخفی » در ۱۹۰۷ « هتیان و خواب » .

مدت ده سال از ۱۸۹۵ - ۱۸۹۶ تا ۱۹۰۷ - ۱۹۰۹ را فروید در تنهایی فکری کاملی بسر برد . او از بروئر جدا شده ، هیچ شاگردی نداشت و هیچ موقع مقتضی برای بحث با دوستان بارقبایش نمی یافت . سعی وی برای همانندن ایده های خود در خصوص اصل جنسی اختلالات عصبی به کارشناسان مواجه با ماکسی شده بود . بعد ها در اینخصوص نوشت : « بالاخره فهمیدم که جزء آن اشخاصی هستم که بقول هبل : خواب دلیلی را بهم می زند » ، و بنابراین نیاستی به يك تاثیر خارجی و تحمل سایرین امید داشته باشم . . . دروین از من می گریختند و در خارج مرا نمی شناختند . . . این يك مرحله زیبا و پیرمانی و دوران عزت است ، باشکوهی بود .»

در سال ۱۹۰۷ وضع تا اندازه ای تغییر کرد . فروید اطلاع یافت که در فورویچ در تیمارستان بورگوی لوزلی ملوئر پزشک امراض عصبی و معاووش « C - J . بونگ » به پسیکانالیتر علاقه مندند . در نتیجه روابطی من آنها برقرار شد . بسال ۱۹۰۸ در عید پاک دوستان این علم جدید در سالن بورگوی با یکدیگر ملاقات کردند : و به تکرار این ملاقات و انتشار مجله ای تحت مدیریت فروید و هایئر و سردبیری « C - J . بونگ » بنام « سالنامه پژوهشهای پسیکوپاتولوژیك و

۱ - Acts manqués

۲ - Jahrbuch für Psychopathologische und Psychanalytische Forschungen

پسیکانالیتیک مهم شدند. این مکتب که در سوئیس تأسیس شد و هم خود را امپروف این مجله می‌کرد به تئوری کمپلکسها بیش از هر چیز علاقه‌مند بود.

در پائیز ۱۹۰۹ يك واقعه غیر منتظره موجب دلگرمی فریید شد. روانشناس امریکایی استانی هرالد رئیس Clark University (نزدیک بوستون) بمناسبت جشن بیستمین سال تأسیس دانشگاه از وی و یونگ دعوت کرد تا در آنجا سلسله کنفرانسهای بزبان آلمانی ایراد کنند. فریید در باره پسیکانالیز پنج کنفرانس داد و یونگ راجع به «مشاجرات روحی طفولیت» سخنرانی کرد. فریید اهلپ، خود را در اروپا مورد تهنیت دید و در اینجا از پذیرایی بی‌شائبه‌ای که از او بعمل آمد بسیار خوشحال شد. خود مینویسد: «هنگامیکه پشت میز خطابه در ورچستر قرار گرفتم بنظرم رسید که يك خواب صبحگاهی و باور نکردنی تحقق می‌یافت» یکی از متفکرین بزرگ و از مرض شناسان روحی دانشگاه هاروارد «جس ای پوتام» که بنوا مخالف پسیکانالیز و بنوا آرا يك وسیله بررسی موافق با تمایلات اخلاقی خود میدید تمایزات خود را به فریید عرضه داشت و وی را از این امر خوشحال کرد. در جریان این مسافرت فریید با فیلسوف بزرگ «ویلیام جمس» که ملاقات با او تأثیر مداومی در وی داشت، آشنا شد. می‌نویسد: «من نمی‌توانم این صحنه را فراموش کنم؛ هنگام گردش، او ناگهان ایستاد دستمال خود را بمن داد و از من خواش کرد که بکار خود ادامه دهم، وعده کرده بود که پس از گذشت هران آثرین سینه - که در آینده نزدیکی وی دست میداد - بمن کمک کند. او یکسال بعد در اثر مرض قلبی مرد؛ از آن بعد من بارها چنین تهوری را در مقابل يك مرك نزدیک برای خود آرزو کرده‌ام».

دومین کنگره پسیکانالیتیک در سال ۱۹۱۰ در نورمبرگ تشکیل شد. و بسا به پیشنهاد يك مجارستانی «S. فریخی» در آنجا يك «جمعیت پسیکانالیتیک بین‌المللی» که به سمتهای محلی تقسیم می‌شد تأسیس کردند. سالهای بعد قسمتهای محلی مزبور در وین، برلین، بوداپست، لندن، سوئیس، هلند، مسکو و حتی خارج از اروپا، در نیویورک، کانادا، برزیل، کلکه، استرالیا، ژاپون بوجود آمد. و پس از ۱۹۲۶ بود که دربارس «انجمن پسیکانالیتیک» تأسیس شد و سالی چهار بار يك «مجله فرانسوی پسیکانالیز» انتشار داد.

بطوریکه مرجم ادو - یو گراهی فریید پرنسس ماری یونا پارت مینویسد علت اینکه فرانسه تا آژمان سبب به پسیکانالیز روی خود نشان نمی‌داد بعضی خصوصیات اخلاقی فرانسویها از قبیل: علاقه به فکر روشن و منطقی؛ احترام به حسن سلیمه و اکراه از بی‌حیایی و «بست کردن میل جنسی» توأم با

بی برده گویی است. در حالی که این مسائل را باید با کمک کنایه و اشاره توضیح داد... به «سالنامه» ای که پس از کنگره سالسبورگ انتشار می یافت و نشریه دیگر اضافه شد. «مجله مرگزی پسیکانالیز» که توسط آدلر و اشتکل و سپس وسیله اشتکل تنه منتشر می شد و دیگری (Imago) که در آن آنالیست های غیر پزشکی و «H. شاخس» و «O. رائت» روش های پسیکانالیتیک را در مورد کلیه علوم روحی آزمایش می نمودند.

در ۱۹۱۱ کنگره وین با حضور پیو تمام که از امریکا آمده بود تشکیل یافت. دو فکر مخالف نیز وجود آمد، یکی فیلر کنگره، توسط آلدلر و دیگری پس از آن وسیله «C. G. یونگ».

آدلر از توجه نسبت به میل جنسی گامت و مخصوصاً بروی اراده نیرو و میل جبران يك نقص جسمی و ترکیبی اصرار می ورزید. یونگ نیز در ارزش منسوب به میل جنسی، خصوصاً میل جنسی طفولیت تخفیف قائل شد و فروید آنها را از اظهار نظر بنام پسیکانالیز ممنوع کرد.

جنگ جهانی (۱۸-۱۹۱۴) مانع انتشار و توسعه پسیکانالیز شد ولی برای بررسی های جدید موقع مناسبی بود، ملاحظاتی بیماران امراض عصبی جنگ نظریه فروید (قرار در بیماری) را مشهور ساخت. در سال ۱۹۱۸ در بوداپست کنگره ای تشکیل شد و اعضای رسمی آن برای مداوای بیماران عصبی بک سرویس پسیکانالیتیک تشکیل دادند. کسی پس از پایان جنگ در ۱۹۲۰ کنگره در بک سرزمین بی طرف یعنی لاهه تشکیل شد، فروید در خصوص این کنگره می نویسد «جنگ جهانی که تشکیلات متعددی را از پس برد، تأثیری در اثرتنا-سیونال) ما نداشت و همدن نیز با گرمی مؤثری از ما پذیرائی کرد؛ و تا جائیکه بحاطر دارم، این برای اولین بار بود که انگلیسها و آلمانها که دارای منافع علمی مشترکی بودند، دوستانه در پشت بک میز قرار گرفتند»

✽

هنگامی که پسیکانالیز باین صورت در جهان اشاعه می یافت، زمینه های جدیدی نیز برای بررسی کسب می کرد. اکنون دیگر فروید برای آردایشات خود شاگردان و همکارانی داشت. در سال ۱۹۲۵ نوشت: «من که در اثر بیماری خطرناکی، سرانجام خود را نزدیک می بینم، قطع فعالیت شخصی خود را با آرامش زیادی تلفی می کنم» ولی مرک با این زودی هم که او تصور می کرد رشته فعالیت او را قطع نکرد.

در این مرحله زندگی، خود فروید «تمایلی را که مدتها در اثر ملاحظه و

رعایت عادات سرگویی کرده بود، بکلی آزاد» گذارد و تعداد زیادی مسائل پس-کولوژی را تحت آزمایش قرارداد و آنها را باروش خاص خود تطبیق کرد.

وی هنگام مطالعه در لیدو، که در کمپلکس اودیپ، والدین را نقطه نظر قرار میدهند متوجه شد که لیدو ممکن است، من را نیز بصورت هدفی اختیار کند. این را عشق بخود یا «نارسیسم»^۱ نامید. شا بر این میتوان یک لیدوی نارسیسمیک و لیدوی دیگری که بسوی اشیاء خارج از من متوجه می شود یعنی لیدوی بصری را تشخیص داد. فرود درحالی که آرزو داشت بسکائالیز روزی موجب ایجاد یک تئوری کافی غرائز شود، غریزه حفظ نفس و حفظ نوع را وسیله اصطلاح اروز (eros) مجسم کرد، و غریزه تخریب بامرک را مخالف آن قرارداد. سپس در خصوص اینکه تمایلات خشن چگونه ممکن است (تصفید؟) شوند مشغول مطالعه شد. و حیات نفسانی بشر را به هن، خود و یک فوق من تجزیه کرد. فوق من «نیچه کمپلکس ادیپ» و عامل «تخصیص» اخلاقی بشری است. فرود یک بررسی پسیکولوژیک کاملاً عمومی، هتاپسیکوژوژی را آغاز کرد ولی این «نصه از یک مجسمه بی سروته» تجاوز نکرد.

او بتفکر در مورد محصولات ادبی و هنری بسیار علاقمند بود و آرتیست را موجودی می پنداشت که مانند یک مریض روحی، از حقیقت غیر کافی دور شده و خود را یک جهان تصویری میکشاند، ولی به آنس بیمار روحی، راه مراجعت را می یابد و بحقیقت باز میگردد.

او بنا بر روش پسیکائالیز، بولی از جانس بنام «گراویا» را مورد بررسی قرار داد. و در اثر آزمایشات مربوط به تکنیک طریقه و ندانه، آنها را مانند عواملی که رؤیا را بوجود می آورند بله می کرد. سپس، لئونارد اوینچی را بسبب خاطر طعولیت او، برای بررسی خود انتخاب کرد و در اثر تحلیل آن علت نگارش تابلوی سنت آن را روشن ساخت، چندی بعد میکال آنژ، گوته و حتی روسی را بسیکائالیزه کرد.

وی به پسیکوژوژی اشتراکی و همچنین پسیکوژوژی هنری مذهبی علاقمند بود، منتها بود که سببت همبسی بین حرکات «مصدع»^۲ و آداب مذهبی ملاحظه کرد. «نوروز»^۳ (در هنر مصعبی) مصدر در نظر اریوئی مذهب خاص و از شکل خارج شده بود و بنا بر این مذهب را یک نوع «نوروز مصدر»^۴ می نامید. بررسی در قدیمترین اندیشه های آریوئی (در قرون سدهای بعد این اصطلاحات شرح داده خواهد شد) فرود را به تشریح و توضیح پسیکائالیتیک مذهب، اخلاقی و آواز نظام اجتماعی راهنمایی کرد.

^۱ - Narcissisme ^۲ - Sublimation ^۳ - Acts obsessionnels

^۴ - Nevrose

شاگردان فروید از روش وی در زمینه‌های مختلف، قبل از تباریخ افسانه‌شناسی، فولکلور و تدریس استفاده کردند. بنابراین این فروید از این کا پسیکانالیز اوصورت يك متد ساده مداوارا اژ دست داده و يك علم وسیع یعنی «علم ضمیر نفسانی» شده است، حفظ زیادی می‌برد. از سال ۱۹۱۰ مشغول انتشار آثار ذیل شد؛ در سال ۱۹۱۰ پنج کنفرانس و وچستر، که تحت عنوان «پنج درس پسیکانالیز» بهر انسه ترجمه شده است، در همانسال «خاطره‌ای از طفولیت لئونارد اوینچی»، در ۱۹۱۳ «توتم و تابو» از ۱۹۱۳ تا ۱۹۱۷ تعداد زیادی بررسیهای مربوط بضمیر مخفی، واپس زدگی، اندوه، مالیخولیا و غیره که تحت يك عنوان عمومی «متاپسیکولوژی» بهر انسه ترجمه شده است. در سال ۱۹۱۴ در مجله «imago» بدون ذکر نام نویسنده «موسی-میکل آیزن»؛ در ۱۹۱۷ در مجله «imago»، «خاطره از طفولیت گوته» (بررسی‌های اخیر و چند نوشته دیگر خصوصاً مقاله‌ای مربوط به «يك مرض عصبی شیطنانی در قرن ۱۷» تحت عنوان «آزمایشات پسیکانالیز عملی» (بهر انسه ترجمه شده است) در سالهای ۱۹۱۸ - ۱۹۱۶ دروس مقدماتی که تحت عنوان «مقدمه‌ای بر پسیکانالیز» بهر انسه ترجمه شده است و خود اثر فوق‌العاده مهمی است.

پس از چنك نیز آثار ذیل انتشار یافت: در ۱۹۲۰ «در وراء پرنسپ لنت»، در ۱۹۲۱ «پسیکولوژی اشتراکی و تحلیل من»، در ۱۹۲۳ «من و خود»، سپس در ۱۹۲۵ «ممنوعیت، علامت مرضی و اضطراب»، در ۱۹۲۶ يك بررسی مهم در خصوص اینکه آیا غیر پزشکان نیز می‌توانند اصول پسیکانالیز را اجراء کنند. این بررسی تحت عنوان «پسیکانالیز و طب» بهر انسه ترجمه شده و در همان جلد نیز «زندگی من و پسیکانالیز» انتشار یافته است. در ۱۹۲۷ «آینده يك توهم» در ۱۹۳۲ «کنفرانسهای جدید در خصوص پسیکانالیز» (البته این کنفرانسها در هیچ جلسه‌ای ایراد نشده است).

در سپتامبر ۱۹۳۲ فروید به نامه فزیسین - فیلسوف «آلبرت اینشتین» که تحت عنوان چنك برای چیست، نوشته شده بود، پاسخ داد. «آنستیتوی بین‌المللی همکاری فرهنگی فرانسه وابسته به جامعه ملل» چاپ‌های زیبایی از این دو نامه و ترجمه های آن بالسنه آلمانی، انگلیسی و فرانسه انتشار داده است.

مقالات متعددی از فروید که از سال ۱۹۰۶ تا ۱۹۳۲ در مجلات مختلف چاپ شده در پنج جلد جمع آوری و زبان آلمانی تحت عنوان «sammlung kleiner schriften Zur Neurosenlehre» «مجموعه مقالات کوچک مربوط به تئوری نوروزها» انتشار یافته است. «مجله فرانسه پسیکانالیز» مقالات ذیل را از فروید انتشار داده است:

«تابو و نیکارت» - سال هشتم ۱۹۳۳-؛ «نفی» - سال هفتم ۱۹۳۴ - «تشویش در تمدن» - سال هفتم ۱۹۳۴؛ «شرکت در بسیکولوژی زندگی عشقی» - سال نهم ۱۹۳۶.

باضافه مقدمه‌هایی از قبیل «مقدمه خاطرات بسیکانالیستیک یک دختر جوان» و نامه‌های مختلف دیگر منجمله نامه‌ای به «ماکسیم لروی» را که در فصول بعدی کتاب نقل خواهد شد باید ذکر کرد.

«کتاب‌پروشی بسیکانالیستیک بین‌المللی» وین چاپ دوره کامل آثار استاد را شروع کرده است؛ یک کتاب‌پروشی مادرید نیز انتشار ترجمه آثار کامل فروید را آغاز کرده و «مدرن لیسروی» نیویورک در آئینده ترجمه انگلیسی آثار اساسی فروید را منتشر خواهد کرد.



این متفکر با عقاید و مستدرکات جسورانه خود همیشه عناوین و افتخارات را به‌سخره می‌گرفت. بین زن و شش‌طفل (سه پسر و سه دختر) شاگردان و مشتریان خود زندگی آرامی داشت.

او مدت هفتاد سال در یک شهر و چهل سال در یک خانه زندگی کرد. معدنک در اواخر زندگی طوفانی بروی مسکنش برخاست و فیلسوف پیر را از آنجا بدور افکند. در ماه مارس ۱۹۳۸ «الحاق» آتریش به یک آلمان ضدیهود صورت پذیرفت و به این متفکر یهودی اجازه داده شد که وین را به‌صوب پاریس ترک گوید، وی از شهر اخیر نیز به لندن رفت. در آنجا سلامتش تخفیف مییافت و وی نزدیکی مرک را با آرامی می‌نگریست در این زمان بود که من شخصاً (نویسنده کتاب) با وی رابطه گرفتم.

مدت مدیدی بود که امکان ترکیب فیاتروفی فروید و سیله تلهیق‌ایده‌های پراکنده وی در نظر من بود. من میل داشتم برای تشریح این سیستم کتابی بنویسم و این بخاطر متعکری که از اصلیت فکرتش لذت می‌برد، آزادی فکرتش را تحسین می‌کردم و روح صلح‌جویش را دوست می‌داشتم. چنگ و اشغال کشور توسط نیروی آلمان اجرای این امر را به‌عویق افکند. با این‌وصف من این قصد خود را بوسیله نامه‌ای در ۱۹۳۹ به فروید اطلاع داده بودم.

او از لندن در ۱۸ آوریل ۱۹۳۹ توسط نامه‌ای بزبان انگلیسی جواب داد و در آنجا می‌گفت: «من بسیار میل داشتم این کتاب را بنویسم، ولی فکر نمی‌کنم موفق شوم؛ چون سلاطین من دچار بحران زیادی شده است» همچنین از من دعوت می‌کرد که با معرفی وی یکی از شاگردان با استعداد پاریسی او بنام «مادام ماری پرنسس بوناپارت» را ملاقات کنم.

چند روز پس از دریافت این نامه دعوت او را بجا آوردم و مورد پذیرائی گرمی واقع شدم .

آخرین اثری که فروید بکمک دخترش آنا با آن اشتغال داشت، پسگمانالین هیتلر صدر اعظم آلمان بود و به بررسی نازیسم منتهی می شد و ممکن بود جوابی به کتاب «ما این کامیوف ؟» باشد .



پیو گرافی فروید در همان سطور نخستین این مکرر را تلقین می کند که وی روح پاکتی بود، ذکاوتی بود که جز شناختن و فهمیدن آرامانه حقیقت همدنی نداشت . ولی لازم است یکی از نظریات این متفکر وینی را در مورد خود او ذکر کرد : که توضیح حیات فکری را باید در احساسات جست و در مرکز هر فکری احساسی پنهان است .

احساسی که موجب پژوهشهای فروید میشود، دارای قدرت خاصی است این بک عشق تصنیف ناپدید و شور انگیز حقیقت ، یک میل شدید و متعصبانه بیروزی بر تمام اشتباهات ، گسیختن کلیه ریاکاریها و ظاهر سازیها ، و شکستن دروغها است . از این منظر بعضی مفسرین ویرا با « کیر که گآرد ؟ » و « داستایفسکی » و منجم و صبا در پیچ : مقایسه کرده اند .

فروید با اشتیابی این عشق سالها نهنای و عزت کامل را در مقابل یک محیط سرکش و گام خشم آمیز قبول کرد و ماسابقاً برخی از نوشته های او را که در آن از « تحمل ممنوعیتهای یک کسب فشرده » در نتیجه یهودی بودن و « استهلال خود در مقابل افکار عمومی » سخن گفته است یاد آور شده ایم .

دیده و شنیده های زندگی گذشته او موجب استهلال این متفکر یهودی شد . وی با یک بیروی مستقل و قوی با عقاید بی اساس محیط ساز زد مبارک دو آنچه را که خود در « سیکر نوژی زندگی روزانه » ، « ریاکاری همیشه زندگی اجتماعی » برنامد او را مستنود .

بنابر این بر کاو - های این پسگمانالینست که در پست بر در اهداف ضمیمه فکار و معنوی سراید پرو دیده و حضور متوالی و دائم میل جنسی ، و دعا و مت یکفواجت پست ترین خوی حیوانی را در آنها ظاهر ساخته در پیسه یک احساس بارز و کم نظیری مسلط وده است .

وی در مقابل مالی ترین اشکال زندگی نیز جز خشونت ، منتهی بینه خشونت تصدیق شده چیردیگری نی نی - و در عین حال با این « تصدیق ؟ » « متصرف است و

در کنار خود ضمیر هنجاری^۱ و هن، يك «فوق من» يك «ایده آل» که معرف مقتضیات اخلاقی بشری است جای میدهد.

هنگام تحلیل خوابهای شخصی خودش، مجبور به بعضی اعترافات بود و آنها را بسبب «بشری که از آشکار ساختن مهرمانه‌ترین جنبه‌های زندگی خود» حس میکرد بایبیلی و اشمئزاز ابراز میداشت. او در قسمتی از اعترافاتش، تنفوی را که از کارهای خود احساس میکرد صریحاً اقرار میکند:

«من از کار مشکل‌خورد کوچکترین لذتی نمی‌بردم، و از اینکه این چنین در بنیادهای بشریت غوطه‌ور بودم احساس تنفر میکردم. بیشتر دوست داشتم که در کنار اطفال خود باشم و از زیباییهای 'یتالیا معظوظ شوم' بعضی مفسرین فریاد با استفاده از این اعترافات، در عمق این متفکر که حرارت زیادی در بررسی پست‌ترین جنبه‌های حقیقت نشان میداد، نوعی «هجران ایده آل^۲» کشف کرده‌اند.

دکتر آدگار میخائیلیس، عقیده معروف نیچه: «ماسکی» را که روحیه‌های مغرور، برای پنهان کردن حزن يك قلب شکسته از سایرین، بر چهره می‌زنند، در مورد فریاد صادق میدانند. در اینجا ماسک فریاد، خون سردی علمی او است. دکتر میخائیلیس با استفاده از پس‌یکانالیز بنظر تحلیل کامل حقایق این روش، در او يك میل مخفیانه به محبت، قهرمانی، زیبایی و يك لذت اصیل و آرام، یعنی يك ایده آل‌یسم و آپس زده می‌بیند.

شاید هم ذوق و میل طبیعی فریاد، میلی که او را وادار میکرد تا برای بشریت هم عصر خود، يك طیب روحی باشد، معلول همین تمایل مخفیانه بوده است. اگر این تعبیر درست باشد، میتوان این شهر گفراش فریادیناوند هالیر را که فریاد در یکی از آثار خود نقل کرده در مورد خود او تکرار کرد:

یقیناً، من يك کتاب علمی نیستم:

من يك بشرم، بشری با تمام تناقضاتش.

۱ - Inconscience

۲ - La nostalgie de idéal

گرایش ضمیر مخفی

۱. ضمیر مخفی

پسیکانالیز «Psychoanalyse» یا پسیکوآنالیز «Psychoanalyse» فروید از نقطه نظر عمل عبارت از طریقی است که هدف آن بهبود بعضی امراض عصبی، و از نقطه نظر تئوریک، نوعی گرایش ضمیر مخفی است. هدف این اسلوب، بطوریکه از نامش آشکار است تجزیه حیوة نفسانی بشر به عناصر اولیه آن و مدعی است که عمق موجودات را ضمیر مخفی تشکیل می دهد.

اولین مخالف این ادعا که قبلاً باید رفع شود تصور شباهت بین نفس و ضمیر است. در نظر بعضی، حالات نفسانی، بجز آنهایی که با ضمیر آشکار ارتباط دارند فاقد مفهوم واقعی هستند. چون با اعتقاد آنها، در صورت عدم ضمیر آشکار استندراک تأثر، خاطرات و میل وجود نداشت.

در فرانسه روانشناسانی که بی-یا با جهت خود را طرفدار دکارت می پندارند از این نظر پشتیبانی می کنند.

ولی، با اعتراف خود ما، در سایر افراد بشر نیز حالات نفسانی از قبیل حسرت و اندوه، افکار و تمایلات ارادی امکان دارد؛ بنابراین ضمیر آشکار من مستقیماً وسیله شناسایی حالات نفسانی دیگران که در خارج وجود من قرار دارد نیست.

همچنین ضمیر آشکار با کلیه حالات حیوة نفسانی ما آشناییست. مثلاً من اصولاً راجع به چنین فکر نمی کردم، يك واقعه ناگهانی کلیه ایده های مربوط باین کلمه را بخاطر من می آورد؛ من آنچه از فلسفه و تاریخ این کشور می دانم و آنچه در پکن با کانتون دیده ام پیاد می آورم. این خاطرات کجا بود؟ چند لحظه پیش ضمیر آشکار من از آن اطلاعی نداشت. در اینجا دلیلی نیست که خود را محدود به همین مکان آن در مغز کنیم؛ چون در آن صورت پیوده خود را در اشکالات و ابهامات روانشناسی معمولی گرفتار می سازیم. پس ساده تر این است که بگوئیم آن خاطرات بدون اینکه توسط من درک شود در من وجود داشته است.

بنا بر این ضمیر منخفی من در معنی نخست کلمه، شامل کلیه آن حالات نفسانی است که فعلاً از نظر ضمیر آشکار من پنهان و عبارت از توده عظیم غرائز، عادات تمایلات و خاطرات من است.

« بمنظور اینکه حیوة نفسانی بهتر درک شود، لازم است اهمیتی به ضمیر آشکار قائل نشد و چنانکه لایب نیقیس معتقد است باید اساس زندگی نفسانی را در ضمیر منخفی جست، ضمیر منخفی شبیه دایره بزرگی است که ضمیر آشکار را مانند دایره کوچکتري در بردارد. بدون تدارکات ضمیر منخفی، ضمیر آشکار کاری انجام نمیدهد، دو حالیکه ضمیر منخفی قادر است از ضمیر آشکار صرف نظر کرده و در عین حال دارای ارزش نفسانی باشد. ضمیر منخفی، همان نفس و واقعیت اصلی آن است.»

بشر در اوایل اندیشه‌های مربوط به خود، راضی نبود از طریق قیاس ضمیری برای سایر افراد قائل شود، سپس این «تشابه» یعنی «شرط اولیه تفاهم ما» را بشر اولیه در حیوانات، گیاهان و موجودات بی حرکت و تمام جهان توسعه داد. بعداً روح انتقاد، وسعت این تشابه را محدودتر نمود. اکنون در خصوص میزان ضمیری که باید جهت حیوان در نظر گرفت بحث فراوان وجود دارد و بالطبع کسی ضمیری جهت گیاه و جهان بی حرکت نمی پذیرد. در هر حال، پسیکانالیست‌ها ایجاب میکنند که من نوع عقلی را که در اثر قیاس برای سایرین منظور شده بخود نیز بپذیریم: «تمام حرکات و کلیه تظاهراتی که من در خود ملاحظه کرده، موفق نمی‌شوم آنرا با بقیه حیوة نفسانی خود وفق دهم، باید مانند حرکات شخص دیگری تلقی شود و توضیحات آن در حیوة نفسانی همان کسی جستجو شود». ضمیر آشکار مادر قبالی ضمیر منخفی، در وضعی شبیه احساسات مادر برابر جهان خارج است.

«ماهیت واقعی ضمیر منخفی مانند حقیقت جهان خارج بر ما مجهول و اطلاعات ضمیر آشکار مادر باره ضمیر منخفی مانند شناساییهای دستگاه روحی ما، در خصوص جهان خارج ناقص است» از اینجا میتوان رابطه بین پسیکانالیست و فلسفه کانت را درک کرد.



فروید مفهوم وسیع ضمیر منخفی را توسط يك مرز اساسی محدود می‌سازد و میگوید: پاره‌ای حالات موقتاً مخفیانه در زمان کم و بیش بهیودی بنظر ضمیر آشکار رسیده و بهمین جهت باآسانی ممکن است دوباره به ضمیر آشکار رجعت کند، و برای برگشت ضمیر آشکار کافی است که از بعض مقررات پیروی نموده و خود را تحت سانسور قرار دهد. در اینجا فروید دیگر حالات نفسانی فوق

را ضمیر مخفی نامیده، بلکه آنرا به «ضمیر مجاور» موسوم میسازد و تذکر میدهد که این برگشت به ضمیر آشکار با دخالت زبان سهل میشود؛ یعنی فرق تظاهرات ضمیر آشکار و ضمیر مخفی از این جهت است که تظاهرات اولی با ادای کلمات که يك تجسم شفاهی و زبانی است صورت میگیرد.

حالات دیگر در حال حاضر و آتی، بصورت «ضمیر مخفی» بمعنی کامل کلمه باقی میمانند. و فروید پس از این، صفت ضمیر مخفی را فقط باین نوع حالات اطلاق مینماید. حالات مزبور ممکن است هرگز به نظر ضمیر آشکار نرسیده باشد؛ چون حافظه‌ای، مغایر با آنکه حالات ضمیر مجاور را در خود حفظ میکنند وجود دارد و حوادث ضمیر مخفی در آن نهش می‌بندد. یا ممکنست حالات فوق از نظر ضمیر آشکار گذشته، منتهی بطوری تحت يك سانسور جدی واقع شده است که قادر بر ارجعت نیست. در اینصورت حالات مذکور عمیقاً «واپس زده» و نمی‌توانند دوباره به ضمیر آشکار برگردند، و اگر اتفاقاً و بطور استثنای موفق شوند، پس از فعالیت و کوششهای زیاد است.

بنابراین، حالات نفسانی که بطور موقت پنهانست با «ضمیر مخفی» همیشگی یکسان نیست. (ضمیر مخفی زمینه نفسانی خاصی تشکیل میدهد که دارای تمایلات مشخص، اصطلاحات مخصوص، و نوعی مکانیسم های نفسانی است که فقط در آن زمینه فعالیت میکنند.)

گاهگاهی فروید برای تعیین زمینه‌ها، - یا بقول خودش - سیستم‌هایی که تشخیص میدهد، سه وجه مختلف بکار میبرد که فهم بعضی از نوشته‌های او را برای خوانندگان غیر مطلع مشکل میسازد؛ و چو مزبور عبارتند از؛ C.S ضمیر آشکار، P.C.S ضمیر مجاور، I.C.S ضمیر مخفی.

فروید برای اینکه روابط آنها را بهتر مشخص کند در کتاب خود موسوم به «مقدمه‌ای بر پسیکالیز» معایسه‌ای خاص ترتیب می‌دهد؛ مینویسد:

«خشن‌ترین نوع تعریف این سیستم‌ها، در نظر ما بهترین و آسانترین اسلوب و آن هم عبارت از يك تجسم مکانی است. ما سیستم «ضمیر مخفی» را به سرسرا یا اطلاق انتظاری تشبیه میکنیم که تمایلات نفسانی، مانند تعداد کثیری موجودات زنده در آن فشرده شده‌اند، باین اطلاق انتظار، اطلاق بسیار تنگی متصل است که ضمیر آشکار در آن اقامت دارد.

مقابل در ورودی سرسرا محافظتی وجود دارد که هر يك از تمایلات نفسانی را مورد بررسی قرار داده، سانسور میکند و در صورتیکه مخالف میلش باشد از ورود آن ناطق مجاور جلوگیری میکند. حال اگر محافظ مزبور تمایل مفروضی را از همان آستانه در بجای خود بفرستد یا آنرا پس از ورود با طایق مجاور

دوباره بر سر راه عودت دهد تفاوت مهمی در این میان نخواهد بود و نتیجه تقریباً همان و منوط بدرجه ذکاوت و فراست آن تمایل است. این مثال نقر دیگری دارد و بما اجازه میدهد تا فهرست خود را تکمیل کنیم.

تمایلاتی که در سرسرای مخصوص ضمیر مغزی موجودند از دید ضمیر آشکار که در اطلاق مجاور اقامت دارند پنهانند و بنا بر این در وهله نخست، ضمیر مغزی هستند. هنگامی که پس از رسیدن باستانه در توسط محافظ مزبور رانده میشوند ثابت میکنند که برای تبدیل خود به ضمیر آشکار دارای قدرت لازم نیستند، بنا بر این گوئیم که آنها واپس زده شده اند. ولی تمایلاتی که محافظ اجازه عبور آنها را داده است الزاماً ضمیر آشکار میشوند و فقط اگر موفق بجلب نظر ضمیر آشکار شوند در این مورد توفیق خواهند یافت.

در این صورت ما این اطلاق دوم را سیستم «ضمیر مجاور» خواهیم نامید. این فرض خشن، یعنی تصور دو اطلاق و محافظی در مقابل در ورودی بین آنها و تشبیه ضمیر آشکار به يك تماشاچی در انتهی اطلاق دوم تجسم تقریباً کاملی از حقیقت گفته های ما است.



مستدرکات فروید در خصوص ضمیر مغزی بدو در فکری بصورت فروض ساده ای وجود داشته، ولی بعضی قضایا آن را تأیید و واقعیات بی شمار دیگری، فروض مزبور را محقق ساخت.

از این واقعیات در فصول بعدی بتفصیل یاد خواهد شد، و در اینجا فقط بهر يك اشاره ای میشود. مثلاً فراموشی، خبط، اشتباه هنگام مطالعه یا نوشتن، سهوی، عدم دقت، انصراف خیال در زندگی روزانه که مترجمین آثار فروید آنها را اعمال سهوی می نامند.

سپس خواب که پسگمانا نیز توضیحات جالبی بآن میدهد، فروید مینویسد: «تعبیر خوابها عالیترین راهی است که به شناسائی ضمیر مغزی در حیات نفسانی منتهی میشود» جای دیگر مینویسد: «ما آنچه را جمع به حیات نفسانی ضمیر مغزی میدانیم همه را مدیون تعبیر خواب هستیم».

و دیگر بعضی تجارب لائورا و آری مانند تلقینات (posthypnotique) بر آنها ایم. این شخص در اثنای هیپنوز به سوژه فرمان عمل و حرکتی میداد که سوژه مزبور پس از بیداری، در يك ساعت معین، بدون اینکه کوچکترین خاطره ای از پذیرش غیر ارادی تلقین بر فوج ایم در ضمیرش مانده باشد، آنرا اجرا میکرد. همچنین در رسیده ای در خصوص مرضای هیستریک که فروید در اوائل کار خود با عسکری دکتر برنر و سپس شارکوی و پیر ژانگ انجام داد.

باضافه مشاهدات و ملاحظات وی درباره انحرافات و نورووزها که در اثنای تداویهای پسیکانالیتیک صورت گرفت، بسیار جالب است. چون اعترافات بیماران حاوی اطلاعات بیشتر و بسیار مفیدی است « بررسی خوابها و اعمال سهوی مارا به پسیکانالیز هدایت کرده است، خود پسیکانالیز عبارت از تئوری نورووزها است. »

نتیجه این کاوشهای متعدد ضمیر مخفی چیست؟

فروید ضمیر مخفی را ترکیبی از « ماقبل تاریخ فیلولوژیک » - ماقبل تاریخ نوع - و « ماقبل تاریخ فردی » با عبارت دیگر، از طرفی اصل وراثت و از طرف دیگر نفوذ تاریخ و مبهم دوران طفولیت می داند. فروید از آنچه گذشتگان وی در مورد ارث و وراثت کشف کرده اند استفاده کرده و اهمیت آن را انکار نمی کند و غریزه یا محرک را نیز در همین سطح قرار میدهد « اگر بشر دارای یک اساس نفسانی ارثی یعنی چیزی شبیه غریزه حیوانات باشد باید گفت این تنها چیزی است که هسته مرکزی ضمیر مخفی وی را تشکیل میدهد و بعداً آنچه در جریان توسعه دوران طفولیت بصورت یک مسئله غیر مفید، مورد اعتنا واقع نشده و از طرفی ماهیت آن فرقی با قسمت ارثی و سلفی نداشته است بآن هسته اضافه میشود. »

کاوشهای فروید نیز اصولاً در خصوص همین عنصر دوم یعنی ضمیر مخفی همیشه صورت می گیرد. قسمت اعظم ضمیر مخفی همیشهگی بازمانده ای از مرحله طفولیت زندگی فردی است. طفولیت، دورانی است که در آن شخص بدون محدودیت و دیسیپلین در مقابل کلیه امیال، بخصوص امیال جنسی - که فروید ظهور آنها را از همان بدو زندگی میدانند - تسلیم میشود. سپس تربیت طفل را مجبور به واپس زدن تمایلات خود میکند.

کاوش ضمیر مخفی مارا به بررسی در غریزه یا محرک، میل جنسی طفولیت و واپس زدگی میکشاند.

II - غریزه

غریزه (trieb) یا بقول بعضی مترجمین آثار فروید محرک، بنا بر عقیده خود فروید که فصلی را به این مسئله در کتاب «تئوپسیکولوژی خود تخصیص داده است حالت بسیار مبهمی است، برای توضیح بیشتر می توان آنرا بیک انعکاس، مثلا بشحریکی که در اثر برخورد یک نور بسیار شدید در چشم ما حاصل می شود تشبیه کرد.

انعکاس دارای یک علت خارجی است و از بیرون منتقل می شود، در حالی که غریزه از داخل و حتی از درون اندام «Organisme» اشتقاق می یابد. انعکاس یک نیروی محرکه آنی است، یک تغییر مکان و فرار از مقابل علت تحریک آنرا از بین میبرد، در حالی که غریزه بصورت یک قدرت ثابت عمل کرده و نمیتوان وسیله فرار از آن رهایی یافت. فقط ارضای احتیاج می تواند آنرا نسابود کند؛ بنابراین سیستم اعصاب، دستگاه مأمور حذف تحریکات و تخفیف آنها تا آخرین حد ممکنه است؛ و در صورت امکان سعی می کند خود را در هر حال آرام و «غیر تحریک شده» حفظ کند.

یک بحران بمنتهی درجه و یک تحریک شدید، موجب عدم رضایت می شود ولی عمل دفع و سبک باری به بحران پایان می بخشد و رفع تحریک مزبور ایجاد لذت می کند «ما همه در اثر تجربه می دانیم که بزرگترین لذت ممکنه در زندگی، یعنی لذت حاصله از عمل جنسی مصادف با خاموشی موقتی یک تحریک بسیار شدید است» یک موجود همیشه طالب احترام از باکامی و کاه پایی است و اینرا فروید بنام اصل لذت می نامد.

بالاخره باید باین نتیجه رسید که «غریزه یک محرک مداوم شدید است که اگر بطور صحیح بتقاضاهای آن پاسخ داده شود، یک لذت مخصوص بخود ایجاد می کند».

در اینجا بآسانی و بی مانع می توان پذیرفت که غرائز، یا بعضی از آنها، باقیمانده فعالیت های محرکه خارجی است که در جریان «میلوژنز» یعنی تشکیل انواع، بر جوهر ذیروح اثر کرده و آنرا تغییر داده است.

ممکن است، در اندام «Organisme» تمایلی برای رکود و توقف وجود بوده و فقط عوامل اخلاص گر خارجی این تمایل را منکوب کرده است. شاید اگر انقلابات و تحولات زمین، در قبال خورشید و نتایج آن صورت نمی گرفت، وجود «ذیروح اولیه با کمال میل تغییر ناپذیر باقی میماند. و در آن

صورت غریزه بسوی آن حالت قبلی، که اورگانیسم در اثر نفوذ نیروهای اغلال گری خارجي اجباراً از آن صبر فتنظر کرده بود، متوجه می‌شود.

در هر حال غریزه، در محل تلاقی حیوة نفسانی و بدنی ظاهر می‌شود و بدینجهت می‌توان آنرا مانند يك حدخیالی بین نفس و جسم و با بصورت يك مظهر نفسانی تعریكات داخلی بدن در روان و با بشکل میزان کار تعمیمی به نفس در اثر رابطه آن با بدن، تلقی کرد. این سخن فروید در کتاب او موسوم به «خاطره‌ای از طفولیت لئو لاردا وینچی» چنین تشریح شده است: «غرائز و استعالات آنها، آخرین مسأله‌ای است که پسیکانالیز می‌تواند بشناسد، در و راه این حد پسیکانالیز باید جای خود را به بررسی‌های زیست شناسی (Biologie) واگذار کند».

فروید بعضی از مشخصات غریزه را چنین بیان می‌کند: فشار که عبارت از عامل و نماینده قدرت محرکه، یعنی مقصدار نیرو یا میزان کار مورد تقاضا است؛ زیرا غریزه خود بخشی از فعالیت است هدف که عبارتست از ارضای غریزه، و در این مورد مقصود همیشه بر طرف کردن يك حالت بحرانی است.

هدف اصلی غیر قابل تغییر است. ولی چون راه‌های متعددی بآن منتهی می‌شود ممکن است هدف‌های دیگری نیز کم و بیش وجود داشته باشد. غریزه وسیله‌ای مفهولی می‌تواند بشنظور خود برسد، خواه این مفهوم خارجی، یا قسمتی از بدن خودی باشد. مفهوم نیز ممکن است تغییر کند، و در صورت عکس اگر ارتباط غریزه و مفعول کاملاً نزدیک باشد باید گمت که حالت تثبیت رخ داده است. منبع غریزه عبارتست از «يك سیر تعولی جسمانی در عضو یا قسمتی از بدن که غریزه معرف و نماینده تهییجات آن در حیوة نفسانی است» و از شیمیایی یا مکانیکی بودن، ماهیت این سیر تعولی نیز کسی مسیوق نیست.

در هر صورت «غریزه هرگز از اجزاء ضمیر آشکار نیست و فقط تظاهرات آن قابل درک است» به علاوه غریزه در ضمیر مخفی نیز تنها بصورت تجسم وجود دارد. معرف‌های غرائز و امیال غریزی بدون مخالفت و تأثیر متقابل دو جوار یکدیگر زیست کرده و «هسته ضمیر مخفی» را تشکیل می‌دهند.



غرائز مختلف کدامند؟ باین سؤال فقط وسیله فرض می‌توان پاسخ گفت فروید «مرض‌های» ذیل را پیشنهاد می‌کند:

بموا غریزه بقا که موجب حفظ نفس و سپس غریزه جنسی که از نقطه نظر زیست‌شناسی (بیولوژی) عرضه دار بقای نوع است. «بیولوژی» قبل از هر چیز بطور وضوح این دو غریزه را بمانشان می‌دهد «تمایل جنسی تنها عمل اندام (اورگانیسم) زنده است که از خود تجاوز کرده و رابطه خویش را با نوع تأمین

میکند. با آسانی میتوان درك کرد که اجرای چنین عملی، چون همیشه مانند انجام سایر اعمال برای شخص مفید و لازم نیست، بقیمت يك لذت بسیار شدید و خطرانی برای زندگی او ایجاد کرده و حتی اغلب او را از بین میبرد. « موجودی که خود را اساس و پایه ای تصور کرده، تمایل جنسی خود را فقط وسیله ارضای خاطر در بین سایر وسائل تلقی می کند، از نقطه نظر بیولوژیك نوع بسیار کوچکی از يك سری نسل معین است و تنها يك زائده ضعیف از يك پروتوپلاسمای بالفوه ابتدی و فقط يك نوع مالك موقتی سپرده و هبه است که پس از وی نیز موجودیت خود ادامه خواهد داد. با اینوصف از نقطه نظر روانشناسی این دو غریزه را میتوان بهم ارتباط داد. بدو (بعد آنرا بنمورد بتفصیل سخن خواهیم گفت) باید از ارتباط دادن کامل غریزه جنسی و عمل تولید نسل احتراز کرد «يك رشته اعمال بسیار حتی بوسه و استمناء یدی بدون اینکه هدف تناسلی داشته باشد، ماهیت آنها کاملاً جنسی است». در اینجا پسیکولوژی مجبور است برای غریزه جنسی، يك تصور ذهنی شبیه به حالت گرسنگی در مقابل احتیاج به تنذیه ایجاد کند. و آنرا لیبیدو نامند «لیدو نمایندگی نیروئی است که غریزه جنسی توسط آن تظاهر میکند. مانند گرسنگی که معرف نیروی تجسم غریزه جذب غذا است» و این خودشان يك تمایل شدید بلذت است.

فروید مفهوم وسیمی برای اصطلاح لیبیدو در نظر میگیرد. عقیده او اکثر تمایلات مربوط بحساسیت و رقت قلب که مشخصات آن میل به نزدیکی و فداکاری است، ناشی از يك غریزه جنسی است که از هدف بیولوژیك خود منحرف شده است. محبت عبارت از يك میل جنسی واپس زده، یا نتیجه يك علاقه جنسی، یا تجسم رمزی؟ - imago - این علاقه جنسی است. « کلیه روابط محبت آمیز، یعنی جنبه های تزئینی هیات - از قبیل علامه، دوستی، اعتماد و غیره - در اصل میل جنسی مربوطند و در اثر تضعیف نیروی اجذاب ناشی از هدف های جنسی، نژاد میل جنسی موجود آمده اند. بی آلائی و باکی و عدم کلیه عناصر جنسی که ظاهر آنهاست نباید ما را در این مورد دچار اوهام و تصورات باطل کند».

و از همینجا فروید در رساله خود موسوم به «پسیکو آنالیزی» مشترکشی تجزیه

این مفهوم وسیمی برای لیبیدو در نظر میگیرد: «ما انرژی غرائز را که بصورت يك مقدار کمی - در «مایل کمی» - (با اینکه هنوز نیز قابل سنجش نیست) در بطور گریزنا شده، در مناسبات آن با آنچه که تمام عشق نامیده می شود مورد توجه قرار

۱ - Libido

۲ - Symbolique

میدانیم. مسلم است که هسته مرکزی آنچه که ما بنام عشق می‌نامیم، از عشق یعنی جاری، و بی‌مهوم‌سختان شعرا نشکلی شده است؛ یعنی عشق جنسی که هدف آن مقاربت جنسی است. ولی ما بعضی احساسات از قبیل عشق بخود از طرفی و عشق به والدین و اطفال، دوستی و عشق به بشریت بطور عموم، علاقه باشیاء محسوس و امکان‌مندی را از طرف دیگر، که بهمان نسبت لایق نام عشقند از آن جدا نمیدانیم و بالاخره لیبیدو شامل آن چیزی است که افلاطون «اروس» Eros و سنت پل «عشق - نوع دوستی» agapê می‌خوانند.

حون لیبیدو در عین حال قادر است متوجه خود شخص یا یک موجود خارجی مورد علاقه بشود، بنابراین می‌توان غریزه نقاء و غرائز جنسی یا منحرف از میل جنسی و کلیه غرائزی را که «تقابل به پناه و نزدیکی دارند» تحت نام «Eros» مجتمع کرد.

«غرائزی که تمایل به تخریب و قتل دارند» محرک مهاجم یا تخریبی نقطه مقابل غرائز فوق هستند. سابقاً دیدیم که در نظر فروید اساس غریزه همارت از مایلی است که اندام «اورگانیزم» زنده را وادار به تولید و ایجاد یک حالت پیشین (Antérieur) می‌کند. بنابراین «غیر زنده ماقبل زنده است». و زنده نیز در تمام زندگی خود بسوی مرگ می‌بیماید» فروید در اینجا انعکاس عینیه شوپنهاور را می‌بیند، ولی هرگز مانند آن فیلسوف بدین فکر نمی‌گردد که مرگ تنها هدف زندگی است. در این مورد می‌تواند «عینیه مزبور در نظر ما غیر قابل اعتنا نیست» و در هر صورت باید در کنگه تمام موجودات زنده، غریزه ای باشد «که هدفش تخریب موجود و تبدیل آن به یک ماده بیحرکت» است.

با این وصف «اورگانیزم قصد دارد فقط میل خود ببرد». بنابراین غرائز «دست نشانندگان مرگ» می‌توانند «محققین زندگی» نیز بشوند. موجود جاندار غریزه مرگ را از وجود شخص خود منحرف و آن را متوجه خارج و سایر اشاء و موجودات می‌سازد. و غریزه مهاجم و تخریب از همینجا پدید می‌آید.

در آخرین فصل این کتاب از نفس این غریزه در جنگ بین آنها سخن خواهد زد. غرائز زندگی و عشق و غرائز مرگ و ترکیب بسیار بهم مرتبطند. غریزه نقاء که وابسته به «Eros» است می‌تواند محرک ناوودی یک رفیس و در عین حال مولد میل تصرف یک موجود محبوب شود. تاریخ اغلب از وحشیگریها و خشونت‌هایی که متوازی با تمایلات اروتیک و روحانیت صورت گرفته یاد می‌کند در انشورد «محرک‌های اندام است فقط سرپوشی برای شهوات تخریبی و انهدام بوده است». مثلاً «در وحشیگریهای انگیزشی چون محرک‌های پنده ای در درجه اول

در ضمیر آشکار قرار داشته و محرکهای تخریبی، در ضمیر منفی شدت آنرا تکمیل نموده است.»

بالاخره ممکن است «تبدیل عشق به غضب» نیز اتفاق افتد و حتی گاه هر دو تمایل نسبت بیک شخص واحد وجود دارد و انسان خود را در مقابل احساسی مرکب از دو تمایل متناقض می بیند. این زندگی مشترک دو عنصر متضاد در کنار هم به «آمی و الانس» موسوم و نمونه برجسته ای از آنست.

انعکاس و تصویر دوزخ نزه مضاد در حیا فکری منتهی به تفکیک و داوریهای مثبت و منفی می شود. هر وید در یکی از مقالات خود که در مجله «پسیکا» سال هفتم انتشار یافت چنین می نویسد: «عمل تأکید و اثبات - جایشین عمل جذب مربوط به «Eros» و عمل هی - جایشین ناسف (بامل دفع) مربوط به غریزه تخریبی است.»

و باین نحو «شاید برای اولین بار بررسی داوریهها بما نشان می دهد که چه طور بیک عمل فکری ممکن است، از حالت نهایت بدوی و محرک که تولید شود، جنبه دگر زندگی غریزی پس از پی بردن بظهور عمل جنسی از او انضوالت آشکار می شود.»

III. میل جنسی در طفولیت

پی بردن بوجود میل جنسی کودکانی بعقیده پیروان پسیکانالیزاز اکتشافات اساسی فروید است و خود او بجز سایر نوشته‌ها، فصل دوم از کتاب «سه آزمایش در باره تئوری میل جنسی» را به این مسئله اختصاص میدهد.

در د کترین فروید، این نیز یکی از عناصری است که افتضاح و سرو صدای بسیار تولید نموده است. فروید مینویسد: «طفل را يك موجودی آرایش و معصوم میدانند، هر کس او را طور دیگر تصور و تعریف کند، به توهین به يك اصل مقدس و اجرای سوء قصد بر ضد عالیترین و مقدسترین احساسات بشری متهم خواهد شد». با اینوصف اعتقاد عمومی مبنی بر عدم میل جنسی در کودک «اشتباهی است که دارای نتایج عمیق و شدید است و بی اطلاعی فعلی خود ما از شرایط اساسی زندگی جنسی مدلول همان اشتباه است». این اشتباه در درجه اول ناشی از يك ابهام لغوی است و چون لغات جنسی و تناسلی بپهوده باهم مخلوط شده‌اند، نباید اندیشید که میل جنسی با «اعضای تناسلی رابطه کامل و تفکیک ناپذیر دارد» بلکه این يك فعالیت جسمانی است که بکلیه اعضای یک فرد مربوط بوده و هدف آن تحصیل لذت است، یعنی فعالیتی است که فقط در درجه دوم متوجه عمل تولید مثل میشود.

انحراف (Perversion) بالعین، منلا علاقه به جنس موافق (Homosexualité) دارای اصل جنسی است. بنابراین «کلیه انحرافات عبارت از نفی هدفهای مربوط به عمل تولید است». در این مورد، بدون دخالت دادن هیچگونه محکومیت اخلاقی و فضیلت خوب یا بد، ممکن است انحرافات مزبور را وسیله این اصل مشخص ساخت: «چشمه بارز و مشترک کلیه انحرافات، عدم شناسایی هدف اصلی میل جنسی یعنی عمل تولید است. بنابراین ما کلیه فعالیتهای جنسی را که از عمل تولیدی صرف نظر کرده و لذتی بکلی مستهل از آن میکنند، انحراف مینموییم». از این لحاظ «استعداد انحراف، يك استعداد عمومی و ناشی از تجربه جنسی است و این عریزه فقط در اثر تغییرات اورگانیک و منوعیتهای همسای که در جربان رشد آن اتفاق می افتد، عادی میشود».

و این نحو فروید بخود حق میدهد که «فعالیتهای مطمئن و مبهم طفولیت را که هدف آن تحصیل لذت است» مربوط به میل جنسی بداند. بالاخره «اگر طفل دارای میل جنسی باشد این میل مطمئناً از نوع انحرافی آنست و دلیل این هم آنکه طفل بجز بکرسته اطلاعات مبهم، از آنچه که میل جنسی را يك عمل تولیدی مبدل میسازد بی خبر است».

ادامه این اشتباه یعنی بی‌خبری از میل جنسی کودک، ناشی از یک نمود عجیب پسیکولوژیک یعنی فراموشی کودک است. « پرده عظیمی حوادثش هفت سال اولیه زندگی اغلب اشخاص - به همه آنها را - میپوشاند » قضیه بسیار جالب توجه است و اطفال در اینخصوص یک حساسیت و قدرت فکری تازه‌ای از خود ابراز میدارند گاهی در این مورد والدین اطفال سخنانی را که معرف هوش آنهاست بیاد آورده، نقل میکنند و عجیب اینجاست حوادثی که اغلب و بلکه همیشه، اینقدر در بشر نفوذ داشته فراموش می‌شود. مادر قسمتهای بعد دوباره راجع باین نوع واپس‌زدگی سخن خواهیم گفت.

ولی علی‌رغم این فراموشی با تحلیل روانی اشخاص بالغ و بررسی اطفال می‌توانیم وجود یک میل جنسی را که تعیین مراحل آن ممکن است، تشخیص دهیم. اولین تظاهر میل جنسی منصرف، عمل مکیدن است. علاقه اصلی طفل متوجه تغذیه میشود - « هنگامیکه او پس از سیر شدن در مقابل پستان مادر بخواب میرود حالت رضایت کاملی را که پس از ارضای میل جنسی بوجود میآید، مجسم می‌کند. » بدو عمل مکیدن برای طفل وسیله‌ای برای ارضای احتیاج‌های او است، ولی سپس تبدیل به وسیله‌ای برای ته‌صیل لذت و ارضای حس تنوع و لیبیدوی وی میگردد و چون پستان مادرش همیشه در دسترس نیست، بعضی قسمتهای بدن مخصوصاً مشت خود را می‌سکد و همان رضایت آرامانه‌ای که پس از مکیدن پستان درک می‌گردد، در خود احساس میکند، حتی گاهی بدون مکیدن بخواب نمیرود. عمل مکیدن، طفل را قادر میکند تا در بدن خود مناطق «Erogené» را کشف کند «منطقه اروژن عبارت از یک ناحیه پوستی یا مخاطی است که در صورت تحریک، احساس لذت خاصی بوجود میآورد. » بدین طریق «طه‌ل رضایت خویش را از بدن خود کسب می‌کند» و ما با استفاده از اصطلاح هاو لوك الیسی Havelock, Ellis بالارابه اتوارونیک (Auterotique) موسوم می‌سازیم « و این مرحله از او میسر می‌دهد » است. رشد به‌ندی میل جنسی کودک که مرهوط به لزوم تنوط و دفع زهر آب است. «دفع زهر آب و محتویات روده برای طفل شیرخوار يك منبع لذت است و بعداً طفل سعی میکند این اعمال را طوری انجام دهد که در اثر تحریکات مناطق اروژن مخاطی جدا کسر لذت را کسب کند.» ولی اجتماع مانع از این است که کودک با آزادی و هر وقت میل داشت مواد ماضل خود را تخلیه نماید. فروید در مورد نتایج این موضوعت، ملاحظاتی دقیق، « مادام که آنقدر در سن سالگی، تفکر خیالپردازی را که به هیچ‌وجه علاقه‌مند بود و نی از ازدواج با او استیكاف ورزید، شرح میدهد. طفل در این موقع برای او این دفعه احساس میکند که محیط وی مخالف با ارضای سادانه او است، و از این‌ها من خود و سایرین که لذت از او می‌کنند

تفکیک قائل می‌شود. مقصد در نظری مظهر کلیه چیزهایی است که برای او ممنوع است. مرحله ای که مقصد وسیله اصلی کسب لذت است؛ مرحله ازو تیسیم مقصدی است.

بعلاوه بعداً مدت مدیدی لزوم تخلیه بطرز خاصی مورد توجه طفل قرار می‌گیرد. مسکنست غروری نیز از طرز ادرار کردن خود احساس کند. در نتیجه بهیچوجه از مدفوع خود متنفر نمیشود و آنرا مانند اولین هدیه برای امتیاز اشخاصی که مورد نظر خاص او واقع شده‌اند تلقی می‌کند و حتی پس از آن که تربیت موفق به دفع اینگونه علائق شد ارزشی را که برای مدفوع قائل بود به پول و هدیه منتقل می‌کند.

بعض حالات اخلاقی نیز بازمانده این مرحله کودکی است.
 « لجاجت، خست و علاقه بنظم و ترتیب را باید از آثار فعالیت منطه ارویک مقصدی دانست ».

در همین مرحله « یک میل به تسلط که زودی به خشونت تبدیل می‌شود » توسعه می‌یابد در اینصورت باید از « تشکلات سادیک مقصدی » سخن میان آورد. (Organisation-sadique-anale). مرحله سوم مرحله « Phalique » است یک منطه ازورن که هرگز در سایرین تقدم نداشته، از این بعد يك رله هم، یعنی مهمترین رله‌ها را در زنده گی جنسی معده خواهد گرفت، و آن اعضای تناسلی است احساس لذتی که این قسمت از بدن بوجود می‌آورد، ممکن است هر يك طفل نیز محسوس شود و میل تکرار آنرا در او بوجود آورد. در این هنگام او با نیم طفل شیرخوار صورت می‌پذیرد: دختر بچه وسیله « شمار حاصله از مالش را بهای » این عمل را اجرا می‌کند، ولی پسر بچه ترجیح می‌دهد که دست خود را در اینکار دخالت دهد « و این موضوع اهمیت لزوم تصرف و تسلط را در فعالیت جنسی نوع زود آنده نشان می‌دهد »

این او با نیم طفولت پس از دوره کوتاهی قطع می‌شود. مرحله سوم جن عدم اعضای تناسلی را تأمین می‌کند و وجه ترجیح دادن لذات حاصله از اعضای مربوط می‌شود. دخالت يك مرد گمراه کننده، خواه يك شخص بالغ یا يك دوست موجب می‌شود که طفل این حرکت را بسیار تکرار کند، ولی البته برای اینکه باین جنبه میل جنسی آشنا شود، دخالت سایرین لازم نیست.

فروپوشی سکسی را که پس از باوغ وجود می‌آید « مرحله تناسلی »

مناهد

نابراین اعراف طفل عبارت از آنست که: لذت را در خارج از رضایت عادی اندامی که فعالیت آن موجب بقا و نسل است می‌جوید. دو طفل انواع مختلف

انحرافات وجود دارد. طفل (تکرار کنیم که در اینجا مقصود بررسی و تشخیص است نه محکومیت)؛ طفل یک منحرف چندشکلی است (Pervers Polymorphe) انحراف شخص بالغ نیز ناشی از همین انحراف کودک است. شخص بالغ نیز همانطور استعداد انحراف چند شکلی را در خود حفظ می کند. زنی که مسکن است از نقطه نظر جنسی عادی بماند؛ در عین حال امکان دارد که تحت نفوذ یک مرد گمراه کننده و مطلع، به کلیه انحرافات علاقه پیدا کند. یک فاحشه از انحراف چندشکلی (Polymorphe) خود استفاده می کند؛ و بطوریکه گفتم این انحراف نیز مربوط به ادوار کودک است بنابراین باید نتیجه گرفت که در جهان تعداد مواجش و زنانی که چنان آینده ای دارند بسیار زیاد است. در اینجا ما بایک قضیه کاملاً عمومی که نشان مشخصه بشریت است مواجه می شویم.

فعالیت جنسی طفل که بین سالهای دوم و پنجم عمر او ظهور کرده است آرام شده و وارد مرحله محضایه ای می شود. فعالیت مزبور در این هنگام بهیچوجه قطع نشده بلکه یک ذخیره انرژی منحرف از هدفهای جنسی را نگه می دارد. این ذخیره بسوی هدفهای اجتماعی، و در جهت ایجاد « مواجش جنسی که بعداً مورد استفاده واقع خواهد شد» می گراید

۶۶

تمایل جنسی طفل بهود زیادی در زندگی نعلسانی وی خواهد داشت و اگر يك حس کنجکاوی در او ایجاد نکند، او را بجهت مختلف متوجه خواهند کرد. طفل مدت زیادی از فرق بین دو جنس بی اطلاع است پس آنچه شك ندارد که کلیه افراد بشر دارای يك آلت تناسلی شبیه نعل او هستند. و هنگامی که تشخیص می دهد اینطور نیست؛ فکر می کند که يك عمل شدید باعث محرومیت دختر از آلت کوچکش شده است؛ و می ترسد از اینکه نظیر این تنبیه را متحمل شود « که بکس دو کاستراسیون» ناشی از همین است

مقصود فروید از کلیه کمپلکس « کلیه عناصر معرفی است که مهم ارتباط داشته و کلیه تأثیرات حاصل از آنها می شود» در اطراف يك تمایل تعداد زیادی اوگنرواژینه ها وجود دارند؛ از این دستگاه، لذات و عملهای شدید منتج می شود. هنگامی که پسریچه متقاعد شد که زن هر گز دارای آلتی نظیر مانی او نبوده است؛ ممکن است برای جنس مخالف سعادت می کشد؛ که گاه بسیار طول می کشد؛ در خود احساس کند. دختر بچه پس از اینکه آلتی را نزد پسریچه می بیند؛ وجود يك جنس مخالف را می پذیرد؛ و ممکن است متأسف شود که چرا پسری نیست. در هر حال طفل نسبت به اعضای تناسلی رفتاری کوچکش توجه شدیدی در خود

حسن می کند.

طفل مخصوصاً به این مسئله علاقمند می شود که بچه چگونه می آید. این بیناسیت سؤالی که ابوالهول thébain طرح کرده بنام « معمای ابوالهول » نامیده می شود. اغلب، آبین يك موجود تازه در خانواده، یعنی واقعه ای که ممکن است دقت و علاقه نسبت به طفل را تقلیل دهد موجب جلب علاقه طفل نسبت سؤالی بالایی شود.

جوابهای معمولی از قبیل اینکه بچه را الکلک^۱ می آورد، اغلب پیش از حد تصور، حتی مورد سوء ظن بچه های کوچک نیز واقع می شود. « احساس فریب خوردن از اشخاص بزرگ سهم بزرگی در اتزوا و توسعه استقلال فردی طفل دارد » بدوناً طفل قبول می کند که پس از خوردن يك غذای مخصوص بچه بوجود می آید (مطابق بعضی افسانه ها). پس از اینکه بزرگتر شد، متوجه می شود که فقط زن قادر به تولید بچه است و پدر نیز نفی در این عمل تولید بعهده دارد، ولی البته قادر بفهم نوع این نفی نیست. و اگر اتفاقاً ناطر يك عمل جنسی شود « آنرا يك عمل جا پیرانه و نبرد تن ش خشنی تلقی می کند: این يك استدر اك غلط و ساديك دو گویت نامیده می شود (sadique-de-coit) ». طفل که از بررسی های فردی خود در امور جنسی نتیجه ای نمی یابد، از این جستجو ها صبر فظنر می کند، ولی ممکن است پس از این در میان افراد محیط خود که سابقاً اعتماد زیادی بآنها داشت خویشتن را غریب احساس کند.



عمیق ترین استعجالات نفسانی ناشی از تمایل جنسی کودکان، سمت یابی عشق و غضب در طفل است.

عشق، میل جنسی و محبت را در خود جمع می کند « هنگامیکه تمایلات نفسانی غریزه جنسی بجهت اعلائی خود می رسد و در عین حال منضیبات جسمی و شهوانی که اساس این غریزه را تشکیل می دهند، واس زده شده و یا موفقاً فراموش می شوند عشق تولید می شود » پس بجهت عاشق مادرش می شود و از طریق حسد، از پدرش احساس تنفر می کند. دختر بچه نیز دارای احساسات معکوسی می شود.

این کمپلکس را فریاد بنام کمپلکس هوادپ^۲ که مبدأ بسیار اشتها یافت موسوم ساخت. در بر اردی، اشکوه و فو کال بنام شاه او دپ^۳ يك داستان غمی پیش بستی می کند که اودب پدرش را کشته، با مادرش ازدواج خواهد کرد. اودب نیز در خارج کشور خود بزرگ شده، و بدون اطلاع از حقیقت امر، و من غر عمد هر دو خیاشی را که سر نوشت بوی محمل می کنند انجام می دهند. پس هر يك تظاهر تدربچی و صاعدی این دو خاست است. و مانند نوعی بررسی سکا البیک

۱ - يك افسانه اروپائی در جواب کجکاوای اطفال

جریان می یابد. نفوذ عمیقی را که همیشه این دوام در تماشای چنان داشته است باید اینطور توضیح داد: «یک قانون نفسانی، در اهمیت کامل و قاطع خود در این دوام گنجا نبوده شده. سر نوشت و هاتف غیب تجسم یک الزام داخلی؛ یعنی اعمال گناه، و هر مان در این بی اطلاعی و علی رغم میل خود، یک تظاهر کامل از ماهیت ضمیر منتهی و الهامات جنایت آمیز آنست.» - «سر نوشت اودیپ ما را متأثر می کند برای اینکه ممکن بود سر نوشت خود ما باشد، برای اینکه هنگام تولد، هاتف غیب همین شرین را بماند فرستاده است و شاید هم اولین تحریکات جنسی ما متوجه مادر، و هدف اولین غضب ما، پدرمان بوده است؛ خوابهای ما شاهد این موضوع است. اودیپ که پدر خود را می کشد و با مادر خویش ازدواج می کند کاری جز تحقق یکی از آرزوهای طفولیت ما انجام نمی دهد.

شاعر، با آتش گناه اودیپ ما را مجبور میکند که بخود بنگریم و همان تحریکات را که با وجود واپس زدگی همیشه موجود است، در خود ببینیم.»
 بررسی اطمان، مرضی را که در اصطلاح «کمپلکس دو اودیپ» خلاصه شده است ثابت میکند. پسرک ساده عمل دارد فقط خودش مالک مادرش باشد، و هنگامی که غیبت پدر این انحصار را تسهیل میکند، شاد میشود و موقعیکه پدر بمادرش ابراز محبتی میکند، روی درهم میکشد.

گاهی صریحاً این احساسات را بزبان می آورد و بمادر خود وعده ازدواج میدهد. برای اینکه در کنار او بخواند و در آرایش وی حضور داشته باشد سرسختی میکند. و اگر از تاریکی بترسد، برای اینکه از دیدن مادرش باز بماند: «پرس بچه ها در اصل چیزی جز احساس غیبت شخص محسوب نیست.» - توجه غرور آمیز برای توضیح چنین علاقه و انسی کفایت نمیکند، چون در انصورت، پسر بچه پدر خود نیز علاقه شدیده میداشت، در حالیکه او مصحبتی را که بمادرش دارد، نسبت بمادر خود اظهار نمیکند. پدرش در نظر او یک رقیب سر بار و زیادی است و یک تعمیر کوچک کافی است که این احساس را به تمایل برگرداند. پدر تبدیل کند.»

اعلی اشخاص بالغ در شواب، پدر را فاعل همان جنات اودیپ دیده اند. قابل توجه اینها است که در پسر «پرفی گال» «زن - مادر» ژو کانت این موضوع را متوجه میشود: «آنها اشخاص در شواب هستند مادر خرد بوده اند. در کس در حال این، آنها و پسرش بر اعتما بمادر زندگی را نیز بسمولت تحمل خواهد کرد.»

... آنچه خوانده اند که کمپلکس اودیپ را میتوان ما به «هسته اختلالات» نامید، نامی کرد.

در حال، پسر زنی، کیفیت پسر بچه نمیداند به پدرش ممکن است «دو اثر» جهت

و تعسین خنثی شود». در هر صورت، ژمانی خواهد رسید که طفل بر کمپلکس اودیپ پیروز میشود و از این وسوسه مصاعف خود را خلاص کرده، احساسات خویش را واپس میزند. ممکن است در بصریچه ترسی بوجود آید و با تمایل وی دایر بر هم سطح کردن پدر و مادر مخالفت کند؛ «خطر Castration» پسر کوچک را مجبور به ترك این حالت میکند، ترس از دست دادن آلت کوچکش موجب انهدام کمپلکس اودیپ میگردد، بطوریکه این کمپلکس در حالی کاملاً عادی، از بین میرود.

ولی چنین ترسی در دختر بچه بوجود نمیآید؛ بنابراین وی مدت مدیدی در وضع اودیپی (Situation oedipienne) باقی میماند، و خیلی دیر، آهیم بطور ناقص بر آن فائق میشود.

نتایج این «کمپلکس اودیپ» بسیار قابل توجه و مبهم و در درجه اول، در زندگی عشقی تأثیر بسزائی دارد «مسلماً این، تظاهراتی از همان مراحل» مقدماتی است که در عشقهای جدی اولیه، مرد جوانی را به انتخاب يك «زن مسن» و يك دختر جوان را به دوست داشتن مرد سالخورده محترمی وادار می کند، این اشخاص تصور مادر یا پدر را در آنها بوجود میآورند. بنابراین این بغوی علت این امر واضح میشود که چرا مادر در صورت زنده بودن، نسبت به وجودی که با این طریق جانشین او شده و «زائیده خیال خود او» است مخالفت میورزد.

گاهی اطفال موفق نمی شوند خود را از والدین خود جدا کنند. دخترایی که مدت زیاد در خانواده باقی میمانند، اگر ازدواج کنند «همسرانی خشک» بوده، و از نقطه نظر جنسی حساس نیستند. از این اصول میتوان نتیجه گرفت که عشق فرزندی، که ظاهراً غیر جنسی است، و عشق جنسی، هر دو از يك منبع تغذیه میکنند، بزبان دیگر، عشق فرزندی جز يك شبیهت بچکانه لیبیدو، چیز دیگر نیست.

از کمپلکس اودیپ نتیجه بسیار مهم دیگری نیز ناشی میشود و آن، بوجود آمدن «فوق من» (Uber - Ich) یا «من ایده آلی» (Ich - Ideal) یعنی «ضمیر اخلاقی» است.

در هر يك از ما بجز از «فوق من» حقیقی يك «من ایده آل» نیز وجود دارد که عمل وی دآوری و تعویلاً، بعضی وظائف است. بنابر این، این «من» بقیسه هرودت، «معرف ارت کمپلکس اودیپ» - «و بعد پس از این، واپس زندگی بوجود آمده است» يك طفل کوچک بکلمی ناقص اخلاقی است. اخلاقی او از نهوژی که والدینش در وی داشته اند، حاصل میشود. «نهوژ والدین وسیله ابراز محبت یا تهدید به تنبیه اعمال میشود. تنبیه برای طفل بمنزله يك عیب شیبی عشی و هی المصمه باعث

ترس و این ترس حقیقی مقدمهٔ وحشت آتیهٔ ضمیر است. این جانشینی چطور صورت میگیرد؟

در اینجا يك نمود جدید یعنی «تشابه»^۱ و عبارت دیگر «تشابه» من به من دیگر» دخالت میکند. «من اول در بعض جهات، مانند من دیگر رفتار و از او تقلید کرده، قسمتی از آنرا بخود منحصراً میسازد. تشابه، يك شکل بسیار قدیمی و شاید مهمترین نوع وابستگی به يك شخص ثانی» و نوعی تملك ایده آلی است که میتواند جانشین میل تملك جسمی شود، چون تملك جسمی غیر ممکن و بنا احلاقاً محکوم شناخته شده است.

طفل هنگامیکه خود را از کمپلکس اودیپو پرها میسازد خوبتر را با او والدین خود تشبیه و تحلیل میکند «ما خود هنگامیکه طفل کوچکی بودیم، پدر و مادر خود را موجودات بسیار عالی و متدبری میشناختیم، آنها را تعسین میکردیم، از آنها میترسیدیم و بساً خود را با آنها تشبیه و منطبق کرده ایم».

از این پس «فوق من» سعی دارد خوی پدر را تولید و حفظ کند؛ و هرچه کمپلکس اودیپو قوی تر باشد، هرچه (تبعاً نمود تعالیم مذهبی، خشونت، دستورات مختلفه و مطالعه) واپس زدگی شدیدتر صورت گیرد، پیمان نسبت شدت امرت فوقی من بر من بصورت تظاهری از وسواس و ملاحظات ضمیر آشکار و شاید هم پکنوع احساس مجرمیت ضمیر مخفی، زیادتر خواهد بود.

ترس از Castration پسر بچه را وادار میکند تا بر کمپلکس اودیپو حائق آید، سپس جای کمپلکس مزبور را «يك فوقی من قوی اشغال میکند» دختر بچه بسیار دیر و بطور ناقص بر این کمپلکس پیروز میشود. «فوقی من» تشکیل آن در این شرایط مصادف با مانع شده است، قادر نیست قدرت و استقلال لازم از نقطه نظر پرورشی را کسب کند.

هنگامیکه کمپلکس اودیپو حای خود را به فوقی من واگذار میکند دیگر والدین «مانند موجودات برتر و عالی...» تلهی نمیشوند «فوقی من در جریان رشد خود، نمود اشخاصی از قبیل، مربی، معلم و مدلهای ایده آلی را که توانسته اند جای والدین را اشغال کنند، متوجه خود میسازد. در شرایط عادی، فوقی من همسایه‌های دارد خود را بیشتر از شخصیت‌های اولیهٔ خانواده‌ای دروسازد و بزبان دیگر، تحت تأثیر يك شخص واحد قرار نمیگیرد».

با این فوقی من «عامل موثری است که ما آنرا ضمیر اخلاقی مینامیم». در اینجا فروید اصطلاح قدیمی کفایت، فرمان قاطع را بکار میبرد: «همانطور

۱ - Identification

۲ - Surmoi (Über - Ich)

که طفل خرد را مجبور به اطاعت از والدینش میبیند، هن نیز از فرمان قاطع هوق من اطاعت میکنند».



بررسی در میل جنسی طعولیت، فروید را برای نا کامیها و غمپایی که زندگی طفل را تاریک ساخته و نمود آن در بالغین موجب بعض اختلالات عصبی میشود، رفقت میآورد «توسعه قبل از موقع حیوة جنسی در طعولیت، بسبب عدم نجاس تمایلات طفل، باحیثیت و رشد غیر کافی، بایستی دارای مدت کوتاهی باشد. این بحران در مواقع بسیار دشواری اتفاق افتاده و ملازم با دردناکترین تأثیرات است.

عشق بی نتیجه و بالطبع نا کامیهای عشقی، شدیدترین ضربه هارا بر عزت نفس وارد میآورد و در شخص نوعی زحم Narcissique^۱ تولید کرده و بنا بر ملاحظات شخصی خودم و هارسیونوسکی یکی از مهمترین عوامل (مفسر حصار) را که نزد مبتلایان با اختلال اعصاب بسیار دیده می شود، تسکین میدهد.

کجکاموی جنسی طفل، که رشد غیر کافی وی پیشرفت آرام محدود میسازد نتیجه رضایت بخشی برایش نداشته و بالطبع موجب اظهار این شکوه میشود: هن لایق رسیدن به هیچ چیز نیستیم و نظر گز هوق نفعی اهمه شد».

وابستگی ناشی از محبتی که طفل را اغلب به یکی از والدین، و بعضی مخالف خودش مرتبط میسازد با نا کامی، با انتظار سپوده برای ارضای تمایل، با حسد ناشی از تولد يك طفل دیگر که خودسانی از سوهائی محبوب یا محبوبه بوده است، قادر به مقاومت نمیشود؛ قصه خود او دائر بر زانیدن يك طفل، که در عین حال بوجه غم انگیزی جنسی بوده، به هدف می رسد. در برابر محبت با نسبت سابق تلیل حاصل میشود. معضبات تربیتی روز بروز انرا پس نامه، سخنان جنسی میشوند و گاهی نیز تنبیه میشوند، و بالاخره میزان عظمی اعضائی زنده هر سایرین را نسبت بنخودش در کم میکند.»

اکنون باید اصطلاح «Narcissisme» را که در قسمتهای گذشته بدان آمده توضیح داد.

۱ - بقول هندی سراجیه خود.

IV - نارسیسیسم^۱

لیپیدو، نیروی معروف غریزه جنسی، همیشه متوجه موجودات خارجی،
و مانند کمپلکس اودیپ معطوف بپدر یا مادر نیست. زبان دیگر همیشه اپژکتیوی^۲
نموده و ممکن است سوپژکتیو^۳ نیز باشد و خود «من» را بتوان هدف عشق
اختیار کند، و این ترتیبی است که فروید بآن نام «نارسیسیسم» داده است.
این اصطلاح که معرف «این لیپیدوست»، از نام انحرافی گرفته شده که
بر اثر آن يك فرد بالغ نسبت به بدن شخص خود علاوه ای مانند تمایل معمولی اشخاص
نسبت بیک هدف جنسی خارج کسب میکند.
در اینجا فروید فرمول مرعسه^۴ بر نارسیسم از آنجا که از آثار خود نقل میکند،
بعیده فیلسوف امپرسیونیستی «عاشق بودن»، یعنی علو خارج از حد در تفریق بگزن و
سایر زنان».

نارسیسیسم نیز عبارت از اینست که شخص عاشق خود باشد و در ارزش شخصی
خود اغراق کند.

فروید که فصلی از کتاب «مقدمه ای بر سیکانالیز» را مختص این امر ساخته،
مقایسه زبردت را در آنجا مطرح میکند: «اغلب شما، این موجودات ابتدائی را که از گلوله
ساده پروتوپلاسم ساخته شده و فرقی بین آنها نیست همیشه دارید. این موجودات دنباله
هائی بنام «ناهای کاذب» از خود خارج کرده و ماده حیوانی خوش را در آن جریان
می دهند ولی در این حال قادرند دنباله های مزبور را دوباره محو کنند و
«صورت گلوله» در آیند. ما خارج کردن این دنباله ها را با ارسال لیپیدوسوی هدف
تشبیه می کنیم. چون توده اصلی لیپیدو می تواند در آن باقی بماند و از طرفی
پنیر مهمی که در کیهیات عادی، لیپیدونی و منسپولت تبدیل به لیپیدوی اوپز کپیفا
سده، علاوه صبراً خود باره به تن برگردد».

نارسیسیسم را از لحاظ شوریک باید «تکبر» و «تکبر» دانست. تکبر
يك «عنصر ثبات» در نارسیسیسم «يك عنصر متغیر» است. نقطه نظر تکبر استعداده
فردی است در حالی که «تکبر» نارسیسیسم از ضایع لیپیدوست است. «تکبر نارسیسیسم»
برای «تکبر» نباید غوی لیپیدونی تکبر بکار میرود. با زبان دیگر نمیتوان
نارسیسیسم را بصورت تکبر لیپیدونی تکبر تفهیم کرد. علاوه ممکن است فردی متعلقاً

۱ - نارسیسیسم

۲ - ذریعه

۳ - ذریعه

متکبر باشد و در عین حال مقدار عظیمی انرژی لیبیدومی را مصرف بعضی هدفها سازد مشروط باینکه ارضای لیبیدومی ناشی از این هدفها موافق با احتیاجات همین باشد. در این مورد تکبر دقت خواهد کرد تا تعیب این هدفها ضروری به من نرساند. همچنین ممکن است فردی، بسیار متکبر باشد و در عین حال تدریجاً قابل توجهی نارسسیم از خود نشان دهد، یعنی بتواند بسهولت از هدفهای جنسی صرف نظر کند حال خواه این هدفها از نقطه نظر ارضای مستقیم میل جنسی و خواه تمایلات منحرف از احتیاج جنسی، که معمولاً بنام «عشق» می نامیم و آنرا با «میل جنسی صرف» مخالف میدانیم - باشد.

نوع دوستی «Alturisme» بانگبر معنی اصلی و همچنین نارسسیم مخالفه است. نوع دوستی «در عین حال که به تابعیت هدفها از لیبیدو نمایند باشد، در اثر عدم پیروی از ارضای میل جنسی از آن متمایز است. و فقط در یک عشق مطلق نوع دوستی بانگبر لیبیدو بروی هدف تلافی میکند. هدف جنسی معمولاً یک قسمت از نارسسیم را، مجدوب خود کرده و در نتیجه آنچه میتوان بنام «اغراق در ارزش جنسی هدف» خواند حاصل میشود، و اگر استعجاله تکبر، به نوع دوستی «Alturisme» هدف جنسی نیز صورت پذیرد، در اینحال هدف جنسی بسیار نیرومند خواهد بود، و می توان گفت که من را در خود تحلیل کرده است». در این مورد فریبدهوان مثال شماری از «دیوان» گوته را بسام زلیخا نقل میکند

نارسسیم «یک حالت عمومی اولیه است و عشق به هدفهای مختلف بهر آن از آن خارج میشود، و ای این موجب تلافی نارسسیم نیست». سابقاً دیدیم که طفل در بدو زندگی بطریق اتو - اروتیک خود را راضی میکند این اتو - اروتیسم نهایت جنسی، مرحله نارسسیمیک تثبیت لیبیدو است. همچنین در اثر نارسسیم ممکن است طفل از تماشای بدن خود لذت برد.

در زندگی عادی، خواب «حالت تقسیم اولیه لیبیدو را دوباره بوجود آورده و نارسسیم مطلق را معرفی میکند، در اینحال لیبیدو و علاقه من متجدد و بطور جدا شدنی در من زندگی کرده و برای یکدیگر کافی هستند. . . کلیه انرژیها اعم از لیبیدومی یا تکبری، مربوط به هدفهای خارجی، از آنها دست کشیده و به من مراجعت میکنند. . . با توضیحات فوق علت رهمختگی حاصله از خواب به خوبی آشکار میشود. منظره آن تنهایی لذت بخش دوران خیاب داخل رحم که یک شخص خوابیده در مقابل چشمان ما مجسم میکند، از نقطه نظر نفسانی به نحو بالا تکمیل می شود».

رؤیا (بهتر دقیقاً این موضوع را شرح خواهیم کرد) فقط در صورتی ممکن است که در نارسسیم خواب، استطاعتی حاصل شود و این استطاعت نیز از آنجمله است که میل به خواب موقتی به عملی ساختن «یک نارسسیم مطای» شده است.

نارسیسیسم، در حیوة نفسانی تعداد زیادی از مردم، باشکال گوناگون تظاهر میکنند.

مثلاً اغلب اشخاص سعی دارند وسیله تغییرات و اختلافات کوچک خارجی، خود را از سایرین متمایز کنند و این یکی از اقسام بسیار خفیه بارسیسیسم است. فروید (موافق با عقیده اجتماع شناس انگلیسی گرا اولی: «Taboo of personal isolation» تابوی عزلت شخصی) «خود خواهی و غرور بیپوده اشخاص، بشمارى را که سعی در جدائی و تمایز خود از سایرین دارند» تذکر داده و میگوید اینها «با فراموش کردن شباهت اساسی آینده ها و احساساتی که موجب نزدیکی و قرابت آنهاست از تغییرات جزئی برای انحرافات حالات غریب و اغلب تعرض آمیز نسبت میکنند بیکدیگر استفاده می کنند. بجایست این ایده را تعقیب کرده و بینیم تا چه حد این «نارسیسیسم تغییرات و اختلافات جزئی» موجب دشمنی هایی است که مادر تمام روابط بشری دیده و شاهد پیروزی آن بر تعاون مشترک بشر و دوستی اقربا هستیم».

نارسیسیسم ممکن است در زندگی عشقی مثلاً در مورد هدف محبوب نیز نقش عهده دار شود. این انتخاب «بسته به نوع نارسیسیک» و هنگامی است که «من شخص جانشین یک من دیگر شبیه بخود می شود».

و این منابر با انتخاب «سایر نوع اکتانسیف» است، چون در مورد اخیر سایر احتیاجات حمایتی وسیله موجودی که صرف نظر کردن از آن غیر ممکن شده تا همین گردیده است.

بنابراین، توافق شدید لیبیدو به منظور انتخاب بر حسب نوع نارسیسیک به عقیده ما، باید عاملی از یک استعداد قبلی هو هو - سکسو آلیته آشکار بله می شود.

در بعضی انحرافات، مثل میل بتظاهر «Exhibitionnisme» و اختلالات عصبی نارسیسیک، نارسیسیسم بطور خارق العاده ای هویدا و شدید است. علائق زودرس و مخصوصاً چون عظمت «نتیجه مستقیم توسعه من، وسیله مقدار انرژی لیبیدویی است که از هدفهای خارجی سلب شده است این یک نارسیسیسم اولیه و مربوط بدوران طفولیت است».

در حالیکه پس از خواب، لیبیدو از سوی هدفهای خارجی روان می شود، در فضایی مرضی «بهاستین راه مربوط به هدفهای خارجی قادر است» و این تاویل تحریک لیبیدو ایجاد مرض میکند.

نارسیسیسم را حتی در مرض نهمانی حزن و اندوه همیشگی نیز میتوان یافت.

این ادعا ممکن است موجب تعجب شود چون حزن همیشه ظاهراً از «تعلیل احساسات خود» ناشی میشود و این تعلیل نیز در اثر خدمت و ناسزای بنخود بوجود می‌آید. پس یکبارگی چنین توضیح میدهد که نگوشتها و ناسزاهای در حقیقت متوجه يك شخص دیگر است، مثلاً شخصی که ترک آن ایجاد حزن میکند. بدین نحو که لیبنوی سلب شده از هدف محبوب، به من مراجعت میکنند. و در نتیجه رجعت به نارسسیسم صورت میگیرد.

سپس تشابه، یعنی تشابه نارسسیسم بین من و فردی که سابقاً محبوب بوده اتفاق میافتد. «در این هنگام با من مانند آن هدف متروک رفتار میشود، و کلیه اظهارات انتقامی و خصمانه که من به هدف خارجی نسبت میدهند خود تعلیل میکنند».

بنابر نمود آمبی والانس (Ambivalence) «جمع دو احساس متضاد در آن واحد» که در حیات احساساتی بشر بسیار فراوان است، من و هدف خارجی در عین حال مورد کینه و محبت واقع میشوند

من، جانشین موجود محبوب سابق، مورد کینه، یعنی يك کینه سادیک (Sadique) قرار میگیرد. فقط بوسیله همین سادسیسم است که میتوان معنای تمایل بنخود کشی، تمایلی که حزن را تا این اندازه خطرناک و جالب می‌کند تعلیل کرد.

هنگامیکه شخص «عشق شدیده بنخود» میابد بشد و «آن مقدار عظیم لیبنوی نارسسیسم را که از اضطراب حاصل از پندیده حیوه بنخود میآید» بخارجار میآورد از اینکه «من نتوانم با پندام خود راضی شوم» طمن میشود. ولی باید گفت، من در اثر حزن ممکن است با خود مانند يك هدف خارجی رفتار کند و این دشمنی معرف عکس العمل اولیه من بر ضد پندیده پای جهان خارج «زاد» سری خود معطوف سازد. مثل بنخود کسی «تمایل، قتل دیگری» است که بسوی خود شخص برگشته است.

بعد از آنکه فرود نارسسیسم را در اجتماع و ملاتذ مسخاتی که دارای در هنگامی معطوف شد، مانند ملاتذ مجانب، نیز کشف کرده است ما باید که بی جهت از هر مگه خاص خود معروزی «یکبارگی» تغییر میکنند. يك حزن احساسی دشمنی آنها را تسلی کرده و بچسب و ادا فرمان، رساند.

V- واپس زندگی

غریزه ، پسیکولوژی اطفال، نارسسیسم و کلیه برومی های پسیکا-
نالیٹیک يك مسئله بسیار مهم، یعنی واپس زندگی را بوجود میآورند .
فریوند دو چند سطری از «متاپسیکولوژی» خود که يك فصل آن مختص
واپس زندگی است ، با غرور مشروعی اظهار میدارد، که قبل از بررسی
پسیکانالیستها، کسی متوجه این موضوع نبوده است . بنا بر این وی این عقیده خود را
بصورت «رکن علم جدید» تلقی میکند. «واپس زندگی» مرکز پسیکانالیز و کلیه
قسمتهای دیگر این دکترین ، مربوط بآست .

واپس زندگی، در ضمیر مخفی دارای مناسبت اصولی هستند. تمام ضمیر مخفی
ناشی از حالات واپس زده بیست ، ولی کلیه حالات واپس زده در ضمیر مخفی جای
دارند .

واپس زندگی، انهدام و تخریب يك حالت نبوده، بلکه ارسال آن در ضمیر
مخفی و ادامه حیات آن در ضمیر مخفی است .

چگونه ممکن است يك تحریک غریزی واپس زده شود ؟

اصولاً ارضای تمایلات مطبوع است . « بنا بر این باید وجود بعضی شرائط
و بعضی ترتیبات را که در اثر آنها لذت ارضای يك تمایل، تبدیل با گواه می شود،
تأیید کرد.»

ارضای غریزه امکان داشته ، و فی النسخه ایجاد لذت میکند ولی « با سایر
تمنیات و طرحها سازگار» نبوده، و هوانزی بالذات، يك عدم مصابیت و اندوه شد
یشتیرتوله میکند . بنا بر این، «حالت مفروض» بخارج ضمیر آشکار طرد شده و محسوس
می ماند .

« باضافه باید » که تحریکات ضمیر آشکار را بروی آنچه واپس زده
خواهد شد، مورد توجه قرار دارد، بلکه باید بهمان نسبت، حادثه يك حالت واپس -
زده اولیه را نیز در نظر گرفت . محسوساً در صورت عدم این همکاری ، و اگر این
واپس زندگی قلبی برای در یافت طرد شده های ضمیر آشکار وجود نداشته، تمایل
واپس زندگی به تشنگی می رسیده، فریوند، این مورد را با «بهره جانت سباحی که
از هرم گیشیم آموزش داده است» یعنی در حالی که يك بومی از را از جلو کسب شده و
دیگری او را از عقب شمار میدهد . » تشبیه میکند .

حالت واپس زده در ضمیر مغفی ممکن است با سایر حالات اجتماع کرده ، روابط تازه و جوانه‌های جدیدی، وجود آورد . « واپس زدگی به تنهایی مانع رابطه با یک سیستم بضایی ، یعنی سیستم ضمیر آشکار است . » بعضی جوانه‌های واپس زدگی اولیه ، بسوی ضمیر آشکار متمایل میشوند ، اصولاً حالت واپس زدگی فی نفسه سعی در مراجعت به ضمیر آشکار دارد .

واپس زدگی نباید « متحرك » باشد . « تشکيل واپس زدگی را نباید بصورت واقعه ای که یکبار اتفاق افتاده و دارای نتایج مداومی است تلقی و تقریباً مانند کشتن شیئی زنده که سس مرده باقی میماند ، تصور کرد . برای حفظ واپس زدگی باید بطور متوالی نیرو صرف شود ، و در صورت قطع این نیرو موفقیت در امر بالامشكوك گردیده و يك واپس زدگی جدید لزوم پیدا میکند . » واپس زده فشار مداومی در جهت ضمیر آشکار وارد میسازد و ضمیر آشکار نیز با يك فشار متعادل و مساوی باید تعادل خود را حفظ کند . « بنابراین حفظ واپس زدگی محتاج صرف يك انرژی دائمی است . »

حالات واپس زده کدام است ؟ آنکه مراجعتش بضمیر آشکار موجب رحمت و ریح میشود ، خاطر اعمالی که پیش از حد دردناک یا موحش و با شرم آور است . فراموش کردن دوران طفولیت از اینجهت است که فرد پس از نهدیب اخلاق در نتیجه تربیت ، سعی دارد مراحلی از زندگی را که بدون مانع تسلیم امیال خویش میشد از خاطر ببرد .

فشار اجتماع موجب واپس زدگی اشکال مختلف میل جنسی ظهوریت است « از لحاظ نظر تربیت ، اجتماع عمل جاو گیری از غریزه جنسی را هنگام نظاهر آن بصورت احتیاج مناسبی ، و تعدید و مطمع ساختن آن را تحت يك اراده فردی تابع شرائط اجتماعی ، بصورت يك اصل اساسی الهی میکند . همچنین اجتماع علافتند است که توسعه کامل احتیاج جنسی ناهنگامی که طفل در حای از بلوغ اجتماعی رسیده است ، تأخیر افتد ، زیرا همینکه این توسعه صورت گرفت تربیت کو چکترین اثری در طفل ندارد . میل جنسی در صورتیکه زودتر از موقع نظاهر مینمود کلیه دواعی را قطع و تمام نمائید را که بسا آنهمه رحمت و وسیله پرورش بدست آمده بود ، تلف مسکرد از ضرری میدهد و احتیاج جنسی همیشه وجه آسان نیست ؛ گاه موفقیت در آن بسیار گاه کم است .

رکن اجتماع پس در آخرین تحلیل خرد دارای ماهیت انحصاری است . چون اجتماع دارای وسائل گامزن حیاتی نیست و نیز با تمام اجازة زندگی کردن بدون کار با اعضای خود بدو ، مجبور است نهاد اعضای خود را مسدود

کند و انرژی فعالیت جنسی آنها را بسوی کار منحرف سازد .
 در اینجا ما در مقابل احتیاج ابدی حیاتی که با بشر بوجود آمده و تا امروز
 دوام دارد قرار داریم . تجربه پسر بیان نشان داده است که نسر م کردن اراده
 جنسی يك سل نوین ممکن نیست مگر اینکه ، بدون انتظار انفجار پرمروندای
 بلوغ ، اطفال را بزودی تحت نفوذ قراردادده و از همان سالهای نخستین ، زندگی
 جنسی آنها را که فقط زمینه‌ای برای زندگی جنسی بلوغ است ، مطیع دیسپلین
 ساخت .

و بهین جهت است که اطفال را از کلیه فعالیت‌های جنسی طفولیت ممنوع
 میدارند .

بعداً خواهیم دید که چگونه از سایر نقاط نظر ، واپس زدگی در حفظ و
 ترقی تمدن شرکت دارد .

«استعداد توسعه و انواع جنسی (عفت، تنمر، رحم) در دختران کوچک بسیار
 زود بوجود می‌آید و نزد آنان باه تاومنی کمتر از پسر بچه‌ها و بروز می‌شود. همچنین میل
 به واپس زدگی جنسی در دختران نقش بسیار مهمی را ایفا میکنند .»

يك نمونه جالب واپس زده ، هامهات است . بیسی که شکسیر کمی پس
 از مرگ پدرش نوشت ، بدون اینکه مفهوم حقیقی آن درك شود ، مورد تعسین
 قرار گرفت . تا امروز علت تردیدهای هامهات در مقابل انتهای که باید بدست‌آور
 صورت دیگر رفت ، همیشه شده است ولی مقایسه با او شایب این را روشن میکنند .
 «در لای شایب امیال طفل ما مستخوانی ظاهر و محقق می‌شود . در هامهات امیال مزبور
 واپس زده و شبهه نه فوروزها است و ما فقط از اعمال آن‌هی به وجودش می‌بریم .
 هامهات تعسیم به عمل دارد ، ولی نمیتواند از مردی که پدر او را جدا ساخته و حامی
 او را بر دست‌آوردش اشغال کرده ، یعنی مردی که امیال واپس زده طفولیت او را بحقیقت
 رسانده ! ، اتمام بگیرد . بجای سهری که بر پایست و براسوی انتقام سوق دهد
 بدامت و ملاعطیات و بدائی قرار میگردد ، نظری او اگر خوب دقت شود ، خود
 او از آن مردی که همدی و پس را دارد بهر سبب ، و بر احساس تیره ، نتیجه نصیر
 شخصی او ، است و «بازری او را هلع سسازد» البته بیادش از احساسات واپس
 زده خود مطلع نیست .

در اینجا لازم است نقش واپس زدگی را در ، پس و انبساط زده‌گی روزانه
 از قبیل هراموشی ، سسور ، استباه ، نعلت ، در خوا پیدا و بلاخره در نامتصمات
 این اشان یا بودرد ، امر پس کنیم .

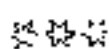
VI - بی ترتیبی زندگی روزانه

نخستین دسته اعمالیکه معرف نمودیم مغزی بر ضمیر آشکار است، در کتاب « پسیکو پاتولوژی زندگی روزانه » و در فصول ۱-۲-۴ « مقدمه ای بر پسیکانالیز » مورد بررسی قرار گرفته است. در اینجا مقصود آنست که مترجمین فروید بنام « اعمال سهوی » (یا آلمانی Fehlleistungen) مینامند از قبیل بی ترتیبی، غفلت، فراموشی، خبط و سهو، عدم دقت، و فقدان اشیاء. این اعمال ظاهراً عادی، و جزئی از زندگی روزانه است. ولی در صورتیکه بسادقت بررسی شده و مورد تعمق قرار گیرد، موضوع بسیار جالبی برای کاوشهای علمی است.

فروید به تمام این افعال که در نظر اول اتفاقی و عادی است، جنبه ای که تا آن هنگام بفکر کسی نرسیده بود، نسبت می دهد و در پس آن يك « قصد و ايس زده »، يك « عدم تمایل » یا يك « میل متقابل » کشف میکند

« بعضی نقصهای مربوط به فعالیت فسانه ای و بعضی اعمال ظاهراً غیر عمدی هنگامیکه تحت آزمایشات پسیکانالیتیک قرار گیرند، موجهانی را که پنهان از ضمیر آشکار، علت و محرک آنها بوده است، هویدا میسازند » يك چنین عملی « محققاً معرف ذات يك اعشاش زود گذر و موقتی است. ماقطعاً در گذشته همان عمل را یا واقعاً انجام داده، یا با قدرت خود مبنی بر انجام آن در هر لحظه و نه يك سهو صحیح کاملاً اطمینان داریم. هنگامی که کسی در اثنای اجرای این اعمال ما را نادانگیر کند، ماضعت این بطور و نادرستی آن اعمال فسانه ای خود را اجباراً خواهیم شناخت، در همان حال که ما متوجه انجام يك عمل سهوی در گذشته یا حاضر میشویم، باید يك چیز در نظر داشته باشیم و آن آنستکه اگر عامل و موجهی عمل مزبور فراموش نهاده و سعی کنیم « اتفاق » یا « عدم دقت » را سبب آن بدانیم، اصل آن را درك نخواهیم کرد.

در زبان آلمانی تمام کلماتیکه معنی اعمال سهوی هستند با سیلاب Ver آغاز میشوند. (Versprechen, Verlesen, Verschreiben, Vergreifen) و مقصود از این، مایاندن شباهت کاملی اعمال مزبور است.



بعضی فراموشیها، عملاً فراموش کردن نامهای خاص، کلمات و عناوین

کتب، ناشی از واپس زدگی است. دختر جوانی هنگام مذاکره در خصوص اصل مسیحیت بی نتیجه کوشش داشت عنوان زمانی را که زندگی عیسی در آن نقل شده بخاطر بیاورد. نام کتاب Ben-Hur اثر لئو تولی و الاس است. دخترک پس از اینکه متوجه بجزئیات روحی خودش علت فراموشی خود را ابراز کرد - وی عنوان مزبور را از این جهت فراموش کرده بود که «دارای مفهومی است که نه من و نه هیچ دختر دیگری حاضر به اظهار آن در حضور اشخاص نیستیم» (کلمه Hur در آلمانی یعنی فاحشه است). تلمذ عنوان مورد بحث در نظر او «ساوی بایک پیشنهاد جنسی و فراموشی او ناشی از مدافعه برضد یک قصد غیر عمدی از نوع مزبور است» این قبیل فراموشیها بسیار مسری است سه مرد جوانی هم که در مذاکره فوق حضور داشتند برای یاد آوردن همان عنوان بیپوده کوشش میکردند. ضمیر مهمی آنها مفهوم حقیقی فراموشی دختر را درک... و بزبان دیگر آنرا تفسیر کرده است. فراموشی این مردها نیز ناشی از احترام بحالت عیفا به دختر جوان است.

فروید در خصوص تشنگی حافظه، مسئله فراموشی طفولیت را مورد نظر قرار میدهد فراموشی طفولیت و بیاد نیاموردن خاطرات نخستین سالهای زندگی را طبیعی و عادی تلقی کردن خبط بزرگ است. برعکس باید این قضیه را بصورت معنائی نگریست. «عجب اینست که شخص بالغ اتفاقاتی را که مهم دارای تأثیر شدیدی در زندگی فکری و حیات تأثیری وسیع طفولیت او است فراموش میکند. در اینجا شخص بجای خاطرات صحیح به «خاطرات پوششی» برمیخورد. ادامه حیات این خاطرات «ناشی از محتویات خود آنها» نبوده بلکه در نتیجه «را غلطه و توافق موجود بین این محتویات و یک واپس زده دیگر» است.

وجود این خاطرات پوششی «مدیون یک جامعائی هستند است این خاطرات نمونه مبدل تأثیرات بسیار مهمی است که وجود آنها در نتیجه تعادل «سای بنیوب رسیدن» و «تولید» نموده مسمیم آنها با معاوضه مواجه میشود».

مردم در آن بیست و چهار ساله ای هنگامی را که در سن پنج سالگی در باغ

بیلایی کنار عمه خود مشغول ترا آرمین الما بود، بخاطر میآورد. وی در ۱۱ و ۱۲ ر از خود میسر سینه و عمه برایش توضیح داد که یک پای ۱۱ کمتر و درو آید و همین است. این خاطره تنها مبدل و مسئول یک کمپکاری کودکانه دیگر است از بعداً علاقه مند شد که در ۱۱ دختر و پسر را برآورد و بسا گمان میآید که حاضر بود که در این مورد هم وسیله عماس (الاعانی) کند. از طرفی در ۱۱ دختر و پسر نیز مانند ۱۱ و ۱۲ است. در نتیجه سه آن «واقع» که پسرک همین اطلاعات را به او داده در سن آنها نیز بیادش آمد.

این خاطرات پوششی با «خاطرات» «تولید» آن «تولید» که در آنجا

افسانه‌هایشان هویدا است « دارای شباهت خاصی است .



تنها فراموشی نامها و کلمات را نباید مورد دقت قرار داد، بلکه فراموشی تأثرات را نیز باید حائز اهمیت شمرد. در تمام این نقطه نظرها، فراموشی ظاهراً «معمالاً بیشتر از خود خاطره» است. در هر صورت «هنگام فراموشی بین تأثرات مختلفه و همچنین جزئیات هر تأثر و حادثه‌ای، اشتباهی بوقوع می‌پیوندد.» فراموشی همیشه «در نتیجه یک احساس نامطموع» ایجاد می‌شود.

در یک میهمانی، فروید با یک ویلنی مصادف می‌شود، وی او را می‌شناسد ولی مایل نیست آشنائی خود را ظاهر کند. زنش برعکس با کمال دقت مذاکرات این آقا و اطراف‌یاش را گوش داده و از شوهرش در خصوص این مذاکرات سؤالاتی می‌کند. فروید حوصله خود را از دست داده و بالاخره عصبانی می‌شود. چند هفته بعد راجع به رفتار بی‌قاعدگی زن خود یکی از اقوام خویش گله می‌کند. با وجود سعی زیاد موفق بیاد آوردن کلمه‌ای از اظهارات آن آقا و اطراف‌یانش نمی‌شود «در اثر ملاحظاتی که برای شخص زنم داشتم، ناگهان خود را مبتلا به فراموشی ا دیدم». مرد جوانی متأسف است از اینکه زنش با وجود صدمات بارزی که در وی سراغ دارد نسبت با او سردویی اغتنا است. روزی، همین زن کتابی که بنظرش مفید است با او هدیه می‌کند. او نیز پس از تسکیر از این لطف کتاب را در جایی می‌گذارد. چندی بعد که بجهت جوی آن می‌پردازد موفق بیافتنش نمی‌شود. شش ماه بعد از اینکه زنش مادر پیر و محبوب او را پرستاری کرده بود حس تشکر و حقیقت‌شناسی زیادی نسبت با او احساس می‌کند پس از مراجعت بمنزل بدون هیچ قصد مشخص، بلکه بایک اطمینان کامل *Somnambulique* یکی از کسوه‌های میز تحریر خود را می‌گشاید. اولین چیزی که مشاهده می‌کند همان کتاب گمشده و نایاب است. مردی برای رتبات زنش دعوت یک میهمانی پر شکوه را که مخالف میلش بود سفید کرد. هنگام رفتن، ظاهر آلباسش را از گنجینه خارج می‌کند. سپس ریش خود را تراشیده و چون موفق بیافتن لباسپایش نمی‌شود به گنجی بر می‌گردد و آنرا بسته عیب‌بند و در عین حال محل کلید آن بخاطرش نمی‌رسد آن روز یکشنبه بود و در نتیجه، یافتن قفل ساز نیز ممکن نیست، در ضمن میهمانی امکان نداشت. بالاخره کارت معنوتی فرستادند. هر دایک قفل ساز، گنجی را که دارای قفل اتوماییک بود باز کرد، کلید درون آن بود. شوهر از هواس برتی و بدون قصد آنرا آنجا انداخته بود.

در عملیات طبیعی اغلب انسان ناانگاری که فقط ناسی از فراموشی است مواجه می‌شود، ملاحظاتی که از کسی سؤال می‌کنند آید یا پانزده سال پیش

دچار سیفلیس بودم، یا موقعی که از مادری در خصوص سوابق ناباب دستخوشش که به نوروژ دچار شده پرسش میشود، پاسخ منهی میدهند. در اشخاص نوروژ «يك غریزه دفاعی ابتدائی بر ضد تجسّات مستعد بتحریرك تأثرات نامطبوع»، یکنوع «غریزه شبیه به انعکاسی که مولد فرار بسوی تحریركات دردناك» است وجود دارد. این «یکی از ارکان اصلی مکانیسمی است که علامات و معرفهای هیستریك بروی آن قرار دارند». فروید اضافه میکند: «حتی در اشخاص سالم و عاری از هر گونه نوروژ نیز میتوان وجود يك مقاومتی را که مخالف خاطرۀ تأثرات دردناك و تجسّات فکری رنج آوراست، تشخیص داد» و جمله قابل توجّهی از اثر معروف ایچه بنام در و راه خوبی و بدی نقل میکند: «حافظة من میگوید من اینکار را کرده ام. غرور من میگوید، غیر ممکن است که این کار من باشد ویرحانه اصرار میورزد. بالاخره حافظه تسلیم میشود»

دراوتو - سوگرافی داروین فروید قسمتی را «که در آن صلاحیت علمی و تیزبینی پسیکولوژیک وی ششماه متهکس است» مورد توجه قرار میدهند این فصلی است که داروین، نظم طلائقی خود را در آن چنین تشریح میکند: «هر بار که من مقابل يك قضیه شایع، يك نظریه یا يك ایده جدید که مخالف نتائج عمومی تجربیات من بود واقع میشدم سعی داشتم آنرا عیناً و فوراً یادداشت کنم. زیرا در اثر تجربه میدانستم که این نوع ایده ها و قضایا سهل تر از آنهایی که موافق فکر ما است فراموش میشوند».

ملاحظات دیگری از همین قبیل، فراموشی طرحها را توضیح میدهند. «حالت عادی در خصوص يك طرح مورد قبول بسیار شبیه حالت اشخاصی است که در ای هیپنوز به آنها يك ایده Posthypnotique با یک سر آمد طویل ا تلقین شده اند. طرح تلقین شده در شخص مورد بحث تا لحظه عمل بجواب فروید منس بیدار شده و فعالیت آغاز میکند». بنابراین چون فراموشی يك طرح امکان دارد «استنتاج وجود هیل منخ» و حدس «در خواب يك اراده مهمان» بسیار بحالست. در روانه عاشقانه و زن که نظامی، برادرش «سران غریبشیرمه نیست، معسوقه» بمردی که معیاد خود را فراموش کرده می تواند بگوید «سال پیش فراموش نمیکردی!! لابد دیگر عرا دوست نداری»

در درام برناردشا متر جری گلابی تر، در آغاز هنگام ترك معسر از مکان تیارون صلبی که قصد اجرای آنرا داشت بسیار عصبانی میشود. از فراموشش گرفته

۱- معبود، حالت محدودی از حجاب معصوم است که در ... نگار به مراتب بوم طامانل دور بلس است ای واقع میشود و پس از مدتی چیزی از آن یاد می آید و در ... پس از مدتی و حیرت عاملی اختیار به مراتب رفته و آن ایده را عمل میکند

مودار کلتویات را وداع کند.

فرا موشی يك طرح بهر نحو که باشد نشان اهمیت ندادن بآنست: « يك مرد پر کار فرستادن نامه های زنش را فراموش میکنند... و همچنین ممکن است دستورات خرید او را از یاد ببرد. » اشخاصی که کلیه سفارشات و انجام مسئولیت های خود را از یاد می برند، باین طریق بی اعتنائی خویش را نسبت بسایرین آشکار می کنند.

اشخاص کاملاً شرافتمند نیز در خصوص دادوستدهای پولی فراموشیهای عجیبی دارند از اینجهت که « عموماً ماطمع اولیه طفل شیرخوار که در صدد تصاحب کلیه اشیاء برای مکیدن است در اثر نفوذ فرهنگ و تربیت بطور ناقصی از بین میرود ». اغلب اشخاص بیجهت تصور میکنند قرض خود را پرداخته اند، و بطوریکه يك روانشناس مینویسد « مانامه های حاوی فاکنور را سهل تر از پاکات محتوی چك فراموش میکنیم ». در بازی ورق هنگامیکه مبلغ عمده ای در میان نیست و علاقه موفقیت در بازی را آزادانه میتوان ابراز داشت، اشتباه در محاسبه و تقلبات جزئی بسهولت ممکن است.

اغلب زنان بسیار میل دارند حق طبیب را فقط « بالبخند » بردارند. فروید، باینک صداقت کم نظیر، خاطرہ ای را که در او « اندکی ایجاد خجالت» میکند چنین شرح میدهد:

« سابقاً، از میان بیماران خود تنها دیدار بیماران مجانی و رفقای مریضم را زیاد میبردم » از طرفی اگر عادت داشت که مرتباً برای اقوام مردگان نامه های تسلیت بنویسد، « نریك » باشخاص بی تناسب عید تولد، ازدواج و پیسرفت در کارشان را بسهولت فراموش میگرد.

لوا این هفتها را چنین توضیح میدهد: از موقعی که متوجه شدم محبت تصنعی سایرین را حقیقی تصور کرده ام، مرخصه تطاهرات قراردادی این میربانیهای ظاهری و مصنوعی که در عین حال بنظر من دارای هیچ جمع اجتماعی نیستند، معتقد شدم. »

پیوسته

علل اشتباهات اعصابی را نیز مانند فراموشیها باید در فعالیتهای اعمالگر ضمیر معنی جست.

اشتباهایی را که فروید بتوان مثال نقل کرده عموماً از زبان آلمانی است. مرد جوانی از دختری اسازم می خواهد او را همراهی کند Begleiten ولی مرتکب اشتباه افظلی شده و می گوید Begleitdigen، یعنی دريك کلمه، کمبات Begleiten (همراهی کردن) و Beleidigen (هتک احترام) را مجتمع می سازد

این اشتباه لفظی قصد مخفیانه او را آشکار میکند.
 در اثنای جنگ از مانوئی سوال میکند که پرسش در کدام سپاه مشغول
 خدمت است، بهای ایسکه جواب دهد در خمپاره انداز (Moerder) می گویند:
 Moerder (جایی) کارمندی که در اثنای ضیافتی با صهار رئیس خود مشغول
 نطق بود چون مخفیانه نسبت باو حسد داشت بجای ایسکه پیشهاد «بوشیدن
 برای موهبت او» (Anstossen) را کند، حاضرین را به «چلو گیری از موهبت
 او» (Auflossen) دعوت کرد.

یکی از رؤسای مجلس نمایندگان اطربش هنگام نطق در آغاز جلسه،
 بجای «گسایس» «بیطیل» آرا اعلام داشت: چون مثل داشت این چاله که
 بمطرش بی نتیجه بود زودتر حائمه باید يك با روی مسوسو سجمگیر بهای ایسکه
 بگونه سوهرس از دگر اجازه باشد «هر چه خواست» بخورد؛ اشساناً گفته
 بود «هر چه من میخواهم» و این تطامریک تمایل و افسزده است.

بعضی شعرا، و از میان آنها شکسیر و شیلار، در مان قهرمانان پرسو واز
 های خود، اششاهات می داری، که دارای مفهوم یک اعتراف غیر ارادی است
 می بینند. در تاجر و نیزی شکسر، پورقیبا عهد میکند که عشق خود را به
 محبوب اعتراف کند و او میگوید:

«اوه! این چشمه را بساخته و دونه کرده است، که یکی بتعالی
 بهما و دیگر بی حال ما... مال من میخواستم بگیریم.»

شبهات و نسبت زیادی بیرون اششاهات لفظی و اششاهات در اثنای
 خوابیدن وجود دارد. خود فروید همگام بطیلات و موقع دراز کوه های يك شهر
 را با کلمه عقیقه را روی چمن نانو خواند. «این تصور علاقه شدید به
 کتب» و «طاهر مو دارد»

در اثنای جنگ رانای ایسکه و شیلار در اثنای جنگ کومرز
 (Energie) را با ایسکه و شیلار در اثنای جنگ کومرز (Joker)
 I seide vor را با ایسکه و شیلار در اثنای جنگ کومرز
 ارتکان که در اثنای جنگ کومرز ایسکه و شیلار در اثنای جنگ کومرز
 همان لحظه که در اثنای جنگ کومرز ایسکه و شیلار در اثنای جنگ کومرز
 در اثنای جنگ کومرز ایسکه و شیلار در اثنای جنگ کومرز
 در اثنای جنگ کومرز ایسکه و شیلار در اثنای جنگ کومرز
 در اثنای جنگ کومرز ایسکه و شیلار در اثنای جنگ کومرز

در اثنای جنگ کومرز ایسکه و شیلار در اثنای جنگ کومرز

چند تن از دوستان واقوام ، ویرا غشمگین میکنند ، و از اینکه رفتاری دخترانه و
 سینک داشته مورد نکوهش شوهرش واقع می شود ، فردا تصمیم بترك خانه
 میگیرد ، شخصاً اسبهای کالسکه را انتخاب کرده و به سورچی میگوید که اسبان مزبور
 ظاهری عصبیانی و ناراضی دارند ؛ اسبها نیز با گهان بین راه لحظه ای از تعلق
 سورچی اطاعت نمیکند ، او بانرس خود را از کالسکه بزرگ برداشته بنگ پایش
 میسکندولی سایرین که در کالسکه باقی بودند کوچکترین آسیبی نمی بینند .
 چنین بنظر میرسد که حادثه مزبور شبیهی است که وسیله بانوی مزبور
 بخودس وارد آمده و در نتیجه ، منت زبادی ویرا از آن رقص چلف باز داشته
 است ، فریود اضافه میکند : « هنگامیکه یکی از اعضای حامواده من از گاز
 گرمین زبان با در رفتن انگشت خود و قشره شکوه میکند ، فوراً از اومی پرسم :

« برای چه اینکار را کردی ؟ »

بعضی کلمات غیر ارادی و کاملاً تصادفی در حقیقت Symptomatique
 و معرف اندیشه و احساسی دست د که هرگز تغییر عامل نمی رسد ، کنیه تغییرات معمولی
 و غفلتهای مختلف از قبیل ملایباجائی بنگ بکه ، عامل به باز گذاردن قسمتهایی از بدن ،
 حاوی معیومی است که پوشنده لناس مایز به ابراز علنی آن نیست و اغلب خود
 هم از آن چیزی نمی داند ، بیلند کفر فلسفه که در وضع مادی موقفاندی واقع شده بود ،
 در دستور آن با کسی که آشنائی کمی داشت صحبت میکرد ، ویرای او مثل کرد که چندی
 پیش اجباراً ارسفل بر در آمدی صر مظر کرده بود ، در این لحظه قضیه شیرینی ای که
 در دستش بود زمین افتاد ، او دینو سیله و بطور سهولت با یک دست و اسب ، در شاه ای که
 جرات اظهار آنرا بمحاطبش نداشت ، بیان کند کسیکه نزد حلیب دستکش ،
 عینتاً تصادفاً و حیرت را راموس میکنند ، نشان میدهد که بانی مدای از آنچه
 بهر وقت وصل بر آن وقت دارند هر او از این قبل رامونی ها است معده هم با
 معده بنگ پایش دارد

که گرفتن اسب نیز در ای و تهر و مدی است ، هنگامیکه چیزی گفته
 شد یا قصد برده اند آن بدین آمد ، یا دستک بورت پسند بود ، یا اینکه از شخصی
 خندیده بود که دیگر در صورت برودید در کیهی است آمده بود که خیال آن
 شخص را در حالت میسالت با آن شوی نیم می بود .

بمعنی این نوع که کردن زامی توان زمانه و کارهای بحال و سروهای
 در ای که بر سر بزم با عا کیم بر همیشه ، بن ما بیشتر شده باقی کرد ، متلاک
 فریود بنگ از درج در بکن است در ای ، بزم در ای میباشد و حساب حسدی قبل
 رخدایان درین ، در ای می دهد

بعضی اشتباهات نیز نتیجه ایده‌های واپس‌زده است. مرد جوانی پس از رساندن نامزد خود به منزل، پشیمانی سوار تراموای شد و در عین خوشحالی از بلیط فروش تقاضای دو بلیط کرد. شش ماه پس از ازدواج و درحالی‌که خود را از زندگی زناشویی خوشبخت می‌دید بازش سوار تراموای شد و از بلیط فروش يك بلیط مطالبه کرد. پرشگی که در اثای جنك خدمت نظام می‌کرد به دیدار يك مشتری قدیمی رفت و پس از سعه دادن از قبول وجه امتیاع نمود. بعد از سوار شدن بيك تراموای الكتریك، متوجه شد که اشتباه کرده است چون این خط دوباره ویرا بهزل مشتری سابقش می‌رود این د کسر پسیکابالیست می‌نویسد «ضمیر معافی من، میل بدریافت حق العمل داشت.»



کایه وقایعی که فوقاً نقل شد مرف اینست که حیوة نفسانی ماتحت نفوذ جبر شدیدی واقع است و خود ما از شعاع عمل آن کوچکترین اطلاعی نداریم. در حقیقت هیچ چیز تصادفی و بدخواه صورت نمی‌گیرد. سایر ملاحظات نیز این نتیجه را تأیید می‌کند؛ هر گاه کسی تصنیفی را زمزمه کند تقریباً میتوان بین متن تصنیف و موضوعی که در آن شخص را بخود مشغول داشته رابطه‌ای یافت برای اینکه کلمه‌ای بلك بیروی او بسویون^۱ در مغز جا بگیرد یعنی دلیلی هست، مثلاً مایومی که بتاری نامسافری روسی اهل «ناگاربوك» آشا شده، تحت وسوسه دائمی این کلمه قرار می‌گیرد و این از ایسچیه^۲ که وی می‌خواست زردشامبری Morgen-rock بخورد که نه تنها صبحها بلکه مراسم روز بکارس بخورد (Tag-an-rock)؛ فراموش نکنیم که امثال فروید همه هر دو طرف به زبان آلمانی است.

اعدادی که تصادفاً ذکر می‌شود و تماماً اختیاری شعر می‌آید، معنول^۳ عظمی است که اصولاً مکر نمی‌رسد. فروید عمالهایی در این مورد نقل می‌کند و باید نذعان داشت که این امثله، محاسبات عجیب و پیچیده ای دارند. یکی از ساده ترین آن‌ها این است که از باوومی تقاضا بشود عددی ذکر کند. او نیز بدون فکر بگوید. در این ایسچیه از مکلاهی که می‌خواست برای خود بخورد بکر سگ در زیر قیمت آن گران بود ۱۵۰ مارک^۴ و بنظر او سگ ملاحظه می‌شود ۱۵۰ در برابر آن عدد ۱۷۹ است که بطریق زیر رسیده

تاری از زیر قفسه‌های مکر، بگرداند است. اگر بهای این کلاه بیه قیمت گذر مثل عدد آن می‌شود

^۱ Obsessio - ^۲ Obsession - ^۳ Obsession - ^۴ Obsession

در هر حال تصادف داخلی یا نفسانی وجود ندارد. بعضی بیماران ، Paranoïaque کوچکترین حرکات سایر مردم را تعبیر کرده ، نتایج غالباً اغراق آمیزی از آن بدست میآورند . ولی در نقطه نظر های آنها بعضی قسمتهای واقعی نیز موجود است اما در خصوص اشخاص خرافاتی ، باید گفت اعتماد این قبیل مردم باینکه يك حادثه خارجی ، بدون هیچگونه رابطه با حیوة نفسانی ، ممکن است آینه را به آنها نشان دهد ، اشتباه صرف است . ولی اگر آنها خود را محدود به تفسیر تطاهرات غیر ارادی و مالیتهای شخصی خود کنند اشتباه نکرده اند . مثلاً هنگامیکه يك رومی ، در اثر لعزش پای خود در آستانه درازا حرای طرحی صرف نظر می کرد ، سطح مکاری بالاتر از مادیر ماوران از خود نشان میداد ، او ثابت میکرد که از ماوران شاس تراست . چون این لعزش پادری نظر او دلیلی بر وجود يك شك و یله محالمت داخلی بر ضد آن طرح بود و نیروی این شك و مخالفت می توانست ارادة او را در نقطه اجرای طرح منقضی کند .»

بعداً حواصم دانست که بجهت این بی ترتیبی های روزانه زمینه بر « رسیهای خواب و همچنین نوروزها را فراهم میسازد زیرا « بی حالت عصبی عادی و طرز عمل عصبی غیر عادی خدمت شخص و ثباتی وجود ندارد ؛ عبارت دیگر ، همه ما کم بیش دارای تحریکات عصبی هستیم .»

بالاخره میتوان ، در خصوص اعمال سپوی و بضائر آن ، چنین نتیجه گرفت : « کلیه پدیده های «ورد بهت» بدون هیچ استثناء ناشی از مبانی نفسانی است که بطور مادی دفع شده و علی رغم واپس زدگی آن وسیله ضمیر آشکار ، امکان تظاهر و امر از خود را بکلی از دست نداده است .»

صورت میگیرد .

فریاد این فورمول ارسطو را که بموجب آن خواب درین «عالمیت روح بشر در اثنای خواب» تعریف شده است، قابل توجه می دانند «بدیهی است که خواب تجسم تظاهرات حیوة نفسانی در اثنای خواب است. حال اگر این حیوة کمی به حیوة بیناری شبیه باشد، در عوض با اختلافات بسیار مهمی از آن جداست.»

چگونه انسان بخواب می رود؟ این مسئله از اعضاء فیزیولوژی مورد بحث و تعریف صفات آن از نقطه نظر پسیکولوژی آسانتر است «خواب حالتی است که شخص در اثنای آن کوچکترین چیزی از دنیای خارج درک نمی کند و در این حال توجهش بکلی از جهان سلب میشود؛ من با کناره گیری از جهان خارج و پس از تجویز خود بر ضد تحریکات ناشی از آن، قادر به خوابیدن می شوم، من فقط هنگامی که از این جهان و تحریکاتش خسته شدم، بخواب می روم هنگام خوابیدن بجهان خارج میگویم

مرا راحت بگذار زیرا میخوام بخوابم . . . بنابراین تمایل بیولوژیک استراحت مبنی بر رفع خستگی، و صفت پسیکولوژیک آن، رفع توجه از جهان خارج است.»

این امر که فرد بروی شخص، خود یک نوع نارسیسیسم است، یعنی در نارسیسیسم خواب . . .

بشر خود نقائصی بدنیا آمدن نکرده است و می تواند حیوة را سبک شکنی لا ینقطع تحمل کند . . . بنابراین ما گاهگاه بحالتی که قبل از آمدن جهان، هنگام زندگی داخل رحم، داشتیم بر میگردیم و شراطی که ما را از قبیل گرما، تاریکی و عدم تحریکات مختلف ایجاد می کنیم، علاوه بر مبنی از ما در اثنای خواب خود را احیاء می کنند و وضع بدن خود را بحالتی که در رحم مادر داشته اند شبیه بسیارند، لاشک آنکه حتی در مرحله بلوغ نیز همدوسیم ما متعلق بحر آن است و هنوز یک سوم ما هنوز در جنین بشر انسانی، بیناری هر صبح برای ما بمنزله اول سجده می رسد . . .

خوابیدن یعنی شراطی خواب درین را می توان با خواب مصنفی علمی یا خواب تحریک پذیر و هیپنوتیزم تشبیه کرد. «ما شخصی که هیپنوتیزم می کنیم میگوئیم بخوابید . . . در خواب طبیعی، دلت خود را از جهان خارج سلب می کنیم، در خواب مصنفی نیز همین عمل را اجرا می کنیم؛ با این فرق که در اینجا توجه خود را بکشاکش مصنفی می کنیم که ما را هیپنوتیزم کرده و ما او در نمائیم همیشه ادغام می کنیم

زیرا برای آنکه نیز، ام حرم آب شایسته است و استراحت یعنی خوابی که در اثنای

است کاملاً بی تفاوت با همراه پالندترین بارنج آورترین تاثرات باشد»
 حال روش پسیککالنتیک را در مورد محتویات ظاهری رؤیا که بصورت
 «یک ترکیب و یک توده قضایای نفسانی» تلقی می‌شود، بکار بریم: دقت خواب
 بیننده را بروی عناصر مختلف و تشکیل دهنده رؤیا، حال خواه امتداد و پیوستگی
 و ترتیب زمانی آن، خواه شروع آن قسمتهایی که در نظرویی از همه مهمتر است
 یا بدواً به آثار روزانه، به رسوبات روز قبل از رؤیا و کسایات مربوط
 به قضایای آن روز جلب کنیم. خواب بیننده را دعوت کنیم که «رشته‌های رابطی
 را که از هر یک این عناصر پراکنده آغاز می‌شود، دنبال کند. در نتیجه این رشته‌های
 رابطی هم برخوردی، بالاخره به اندیشه‌های منتهی می‌شود که نه تنها کاملاً منطقی
 است، بلکه سهولت می‌تواند در ردیف آن امتدادات نفسانی که مورد شناسایی
 ما است قرار گیرد. چنین تحلیلی محتویات رؤیا را از هر گونه غرایی که
 موجب تعجب می‌شود عاری می‌سازد» و وسیله آن می‌توان اندیشه‌های پنهانی
 رؤیا را کشف کرد. البته این اندیشه‌ها هرگز با کلیه تسلسلات ناشی از آزمایش
 عناصر مخلوطه و متشکله خواب شبیه نیستند. گاه این تسلسلات بیش از آنچه
 مورد احتیاج ما است سپیده عناصر می‌پردازند؛ گاه نیز در آستانه اندیشه‌های
 حقیقی رؤیا، توقف میکنند.

اعل باید کنایات را کامل کرد، و آنچه بطور جزئی نشان داده شده
 مشخص ساخت و در پی ساج دقیق‌تری بود؛ «رؤیا یکسوع اعتراف است، منتهی
 اعترافی که بالحن نامناسبی صورت گرفته» بنا بر این باید آنرا تصحیح کرد.
 این اندیشه‌های پنهانی به محض کشف «شعاع خیره کننده‌ای، بر تمام قطعات
 خواب می‌تابد و واقعی که بین آنها موجود است، بر طرف کرده و مجموعه غیر
 عادی آنها را قابل فهم می‌سازد»
 این روشی است که هر وقت برای تعبیر خواب بکار می‌برد.

باز

با اولین نظر بروی محتویات ظاهری رؤیا، در میان عناصر متشکله آن،
 آثار موافق بیداری زمانای روز گذشته ظاهر می‌شود. پس «عالیت، منظور کشف
 اندیشه‌های پنهانی منسج به اس‌ها و آن می‌شود که» رؤیا تحقیق نیست، میل است.
 بدواً برای تحقیق در این تم می‌توان خواب‌های اطفال را در بررسی قرار
 داد. این خواب‌ها مختصر، روشن، رس، بسبب و قابل فهم و غیر شوپلو است...
 اعمال ساده، کار درک و گاهی است. «هر وقت در اینجا عکس العمل یک واقعه
 روز گذشته را که پس از چند ساعت، اندوه و یک میل ناراضی بجای می‌گذارد»
 می‌بیند. رؤیا و خواب تحقیق مستقیم و واضح این میل را فراهم می‌سازد. یک

دختر کوچک بسن سه سال و سه ماه، یعنی آنافرود کوچکولو که برای اولین بار در دریا مسافرت می کرد، و پس از رسیدن مقصد از ترك كشتی امتناع نموده، بستگی می گرفتید و از اینکه مسافرت کوتاهی کرده اند شکوه می کرد، فرد اصبح چنین نقل کرد: «امشب در دریا مسافرت می کردم.» در حقیقت رؤیا میلی را که او در انشای بیداری نتوانسته بود اطمینان کند راضی ساخته بود.

حواهرزاده بیست و دو ماهه فروید، مامور این بود که بعنوان هدیه سبد گیلاسی باو تقدیم کند، ولی با اکر اه این عمل را انجام می دهد و در تسلیم سبد تردید مورزد، ولی خواب شب هوح حبران ای عمل می شود و فرد اصبح با کمال خوشحالی در یاد میزد «هرمان تمام گیلاسها را خورد»

این چنین خوابها، که هیچ تفسیری نداشته اند، محتاج تعبیر نیستند رؤیای محیی و رؤیای طاهری بهم مخلوط، و نایکدیگر تلاقی میکنند؛ یا بزبان بهتر تنها فرق آنها، اختلاف این میل، و حادثه واقع است یعنی میل، مشکل یات حادثه، همایی خیالی، مانند واقعیتی خود را مجسم می کند.

هم خوابهای اضلال اینست که ما بوسیله آنها می توانیم بررسی خواب را از ابتدائی ترین انواع آن شروع کنیم. «بسیکولوژی اطفال به بسی کولوژی اکار خدمتی نظیر مور هوارژی و آمریولوژی حیوانات بست در بررسی حیوانات عالی تر انجام می دهد.»

اگر در سلسله موجودات از اطفال بن پانین تر رویم، علمی و غم ملاحظیات علمی، بعضی امسه عمومی جواهریم یاات از ای میل «خوك خواب بلوط می بیند»^۲ اودك ذرت خواب می بیند و غیره.

بعضی خوابهای نالمن نیز دارای همان سادگی خواب اضلال و «در اثر احتیاجات شدید او و گنا يك از قبیل گرسنگی، تشنگی و جوائح حصر صبی بوجود آمده و شا برای تحقیق امیالی است که در نتیجه عكس العمل بحریكات داخلی تولید شده است» زنداین می شنود، مسافران یادند بخیالی که متحمل معروضیت های شدید میسرند، چنین خوابهایی می باشد. فروید، در این خصوص قسمتی از خاطرات مسافرت Antaretie مانیف فروروستکچولی را چنین نقل می کند:

«خوردن و نوشیدن مرا کزی بود که خوابهای ما اغلب متوجه آن می شد. یکی از ما که در خواب دیدن سفره مای رنگین تخصص داشت صبح براهگاری که برای ما قرار می گرفته جور غذا خورده است بسیار لذت میبرد. دیگری خواب

۱ - شلال شانس - ۳ - نامه شمایی

۳ - شمسه مقال فارسی شتر در خواب شد و نموده

تنبها گو می‌دید، آنهم گوه‌های تنباکوه... يك خواب دیگر نیز قابل توجه بود و آن اینکه نامه‌رسان با کتی می‌آورد و علت دیر آمدن خود را توضیح می‌داد که در اثر اشتباه هنگام تقسیم پاکات با زحمت بسیار موفق می‌افتن نامه‌ها شده است!»

کسیکه شب غذای پران و نه‌ای خورده است و احساس تشنگی می‌کند، با سهولت ممکن است خواب نوشیدن ببیند. این رؤیا احساس تشنگی را که پس از بیداری شدید تر می‌شود از بین می‌برد ولی باین طریق خوابی را که ممکن است در اثر تحریکات و در نتیجه عمل لازم برای اقبای احتیاج، مقننوش شود معط می‌کند. تذکرات قوی نشان می‌دهد تا چه درجه ادعای منفدان که موجب آن فروید اصل کله رؤیاها را از نوع جنسی می‌داند غلط و نادرست است. با این توصیف باید توجه داشت که اساس اغلب خوابها جنسی و بعضی خصوصیات این رؤیاها قابل تذکر است «احتیاجات جنسی که تراز گرسنگی و تشنگی هدف خود منوط است. و حتی وسیله انزال غیر ارادی مایع اسپرماتیک می‌تواند یک رضایت واقعی کسب کند. علاوه این قضیه پسیکولوژیکی می‌تواند موقع خود در یکی از تغییر شکل‌های رؤیای نیز، که پس از آن مورد بررسی واقع خواهد شد، شرکت داشته باشد.

سایر رؤیاهای بالین که شبیه خوابهای اطفال ساده و روشن است، ناشی از تحریکات جسمانی نوده بلکه نفسانی است خوابهای ناشی از بی‌حوصلگی از این نوع است. مثلا اگر شخصی تدارک مسافرتی ندیده، یا بخود وعده حضور در يك نمایشگاه قابل توجه یا بیک دیدار بسیار مطبوع داده باشد خواب می‌بیند که به هدف خود نائل شده است، رؤیاهای ناشی از تسلیم بیزارانه همین قبیل است.

اشخاصی که با دیدن خواب خود علاقه مند خواب می‌بینند که برخاسته و مشغول انجام کارهای روزانه خود هستند، و با این وسیله همان می‌دهند که برخاستن در رؤیا را به بیداری واقعی ترجیح می‌دهند. فروید از یک روزنامه‌نگاری مجار نام فیدریش هینش شب بصر در پیوسته را که تحت عنوان در رؤیای يك خادم الهه در اسوی» است نقل می‌کند.

آخر این تصویر انسان می‌دید که لاله‌خام در اثر نشستن در نادهای يك پسر بعد بیدار می‌شود، تصور در قلبی پسر بچه هر نور را چنین محسوس می‌کند که وسیله لاله‌خام سر با گرفته شده و همانی در براری اندر آری کند، پس از آن زهر آب وی به سیل تبدیل گردیده و فاعلی بروی آن سوار شده و این سر بالاخره در دل نوری ویدان کشتی بجاری می‌شود.

در حسن رؤیاها می‌تواند حالت احتیاجات نور گناه سر را مشخصه کرد، چون

احتیاج خواب خود یکی از آنها است. میل به خواب علت اصلی این قبیل رؤیاها است ولی در رؤیاهای دیگر نقش درجه دومی بعینده دارد.

وسیله ملاحظاتی فوق «عمل اصلی رؤیا» را ملاحظت شده ایم: «رؤیا» یعنی عکس العمل تعریکات نفسانی، مأمور است، برای امتداد خواب، تعریک مزبور را دور سازد. . . . رؤیا برعکس مشهور محتمل گمنده خواب بوده، بلکه محافظ خواب است و در مقابل عوامل احلال گر احتمالی از آن دفاع میکند. هنگامیکه ما خیال میکنیم بدون رؤیا بهتر میتوانیم بخوابیم در اشتباهیم زیرا در حقیقت بدون کمک رؤیا هرگز قادر به خوابیدن نیستیم و خواب کمی را که از آن لذت میبریم مدیون او هستیم.

زبان معمولی نیز این موضوع را نایبمی کند که رؤیا تحقق یک میل است مثلاً اوهام ناشی از تحلیات را، که تلقین شده بعضی امیال خصوصاً اروتیک یا جاه طلبانه است، اغلب رؤیا های یداری می نامند. ولی در اینجا تحقق میل فقط تصویری است و بوقایع مزاحم و سودا می حیوة نفسانی تبدیل نمی شود. در اینجا بجای است که از اصطلاحاتی نظیر «زیماماندیک رؤیا» من چنین چیزی را خواب هم نمی دیدم، این چیزی است که فکر آن حتی در جورانه تر بن خوابها هم نیز بعید است» یاد کنیم.

بعداً در خصوص اولین روانی که در روح، مقال رؤیاهای رنج آور و کاموسها ایجاد می شود، مهصلاً بعقب خواهد شد. فقط اینجا به شش بعضی همین موضوع اکتفا می کنیم که رؤیاهای بالغین و جوانان بدر تادارای سادگی و وضوح رؤیای اطفال هستند. حال آیا میتوان عکری را که در اثر بررسی امده فوق ایجاد شده تعمیم داد و رؤیای «عوان» وسیله ای، که با استفاده از یک اقتناع تصویری، تعریکات (نفسانی) بر هم زنده خواب را دفع می کند، مگر است؟

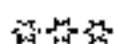
بدواً باین مسأله امیال «محرک» رؤیا مرقی قائل شد

مسأله یاد دیدیم که بعضی امیال در بوطرمان حاضر هنگام شب تحقق می پذیرند، بعضی نیز در اثنای روز ظاهر شده و در اثر کیفیتهای خارجی اجتماع می شوند ولی عکس است بعضی امیال نیز پس از عبور هنگام روز، واپس زنده و به ضمیر منتهی سپرده شوند. بالاجرم ممکن است بعضی نیز «باردگی روزانه» را اظهاری نداشته و از آن دسته امیال حده سده ای باشد که فقط شبها در ما مسالیت مدمول می شوند.

از طرفی دیگر کم اتفاق می افتد که میل نسبی مانع روزانه یک بالغ، گاهی برای تولید رؤیا یا احوال و جذب بیدار میسر می آید آنرا «روت گمنده» می نامند و آسکار

به تنهایی تولید رؤیای کنده مکر اینک موفقی به تهر یک میل دیگر ناشی از ضمیر مخفی و در همان جهت بشود و وسیله آن خود را تقویت کند. . . البته ظاهر آنست که میل ضمیر آشکار تحقق می گیرد، ولی یک جنبه کوچک و جالب دقت از شکل رؤیا ما را بکشف کمک نیرومندی ناشی از ضمیر مخفی قادر میسازد. این امیال واپس زده و در عین حال همیشه فعال، و زبان دیگر امیال پایدار ضمیر مخفی ما، بطوری که از بررسی نوریها می فهمیم از اصل مربوط بدوران طهولیت است و مانند قیامهای امساله ای است که از بدو جهان، زیر توده کوههایی که خدا این پیروز بر سر آنها خراب کرده اند، خرد شده، و لرزش اعضای آنها امروز هم آن کوهها را متزلزل می کند.

رؤیاهایی که بعضی قسمت یا کلیه آن ها در نتیجه امیال ضمیر مخفی ایجاد میشوند همیشه تغییر شکل مهمی را تحمل می کنند همین تغییر شکلها است که باید تفسیر کرد و سپس موفقی به تعبیر رؤیاهاشد. باید بجای محتویات ظاهری محتویات مخفی آنها را نهاد. و فقط با این روش میتوان گفتصاوت کرد که آیا هر ضیای صحیح در مورد حواسهای اطفال، برای کلیه خوانها نیز بدون استثنا و متساویاً، ارزش دارند یا نه»



«تعبیر شکل رؤیا، آنرا در نظر ماعرب و غیر قابل فهم جلوه میدهد. بنا بر این قبل از هر چیز باید این تغییر شکلها را تحلیل کرده، فهمید.

فرورد در اثر خود موسوم به ماه مه ای در سپهکالنا نیز بعنوان مثال، خوابی را بیان میکند و در کتاب علم خوابها منظور مشع از آن سخن می راند خواب بیدار خاصی چهل ساله، تربیت شده، از خانواده خوب و توده افسر عالیرتباهی است که ۱۶ سال از مرگس می گذرد. وی پسران بزرگوارند که یکی از آنها در حبه است. (این خواب در حان ۱۹۱۸ - ۱۹۱۴ (تلفظ اماده است)

این خواب می بیند که به بیمارستان شماره ۱ رفته و تقاضای صحبت با سر پزشک دارد و اضافه می کند که با پدر بیمارستان مشورتی قرار شود. استوار مأمور بگهپایی، از سخن سخنان وی درک می کند که مقصود از کار، کارهای عتی است. سپس خانم مزبور خود را در اطاق بزرگ و تاریکی بیننده ای از افسران پزشکیان نظامی مشاهده می کند. و با یکی از سرهنگ پزشکان مسعود صحبت شده و او می گویند. «من و عده ای زبان و دختران دیگر ویسی حاضریم، برای سراناز، ساهیان و افسران مدرن استسا. (در استعا چند کلمه مهم)» بدنی افسران سرخ می شدی و سرسایر و اینچند می ژند، با نوس سخنان خود همه چنان اداه میدهند پس میسازد که تصمیم ۱۵ نسکن است عجب اتفاق شد و ولی بسیار جوی است چون

از سر باز، در میدان جنگ نمی‌یرسند که آیا میل مردن دارد یا نه. « سر پزشک بازوی خود را اطراف کمر بانوی مزبور حلقه کرده و می‌گوید «خانم عزیز، خیال کنید که باید واقعا...» (کلمات مبهم). خانم جواب میدهد: «فقط شرطی دارد» باید رعایت سن را کرد بطوریکه بکزن مسن و یکسر جوان... (کلمات مبهم)؛ این بسیار وحشت آور است؛ سرهنگ پزشک جواب میدهد: «ملتعب شدم». چند افسر که یکی از آنها سابقا از وی قاضای ازدواج کرده بود و تپه‌تپه می‌چندند. با اصرار می‌ورزد که وی را بر دفر مانده هدایت کند و برای رفع ناآنها از بلکان گردان آهنی کوچکی بالا می‌رود و در ضمن می‌سنود که افسری می‌گوید «این تصمیم مهمی است؛ پیراست یا جوان؛ باید نوی احرام گذارد» ولی او همچنان از آن بلکان پایان ناپذیر «بایک احساس ادای وضعه» بالا می‌رود.

این بیوه یک افسر عالی رتبه همان خواب را دوبار دیگر در عرض چند ماه می‌بیند.

مضمونات خواب مثل اینکه سه بار همان خود نزدیک می‌شوند و سخنان بانوی مزبور نیز بسیار کلمات مبهم قطع می‌شود. «بایر کردن قسمتهای خالی جملات بی خواهم برد که خانم جواب بپذیرد برای انجام یک وظیفه مهمی حاضر است شخص خود را در اختیار سازان و همسران. منظور از قنای احیاحات عشمی آنها قرار دهد این بی‌نیا که ترس ایندها و موهب یک اندام چسورانه لیبیندونی است منتها این آینده و هوس در جواب علنا ظاهر می‌شوند درست همانجا ای که جمله پیش خواهد کامل شده و با عرف رسد. همه کلمه مبهم در خواب طاعری، حزی آرا می‌گردد، و عدم نزاکت این قسمتها موجب بر طاری کردن آنها می‌شود. « این بر طریقی هارا میتوان استوار خوانید در زمان ساخت سینه کرد.

نشان این یک رویای بسیار عجیب و غریب است.

این سلسله مهم‌ترین عادت یا نسکی از مهم‌ترین علل تعبیر شکل خواب است و نشان ساده آن هنگامی است که مانند رویای مورد بررسی فوق بعضی قسمتهای را سهیم و بر طرف بسازد. تخمیف، قرابت، کمایه، به یک اندیشه منضمی و جمع کردن عناصر رویایک صیرت تازه یا چاهها کردن هر کرتمل؛ از نظاهرات دقیق و در بر کانه آنست. این جایگاهی هر گز نه از عجز و سرین عواملی است که موجب تعبیر شکل روز می‌شود و خصوصیات عجیبی خواب می‌باشند که حتی در خواب بی‌بیدار دیس آرا باور نمی‌کند.

علایت سانسور و تعادل محدود به تعبیر شکل روز نیست؛ بلکه در تقابلهایی هم که خواب برینده هنگام چسبجویی نفس انگار و احساسی کند تضاد و آتست در اینجا

منظور اینست که «تعبیر شکل خاصه پانچامانده و حفظ شود.»
 این سانسور چیست؟ جواب این سؤال «بمنظور درك عمق رؤیا و حتی شاید زندگی بشری بطور اعم» دارای «يك اهميت اساسی» است. سانسور رؤیا ناشی از آنچه چیزی است که معمولاً نام ضمیر اخلاقی مشهور است و فریاد پس از شروع يك مرحله بخصوص، آرایه فوق‌همن نسبت میدهد.

فریاد در یکی از آخرین آثار خود بنام **گشایشهای تازه در خصوص پسیگانالیز** می‌نویسد: «ما مجبور شده‌ایم وجود يك محكمه داوری مخصوص را در حیوة انسانی، که دارای نقش انتقاد و امتناع است، بپذیریم. و پس از تشخیص اینکه سانسور رؤیا ناشی از فعالیت این محكمه است، بالنتیجه، بررسی دقیق‌تر نفسی که فوق‌همن در تعبیر شکل رؤیا دارد پرداخته‌ایم.»

چه نوع تمایلاتی وسیله این سانسور محكوم میشود؟ «تمایلات ترس‌آور، منافی، نزاکت‌ار، انحطاط‌آداب و طرافت، مسائلی که شخص حرکت فکر کردن نسبت بآنها را نداشته یا متوجه‌شده بآنها می‌اندیشد؛ این امیال سانسور شده که در رؤیا صورت متغیری بخود میگردد؛ قبل از هر چیز تظاهر يك تکبر بجد و خشونت آمیز است... اضافه رویاهائی نیست که همن خواب بیننده بامعنی کردن ماهرانه خود در محتویات ظاهری خواب، در آن بخش اصلی را عهده‌دار نباشد. این تکبر، تقدس رؤیا، حقیقتاً با استعداد ما برای خواب، که عبارت از قطع هر گونه توجه بدنیای خارج است، بی‌رابطه نیست.» در اینجا میتوان با آنچه که عرو در وقوع دیگر بنام **بارسیسیسم خواب** مینامد پی برد.

«همن» با اخلاقی از کلیه موانع اخلاقی، به کلیه خواسته‌های عریزه جنسی، آیهائی که تربیت استیناک مامدتی است محكوم کرده، و آیهائی که بحالت تمام هوازین و محدودیت‌های اخلاقی است تسلیم می‌شود. احتیاج به لذت، یعنی آنچه که ما بنام فریاد می‌نامیم بدون تصادف ناهنجار، نهفته همنه‌های خود را انتجاب میکند و مخصوصاً این انتجاب از همنه‌های ممنوع صورت می‌گیرد. او به تنه‌ازن دیگران، بلکه همنه‌های میگزیند که توافق همگانی بر برای آنها يك امتیاز متعین قائل شده است. شخص، مادر، زن پدر و خواهر خود را انتجاب میکند (رؤیای باوئی پنجاه ساله ما نیز از همین ابواع اخبر بود زیرا که همنه‌های او بدون تردید سوخته پرش شده بود.) محلامی که تخیال مناسبیت به طبیعت سر هر د است خرد را رای تولید رؤیا بدر گاهی قوی نشان میدهد و گاهی با کمال آزادی مایلر میشود.

مثل همیشه، آرزوی مرگ اشخاصی که اسنان بیش از همه در زندگی دوست دارد، از قبیل پدر و مادر، برادران، خواهران، همسر و طفل تظاهر آتی است که

در رویا بسیار فراوان است .

این امیال سانسور شده مثل اینکه از اعماق يك چپتم واقعی برمیخیزند .
فروید این اندیشه افلاطون را تأیید میکند که : « خوابهای آنها هستند که آنچه
بدها در بیداری انجام میدهند ، بخواب ببینند . »

در کفر انسی که در خصوص پسیکا مالیز ایراد می شد ، يك بانوی آمریکائی
اعتراض کرد که شاید اضطربشها ، فقط خوابهای متکبرانه میبینند . بسیار
خوب ؛ ولی باید گفت بطور حتم آمریکائیها عموماً وزبانشان خصوصاً خوابهای
نوع پرورانه می بینند . . .



سانسور تنها عامل مولد تغییر شکل خواب نیست ، بلکه سهیل^۲ هایی
که اندیشه های پنهانی رؤیا را تفسیر میکنند نیز با آن اضافه میشوند . هر سهیلی
بروی متناهی بناننده است . « سهیلها که تفسیرات نامتغیری هستند از بعض
جہات ایده آل قدیمی و عامیانه تعبیر خواب را محقق میسازند . »

بهینده فروید « سهیلوئیسیم جالبترین فصل تئوری خوابها را تشکیل
میدهد . »

تنها عده محدودی از موجودات و اشیاء ، در خواب ، يك تجسم سمبولیک
می یابند . سدل و الدین ، امرالطور و امرالطریس ، پادشاه و ملکه است ؛ اطفال
بر اندران ، خواهران و سیله حیوانات کوچک یا حشرات مجسم میشوند . خانه . سدل
يك فرد دامل بشر است ، سهیلهایی که دارای مرخصگی است و ابوانهاییکه
میتوان بآن آویخت معرف رخت . دستگاہ تماسی مرد دارای سدل های تنه ددی
است . از قبیل مار ، خزندگان ، ماهی ، ساقه ، درخت ، عصا ، چتر ، سلاحهای
بول - آره مانند تنه ، حاقو - سمشیر ، کارد ، شمشیر ، سلاحهای آتشین ، ماندرولور ،
صاعقه ، بوز ، سیر آت ، قتابه ، چشمه های چپنده ، چراغهای آویزان ، کلید ، مداد
خود نویس ، قلم ، سوهان ، ناخن ، چکش ، نخس ، بالون ، هواپیما ، در بر ایل .
دستگاہ مناسلی زن در دارای سهیل های متعددی است از قبیل حازون صدف ،
معدن ، خندق ، دخمه ، گلستان ، بطری ، حبه های مضایف ، صندوقچه خواهرات ،
صندوق ، کسه ، حبه ، دایره ، حیث ، کفس ، کس ، سرپائی ، اطباق ، گوره ، باغ ،
کاتی ، خاک ، نثر گدا ، دانسته ، قفس ، دایره ، گایسا ، گلاه . هر نوع سرپوش
بیدارای ب در رویا گدا ، گدا ، مویز است . میوه ها و ولای خصوصاً سبزه ها و

۱ - هر در من است که در خواب اضطراب می بود .

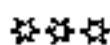
۲ - سهیل

پستانها پاساير نیمکره های بدن زن را محسوس می کنند .
 بجای موهای دستگناه تناسلی نیز چنگل یادسته گل قرار میگیرد .
 رقص ، اسب سواری ، صعود ، بالا رفتن از نردبان ، تهدید و سبک
 سلاح یا بعضی سوانح شدید مانند زير انومبیل رفتن سبیل و روابط جنسی ، و شیرینیها
 معرف لذت جنسی است . بعضی نواختن ها مخصوصاً نواختن پیانو ، محسوس رضای
 جنسی بدون شرکت جنس مخالف است . کشیدن يك دندان دارای مفهوم حذف
 عضو تناسلی است . خوابهای دردی ناشی از تحریکات جنسی و نعوذ است . عمل
 عبور از يك سری اطاق سبیل از دراج ، و تولد نر پیا همیشة وسیله عملی که آب در
 آن نقش عمده ای دارد محسوس میشود ؛ مثلاً شخص خود را با آب انداخته یا از آن
 خارج میشود ، یا شخص دیگر را از آب کشیده یا خود وسیله دیگری کشیده
 می شود . مرگ قریب الوقوع وسیله عزیمت یا مسافرت باره آهن در خواب معرفی
 می شود .

سمبوليك خواب ، توسط تجارب د کتری بنام شری و تودر ۱۹۱۳ مورد
 تحقیق قرار گرفت . (بدبختانه این شخص در جریان جستجوهای خود انتحار کرد .)
 او وسیله تلفیسات خود در يك مفعول هیپنوتیزه رؤیاهایی ، که شخصاً محتویات آنها
 را تعیین کرده بود ، ایجاد می کرد . هنگامیکه وی سوژه را با خواب دیدن و روابط
 جنسی عادی یا غیر عادی تلفین می کرد ، رؤیاهای عناصر جنسی بعضی از سمبولهای
 فوق الذکر را جای میداد ، مثلاً او بزنی امر می کرد که بایکی از رفیقه هایش رابطه
 جنسی برقرار سازد ؛ در خواب ، رفیقه در حالیکه کیفی بدست داشت ظاهر میشود
 بروی اتکیت آن کیف نوشته شده بود « فقط برای خانمها . » در ۱۹۴۲ دو پرشک
 دیوانگان بنام بتلیم و بارنهان برای بعضی دیوانگان و قایم جنسی خشنی قتل کرده ،
 آنها را به تکرار سخنان خود و امید داشتند دیوانه ها تیر ، با تغییر شکل سخنان آن
 ها سمبولهای مزبور را استعمال می کردند .

شبیبه یا همسان سمبولیسم خواب ، در تعداد زیادی از داستانها ، افسانه ها ،
 ائله ها ، اسله و آوازهای عامیانه و همچنین در حلقه های خوشبختی (خوك ، قارچ
 گشیز چهار برگی ، نردبان ، نعل و غیره) نیز مشاهده میشود .
 « به شرف در زمینه پسیکانالیز ما را با عده ای از علوم اخلاقی دیگر مانند ،
 افسانه شناسی ، زبان شناسی ، فولکلور ، پسیکولوژی مال ، علم مذاهب ؛ که
 جستجوی های آن ممکنست اصل ذیقیمتی برای ماتپیه کند ، مربوط میسازد .
 ... گاموش های پسیکانالیتیک در حیوة نفسانی شرمناکی کشف میکنند که
 وسیله آنها می توان ممالهای زندگی استراکی مردم را تحلیل کرد . »

بالینکه سمبولیسم، بکلی از سانسور جدا و مستقل است، زمینه‌هایی فراهم می‌سازد و در «عجیب ساختن و غیر مفهوم کردن خواب» آنرا کمک می‌کند.



وسیلهٔ تعبیر خواب می‌توان از محتویات ظاهری به اندیشه‌های مخفیانه پی برد. عکس این عمل، یعنی تبدیل خواب مخفی به خواب ظاهری و بررسی در فرآیند شدن تدریجی رؤیا نیز ممکن است. «بجا است مجموع امتدادات استحال» - اینکه موجب دخول اندیشه‌های مخفیانه رؤیا در رؤیای ظاهری می‌شود - فراهم شدن تدریجی رؤیا - بنامیم -.

در اینجا از نقطه شروع، با امیال و خواسته‌ها مصادف خواهیم شد یعنی امیالی که ناشی از ضمیر مخفی است و گاه - نه همیشه - وسیلهٔ سایر امیالی که در جریان روز گذشته ظاهر و ارضان شده یا واپس زده شده‌اند تحریک می‌شود. هنگام خواب موقعی که هن بروی خود متمرکز شده است، سانسور که بطور عادی در حیوة نفسانی مؤثر است اگر بکلی از بین نرود، لااقل تخفیف می‌یابد. در این صورت تمایلات واپس زده از بعضی جهات مستقل می‌شوند. این تمایلات به میل موجود در خواب تسلیم نشده، و حتی اگر کلیه اثرهای دیگر وابسته به من نیز به نفع خواب احتکار شوند، آنها ارتباط خود را با یکدیگر همچنان حفظ میکنند.

«بنابر این، خواب سبب تشکیل رؤیا است، چون موجب تقلیل سانسور می‌شود.»

مانا کنون غرور اساسی و رذالت عمیق امیال محرک رؤیاها را تشخیص داده‌ایم. ریشهٔ این عناصر در گذشته است: گاه در یک گذشتهٔ نزدیک و گاه در سنین اولیه زندگی که پلکس اودیب را نیز می‌توان در اساس اغایب رؤیاها کشف کرد.

پس «خواب جزئی از طفولیت حیوة نفسانی است که امروز بچلو آمده» و در نتیجه یک پدیدهٔ سیر قهقرائی است.

تمایلات واپس زده که از ضمیر مخفی برمیخیزند با کمک آثار روز قبل امیال متوجه را تشکیل میدهند. در محتویات کلیه خوابها همیشه نشانی وجود دارد که آنها را با تأثرات روز گذشته مرتبط می‌سازد. درحالیکه اگر موضوع عبارت از یک واقعهٔ جدید و مهم باشد فعالیت آن معمولی و بانحرک ضمیر مخفی انجام میگیرد.

هنگامی که شخص در اثنای خواب مقابل اندیشه‌هایی کاملاً مخالف تمایلات خود، از قبیل اضطراب شدید و تفکرات دردناک و غیره، واقع می‌شود

ممکن است یکی از آن رویاهای رنج آور، که بعداً در خصوص آنها صحبت خواهیم کرد، اتفاق افتد.

اغلب، عمل فرآهم شدن تدریجی خواب نیز، بجای کلیه تجسمات غیر مطبوع، عکس آنها را قرار میدهد و بدین طریق خوابی کاملاً رضایتبخش بوجود می آورد.

با این وصف بیشتر اوقات خنثی ترین آثار روز قبل را میتوان در محتویات خواب مشاهده کرد.

«تجسمات ضمیر مخفی تا موقعی که بحال خود باقی است قادر به دخول در ضمیر مجاور نیست و نمیتواند در این زمینه فعالیتی داشته باشد، مگر اینکه با تجسمات می اهبتی که از سابق وجود داشته متفق شود و آنرا بمنزله پوشش خود بکار برد. و این خود پدیده انتقال است. تجسمات واپس زده شبیه دندان ساز امریکائی است که نمیتواند در کشور ما مشغول کار شود مگر اینکه طیبی دلیل ای یافته آنرا بمنزله تابلو بکار برد و خود را از چشم قانون پنهان سازد. و همانطور که پزشکان مشهور و پرکار، از این نوع همکاریها احتراز میکنند در حیوة نفسانی نیز تجسمات ضمیر مجاور و ضمیر آشکار که توجه بیشتری بخود جلب کرده اند، حاضر بر پوشی تجسمات واپس زده نیستند. بنا بر این ضمیر مخفی در درجه اول تأثرات و تجسمات ضمیر مجاور را، که بجهت بی تماوتی یا متروک ماندن مورد توجه واقع نشده اند، در دام ارتباطات خود گرفتار میکند.»

در هر صورت همیشه، هنگامیکه آثار روز قبل آرامش خواب را تهدید میکند، عمل تهیه تدریجی رؤیا سعی دارد آنرا بهنصر غیر متعرضی تبدیل کند.

پستی و رذالت امیالی که در اساس رؤیا وجود دارد دخالت سازد و آنرا که قادر است بعضی از آنها را باپود ساخته و خصوصاً اغلبشان را بصورت دیگر تبدیل کند، لازم میسازد.

چطور همایت مرکب امیال، آثار قبلی و سانسور، تولید رؤیا میکنند؟ در جریان این تهیه تدریجی از چه طرقی استفاده میشود؟

بدوآباد از «ابجاز» نامبرد. محتویات رؤیای ظاهری بسیار کمتر از خواب باطنی است و در نتیجه يك نوع تفسیر خلاصه آست. . . خود رؤیا در مقام مقایسه باوسمت و سرشاری اندیشه های باطنی رؤیا ساده، حقیر و مختصر است.

هنگامیکه رؤیا پس از نوشتن از نیم صفحه تجاوز نکند، تعابیلی که اندیشه های باطنی آنرا ظاهر میسازد شش پاده برابر آست. زیرا بعض عناصر منقول

منهدم ، یا فقط وسیله بعضی از عناصر خود مجسم میشوند. و خصوصاً عناصر معنوی در رؤیای ظاهری تحلیل میروند ؛ اشخاص متعدد یا معادلات مختلفه فقط وسیله یکی از آنها ظاهر میشوند ، و آهنگهای بعض کلمات نیز دارای تفاسیر متفاوت هستند. عامل دیگر ، «تبدیل» و آن از آثار سانسور است . یعنی کنایه بجای يك عنصر معنوی را اشغال می کند و مخصوصاً هشار و تأکید نفسانی از عصری به عنصر دیگر منتقل میشود . بعبارت دیگر ، آنچه که فرعی و محیطی بود در مرکز جای می گیرد ، و برعکس . بالنتیجه خواب هرگزیت دیگری کسب میکند .

عناصری که موفق بدخول در رؤیا می شوند باید از چنگ سانسور گریخته باشند و عمل تبدیل این مقصود را تأمین میکند .

يك عامل سوم را نیز باید یاد آوری کرد و آن صورت پذیری یا استحاله افکار بصورت قابل رؤیت است. در اینجا میل وسیله يك عامل مشعر بمیل خود را آشکار میکند ، رؤیا باید این عامل مشعر بمیل را تبدیل بزمان حال اخباری کند و بزبان دیگر « ممکن است باشد» را به « هست» ، آنهم نه بطور خاص و استثنائی ، بلکه بصورت قابل رؤیت تغییر دهد . این کار شبیه تبدیل يك سرمقاله سیاسی بيك سری تصاویر مختلف ، یعنی جابجائی حروف چاپ بوسیله نشانه های ، صورت است اشخاص و افکار غیر جامد با آسانی ممکن است بوسیله تصاویر نمایانده شوند ، ولی ایده های جامد خصوصاً قسمتهائی از سخن که روابط بین این ایده ها را تأمین میکنند از قبیل حروف غیر قابل صرف و حروف عطف در این مورد با اشکال مصادف میشوند حال اگر ایده های ما از تصاویر غیر جامد شروع شوند عمل تدارك تدریجی ، در اینجا نیز يك صفت قهقهرائی بخود میگیرد .

يك پسیگانا ایست نام سیلبره برای درك نوع استحاله افکار جامد بتصویر ، تجارب مفیدی انجام داده است ؛ او در حالیکه سست و خسته بود و میل بخواب داشت سعی در ادامه کار میکرد ؛ در نتیجه بجای فکر خود ، منظره و شبحی که حاشین آن میشد احساس میکرد ، مثلاً موقعی که قصد داشت قسمت ناقص و غلط مقاله ای را اصلاح کند ، خود را مشغول رنده کردن حوی می دید ، یا هنگامیکه سعی داشت ایده های گمانت باشو پنجه او را در خصوص مسئله زمان و وقت مقایسه کند ، و در نتیجه یکی از این دو ایده را اختیار میکرد ، بنظرش میآمد که از منشی بد اخلاقی چیزی میپرسد . منشی بدراً خواب سر بالا دیداد و سپس مثل اینکه او را بخود وا گذار میکرد ، نگاهی ناراضی بوی میبکند .

فروید از عامل دیگری نیز نام برد و آنرا تدارك تدریجی درجه دوم مینامد . این عامل برای ساختن ظاهر رؤیا تلاش میکند . در این تدارك تدریجی ، رؤیا ، مانند آن فیلسوف آلمانی که باشاعری متعق شده بود ، فعالیت

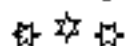
می‌کنند، بدین معنی که در سیستم او نواقصی هستند و او (تدارک تدریجی درجه دوم رؤیا) آنها را با کمک وسایل خود رفع کرده، بدین طریق ظاهراً بوج و غیر قابل مهم رؤیا را بر طرف و بالاخره آنها را بکسوع حادثه قابل درک می‌سازد.

فروید در این خصوص رؤیاهای قابل فهم را که متوافق با یک مرحله طویل و ظاهراً در یک زمان بسیار کوتاه اتفاق می‌افتد شرح میدهد، مثل آن خواب که هوری خود را در دوران قرور دید. صحنه های موحشی را نظاره کرد و بالاخره محل اعدام رفت و نتیجه گیوتین بسرا و فرود آمد؛ و این البته درست موقه‌یکه نوله بالای تخت خواب بر گردش افتاد؛ این حادثه در روح خواب بیننده قبلاً ترکیب شده است، و هوری در جریان رؤیا خود را شریک در این حوادث عظیم تصور می‌کرده است.

«این رمان، که مدتی پیش تهیه شده احتیاج بدوماره ساختن آن در اثنای خواب نیست و گاهی است که مالش کوچک‌تری بر آن وارد آید. . . بعضی بیداری، شخص، جزئیات رمانی را که در جریان رؤیا بطور کلی مشاهده کرده است بغافل می‌آورد.»

بالاخره باید متوجه بود که عمل تدارک تدریجی قادر بر کسب یک سخن رانی نیست و اغلب نطقهایی که در رؤیا شنیده یا ایراد می‌شود انعکاس یا اقتباس کامل نطقهایی است که روز قبل از خواب شنیده یا ایراد شده است. همچنین محاسبات نیز خارج از صلاحت عمل تدارک تدریجی است. رؤیا شکلی است که «عمل تدارک تدریجی» برای ایده‌های مخفی فراهم می‌کند.»

رؤیا با پیچیده ترین یا ساده ترین اشکال خود جز تحقق و همی امیال و نگاهبانی خواب و طینه و مفهوم دیگری ندارد.



حال چند رؤیا را نقل کرده و توضیح دهیم
فروید با تسلیم بالزام احترام ناپذیر تشریح بعضی وجوه زندگی خصوصی خود از تجارب شخصی رؤیاهای زیادی بهاریت می‌گیرد و در کتاب «علم خوابها» آنها را مورد بررسی قرار میدهد. در اینجبار رؤیای «انز کسون زیر جانی ایرها» را بعنوان مثال اصلی نقل میکند؛ ایرها زن جوانی بود که روابط با خانواده فروید داشت و یکی از بسیاران او بود ولی در نتیجه اختلاف نظر، تداوی خود را قطع کرده بود.

همکار جوان فروید بنام او تو با استاد اطلاع میدهد که ایرها حالش خوب نیست. فروید نیز برای اطلاع دگترم . . . شخصیت بارز دسته خود ملاحظاتی مربوط به ایرها را نوشته و می‌فرستد.

شب بعد (۲۴-۲۳ ژوئیه ۱۸۹۵) خواب میبیند که ضیافتی در منزلش برقرار و او با ایرها مشغول مذاکره است و وی را از عدم قبول دستور خود، سرزنش میکنند. رنگ ایرها که عادتاً صورتی است در آن هنگام پریده و چهره اش متورم است و علاوه از درد گلو مبتالند فروید او را نزدیک پنجره برده و مشغول معاينه گلویش میشود. ولی او مانند زنانی که به دندانسازی میروند کمی مقاومت می کند در دهان او يك لکه سید و لوله های بینی اش از Eschares پوشیده شده است. فروید دکترم... را که کچل و لنگ شده است نزد خود می خوانند کتر او تو خود کسر لثوی پولد نیز آجها هستند. لثوی پولد ایرها را از بالای کرسیش معاينه کرده و يك قسمت آماس کرده معاذی باشانه چپ میجویند. م... میگوید «چرك کرده است» او تو بتازگی يك محلول پروپیل... پروپیلین... آسید پرونیک... تریمتیلامین (که فرمول آن با حروف درشت نمایان میشود) به ایرها تزریق کرده است. شاید سربك پاك نبوده است.»

رویا میای که در اثر وقایع شب گذشته (خبر او تو و اشای قضیه بیماری) تحریک شده بود تهیقه بهشیده است. میل فروید اینست که او را مسئول بیماری ایرها ندانند. چیزیات مختلف رؤیا را نیز میتوان توضیح داد: ایرها با قبول نکردن دستور فروید مقصر است، رنجهای وی دارای يك اصل اورگانیك (دستگاهی) و از بیوه ماندن او ناشی میشود (تری متیلامین پندیده های جنسی را بیاد میآورد) و علت این رنجها تزریق يك محلول غیر موافق با يك سربك ناباك است. «مسلم است بین این توضیحات که سعی در تبریقه هن دارند تو افعی موجود نیست و حتی ضد و تقیض یکدیگرند. تمام این دفاعیات (چون این رؤیا چیز دیگری جز دفاع از نفس نیست) دفاع مردی که همسایه اش او را به پس دادن يك دنگ خراب متهم میکند پیاد می آورد. اولاً او دیکش را درست و سالم پس داده بود و ثانیاً دنگ ار همان لحظه هاریت دارای سوراخ بود؛ ثالثاً او هرگز دیککی از همسایه هاربه نگرده بود؛ ولی چیزی نیست، بشرطی که حتی یکی از این سه میستهم دفاعی قابل قبول شناخته شود؛ البته مرد تبریقه خواهد شد!»

بجای ایرها يك بسیار دیگر که دارای رنگی پریده و چهره ای متورم است قرار گرفته موضوع دندانسازی بريك مرصه دیگر متعلق است. دکترم... وضع برادر کچل و لنگ فروید را بخود گرفته. بعضی چیزیات نیز کم و بیش مربوط به خاطرات سابق است لکه سید، مربوط بذات الریه یکی از دختران فروید و Eschares لوله های بینی مربوط به خطری است که سلامت فروید را تهدید میکند. آماس شانه چپ هم ناشی از خاطره روه اتیسمی است که او را از دیر بیدار شدن رنج می دهد.

و غیره .

فروید خوابهای دیگران را نیز مورد مطالعه قرار میدهد . مثلاً یکی از آنها اینست : خواب بیننده به مسافرت میرود ، عرابه‌ای بارهای ویرا حمل میکند در میان بارها چند بسته مخصوصاً دو بسته بزرگ و سیاه مشخص است . مسافر به شخصی میگوید : « اینها را تا ایستگاه نمیرم » .

بسته‌ها سه‌بیل زن است ، خواب بیننده به اینوسیله تبادل خود را مبنی بر تعدد زوجات بوضوح بیان میدارد . دو بسته سیاه نماینده دوزن گندم گونی است که او از همراه بردن آنها تا این امتناع کرده است .

يك بیمار دیگر فروید این رؤیا را برای وی نقل کرد : او در راه آهن

مشغول مسافرت بود .

ناگهان ترن در وسط جلگه‌ای متوقف میشود . مرد خیال میکند حادثه‌ای اتفاق افتاده و او باید خود را نجات دهد . برای این منظور از همه واگون‌های ترن عبور میکند و کلیه مسافرین و مأمورین را که با او مصادف می‌شوند میکشد .

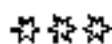
خواب بیننده شب گذشته در تأثر دختری را که مسابست با او ازدواج کند دیده و چون دخترك حس حسادت او را شدیداً تحريك کرده بود وی را ترك گفته بود . عبور از يك سری اطاق (در اینجا واگون) سهیل از دواج است . توقف در وسط جلگه خاطرۀ مسافرتی را در گذشته یادش می‌آورد و آن اینکه ترنی من دوا ایستگاه توقف کرده وزن جوانی که در آن هنگام به لوی‌ری نشسته بود با او گفته بود که باید پاها را به‌را بلند کرد . این بلند کردن با به‌واسطه گردشها را به‌راهی دختری که ممکن بود نامزدش شود بیاد او می‌آورد . خواب بیننده سپس خود را شبیه دیوانه‌ای که مسافرتی را در ترن کشته و وی چندی پیش قضیه آنرا شنیده بود ، تصور میکند . اگرچنین تشخیص میداد که در صورت ازدواج با دخترك ، دیوانه میشد و چون نسبت به‌همه همود بود کلیۀ اشخاصی که با او مصادف میشدند به‌قتل میرساند .

فروید گاهی خوابهای گذشته را نیز تفسیر میکند . مثلاً این خواب را که بیسمارک در اثر خود موسوم به اندیشه‌ها و خاطرات نقل کرده ، چنین توضیح می‌دهد .

در بهار ۱۸۶۲ بیسمارک خواب میدید که در یکی از جاده‌های بر پیر و تنك کوههای آلپ مشغول اسب سواری است : ناگهان متوجه میشود که به‌جاو یاعقب رفتن و حتی پیاده شدن قادر نیست ، باشلاقی که در دست چپ دارد ، بدیوار می‌گردد . شلاق بینهایت طویل میشود ، دیوار نیز باز شده و در سرزمین پر درختی نظیر بوهم سپاهیان پروسی را با بیرق‌شان میدهد .

قسمت اول رؤیا سمبل مشکلاتی است که این مرد سیاسی با آن مواجه بود. مقصود از قسمت دوم رفع این مشکلات موافق با میل خواب بیننده است. باین ارضای سبوالیک، یک تصویر روشن و ساده نیز اضافه میشود؛ منظره سپاهیان پروس و بیرقهای آنها در بوهیم تحقق میل یک جنک فیروز مندانه بر ضد اطریش است.

شلاقی که بینهایت طویل میشود سمبل عضونرینه و درد دست چپ گرفتن آن نشان بعض حرکات و عادات طهولیت، و خاطره آن مربوط بمراحل و قشرهای عمیقی است. اغلب، رؤیاهای جنک و پیروزی سرپوش میل پیروزی جنسی است. در اینجا عکس قضیه اتفاق می افتد و این خود مهمترین مثال برای عمل انتقال است؛ یعنی بدون جریحه دار ساختن سانسور، میل خود اقباع میشود. فروید، بعض خوابهای دکارت را نیز توضیح داده و در نامه ای که به ما کسیم نوری نوشته و نامبرده آنرا در اثر خود تحت عنوان دکارت فیلسوف ماستکدار (پاریس، رینر، ۱۹۲۹) منتشر ساخته، آنها را تعبیر کرده است. چنین خوابهایی موسوم به خوابهای فوقانی و مجموع آینده هائی هستند که ممکن است در آثای بیداری نیز وجود آیند. دکارت، بعض جزئیات، مثلاً مردی را که دارای کلاه ملون است با آنها اضافه میکند، ولی این ممکن است دارای یک مفهوم جنسی در تفکرات یک جوان تنها باشد.



مخالفت اساسی با تئوریهای خواب فروید مبنی بر رؤیاهای رنج آور خصوصاً کابوسها است.

برای خواب، قبل از همه میتوان گفت که بیش از تعبیر خواب نمی توان اطمینان داشت که تمایلات مقدم بر خواب واقعاً چه بوده است. مثلاً خانمی با نقل یکی از رؤیاهای خود بهروید اعتراض میکند.

این با خواب می بیند که میل دار دیک میهمانی بشام ترتیب دهد ولی قادر بخرد اشياء لازم نمیشود زیرا یکشنبه است. هر وقت گمان بیز نمیتواند تلفن کند چون تله مش خراب است، بنابراین اس، احاراً، نمیتواند میل خود را مبنی بردادن شام اقباع کند، و این خود اثر رنج آوری دارد. تجزیه این رؤیا نشان میدهد که یکی از رذیقه های باوی مزبور که میبایستی دعوت شود بسیار مورد توجه شوهر او است. چون خودش زاعر و ضعیف است و شوهرش زبان چاق و گوشه خالو را می پسندد.

بنا بر این باوی خواب بیننده ترجیح داد این شام را ندهد و چاقی رقیبش را مشاهده کند.

یک مریضة احساساتی نیز خواب می بیند که برای جنک یا مادر شوهرش

عازم شده است : و این فقط در پیرو این میل که استاد اسپیکانالیز را آغاز کند و تقصیرش را باثبات رساند !

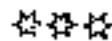
بعضی رؤیاهای رنج آور ممکن است تحقق تمایلات اسبق، که بکلی از ضمیر آشکار بر طرف شده اند، باشد : و این خوابهایی است که پس از بیداری انسان خود را از خواب دیدن مرگ يك عضو خانواده نزدیک خود غمگین و پریشان می بیند . مادری خواب می بیند دختر ۱۵ ساله اش که بسیار محبوب اوست بیچان در تابوتی دراز گشیده است، او قبل از تولد این دختر خیال سقط او را داشته است بنابراین، رؤیا با این تمایل بسیار قدیمی که هیچ محلی در ضمیر آشکار ندارد متوافق است .

قابل توجه اینجاست که کابوس اغلب تحقیق بی پرده يك میل واپس زده است . « اضطرابی که همراه این تحقیق است جای سانسور را اشغال میکند . . . اضطراب نشانه اینست که میل واپس زده قوی تر از سانسور بوده و بخود تحقق بخشیده ، یا علی رغم سانسور در جریان تحقیق خود بوده است . » شخص درقبال قدرت امیال، خصوصاً امیال جنسی که تا آن هنگام موفق به سرکوبی آنها شده است احساس اضطراب میکند .

بدیهیات مربوط بکابوسهای غیر متغیر در مورد رؤیاهاییکه تغییر شکل مختصری بخود گرفته اند نیز صادق است . این قبیل کابوسها معمولاً بیداری سریع همراه است . « در اینصورت رؤیا بدون اینکه ماهیتش تغییر کند، عمل خود را انجام نداده است . » رؤیا شکر در شبانه ای است که « مأمور حفظ خواب مادر قبیل علل اختلالگر است . ولی در اینجا شکر خوابنده را بیدار میکند زیرا ، برای رفع خطر، سنهائی، خود را ضعیف احساس میکند .

فرورد با مرور مختصری بر تحولات شوری خوابها شخص می دهد که مشکل بسیار مهم اینجا است که بعضی اشخاص با عمل يك تصادم یا يك تأثر بسیار شدید، مثلاً در اتای جنك، هنگام خواب دیدن خود را بی در همان وضع رنج آور مشاهده می کنند. در اینجا ممکن است اصل تکرار، که حالات قبلی را در حیوة نفسانی ما مجدداً ظاهر می سازد، حاضر نشان شود. در هر صورت ، باید « صادقانه اعتراف کرد که در این مورد رؤیا عمل اصلی خود را انجام می دهد . . . در بعضی شرایط ممکن است خواب بصورت بسیار ناقصی عمل خود را نمودار سازد، حتی گاه از آن مقدار ناقص هم خبری نیست ، خبرگی غیر ارادی (C) نسبت به يك تأثر بسیار شدید و عمیق از مهمترین این احتمالات در عمل اصلی خواب است . » -
حاج دره قابل چنین ایرادات اگر این نظرها اظهار کنند که « رؤیا قصد

تحقیق يك هیل است « نتیجه مبهمی را بیان کرده اند .



همچنانکه فروید ، بنامه بعض نوشته‌هایش ، امید داشت ، روش بررسی خواب خود را «تنها راه شایسته‌ای که منتهی به شناسایی ضمیر مخفی می‌شود» نشان داد. فروید باز در اینخصوص می‌نویسد «آنچه که مادر مورد حیوه‌نسانی ضمیر مخفی می‌دانیم مدیون تعبیر رؤیا هستیم» .

رؤیا با اینکه نزد اشخاص عادی و نورمال نیز موجود می‌آید ، دارای يك خوی مرضی^۱ ، و خود يك نوع هذیان است. «هنگام خواب ، ما بجهان واقعی خارج پست می‌کنیم ؛ و باینصورت شرط لازم توسعه يك بیماری دماغی (Psychose) تحقق می‌پذیرد.» رؤیا «اولین مرحله از يك سری تشکیلات نفسانی غیرعادی است که از میان آنها ترس بی‌جهت هیستریک و افکار هذیان‌آمیز ، بموجب دلائل علمی باید مورد توجه طبیب قرار گیرد» .

فروید بررسی رؤیاها « و کمکی را که این بررسی به شناسایی پسیکولوژیک بیماران دماغی و عصبی می‌کند » ، یکی از اصوای ترین مسائل شوریک تلقی می‌کند .

انحرافات

فریید مینویسد: «مقدمهٔ پسیکانالیز را بررسی اعمال سهوی و رؤیاها تشکیل میدهد، ولی شوری نوروزها خود پسیکانالیز است»
 جنبهٔ ناقص نوروز يك حالت مرضی یعنی انحرافات است. «اشخاصی که برای فرار از انحراف میکوشند، و از طرفی ساختمان جسمی آنها را با انحراف سوق میدهد، به نوروز دچار میشوند.» این رمول مهم که میتوان آن را در قسمت اول کتاب به آرمایش در خصوص تئوری میل جنسی ملاحظه کرد، نتیجه همان اصل بالا است: «نوروز زبان دیگر جنبهٔ منفی انحراف است».

در ایامورد سه حالت ممکن است اتفاق افتد: یا شخص خود را تسلیم انحراف می‌کند، یا آنرا واپس زده و تمایلی که وی را بآن سوق میدهد بطور ناقص از بین می‌برد و به نوروز دچار می‌شود، یا اینکه «خوشبختانه بین دو نقطهٔ فوق در نتیجهٔ يك دفاع قاطع، آنچه که ما بنام يك حیوة جنسی عادی می‌نامیم برقرار می‌شود.» بنابراین «تحول میل جنسی طفولیت به انحراف، یا نوروز، یا حیوة جنسی عادی منتهی میشود».

«ملا پسیکانالیز در اساس نوروز هیستریک و نوروز Obsessionelle^۱ همیشه به تمایلات منحرف برمیخورد.
 بنابراین بجا است که قبل از بررسی نوروزها در انحرافات تعقیق کنیم».



انحراف به معنی معمول کلمه، يك حالت مادر و خاص نیست بلکه «قسمت لاینهك ساختمان عادی است». سابقاً این تعریف را ذکر کردیم که: «صفت مشخص کلیه انحرافات آشناسودن آنها با هدف اصلی میل جنسی یعنی تولیدمثل است. ماهر فعالیت جنسی را که از تولید مثل صرف نظر کرده ولذت را بصورت هدفی مستقل از آن جستجو میکند، انحراف مینامیم». مادر نظر گرفتن این معنی «استعداد به انحراف يك استعداد عمومی و مربوط به اصل غریزهٔ جنسی است و فقط در اثر تغییر اساور گابیک (دمشگاه) و ممنوعیتهای بهسانی، که در جریان توسعه

^۱ - در اصل دانهی فرار یک پدر معین.

آن حادث شده است، عادی و نورمال می شود.

اگر معنی عمومی این کلمه منظور شود، وجود يك ميل جنسی کاملاً منحرف در طفل طبیعی است. به علاوه این ميل جنسی طور دیگری می تواند باشد زیرا «طاعل بجز چند اطلاع مبهم از آنچه که ميل جنسی را به يك عمل تولیدمثل بدل میکند چیزی نمیداند». حتی میتوان اطمینان داد که «رشد کلیه تمایلات منحرف در طولیت صورت می گیرد؛ و کلیه اعمال استعداد زیادی نسبت به این تمایلات دارند و تضامرات این استعداد نسبت مستهیم بانارسی وعدم بلوغ آنها دارد؛ و خلاصه ميل جنسی منحرف همان ميل جنسی کودکی است که رشد کرده و به تمایلات خاص خود تجزیه شده است».

از این اعراض عمومی، اعراضاتی باخواص استثنائی و مرضی منشعب میشود. سابقاً دیدیم که فروید این نوع اعراضات را، با آنچه که خود به نام حیوه جنسی عادی می نامد، متناقص میداند.

باضافه فروید، بین اعراضات حقیقی و «اعمال اعراضی»، که بتوانند اثرک یا تقویت، مانند بعضی بوسه ها، در عمل جنسی در حالت دارند قابل باختلاف است؛ و میان «علامات مرضی و تغییرات ساده ای که از زمینه پسیکولوژی عادی (نورمال) تجاوز میکند فرق می گذارد. با این توضیح از قرار دادن «يك حط مرضی مشخص» بین این اعراضات امتناع می ورزد و اضافه می کند که این قبیل اعراضات در حیات جنسی اشخاص نورمال فراوان است و مردم آنها را فقط بصورت خصوصیات زندگی شخصی خود تلقی میکنند». يك فرد نورمال کاملاً میتواند مدتی «فلان اعراض را جانشین یا آریا کنار عطف جنسی نورمال قرار دهد».

بنا بر این «بکار بردن اصطلاح اعراضی، در مورد يك خوی نکوهیده (وزود گذر) شایسته نیست».

اعراض را هرگز نباید بصورت يك عامل گناهلا مرضی تلقی کرد مگر اینکه ميل جنسی نورمال را بکلی دور کرده؛ جانشین آن شود. و يك «استسما و غیرگی دائمی سبب شود. فقط در این هنگام میتوان از اعراض جنسی سخن به میان آورد».

پس میتوان علت این اعراضات را توضیح داد.

در بعض حالات اعراضی توارب، خصوصاً توارب سیفیلیتیك را که اساس بعضی نوروژها است، میتوان ملاحظه کرد. از این رو وجود زمان نورویتیک و مردن منحرف در کنار هم و در يك خانواده زیاد ممکن است اتفاق افتد. می توانیم در خوی جنسی ممکن است «آخرین مرحله يك توارب سیفیلیتیك باشد».

در بعض اشخاص می توان يك نوروژی جنسی بی اختیاری را، که در نتیجه يك

فوران ناگهانی، یا تقلیل، یا دفع مرحله اختفای طفولیت (مرحله ای که میل جنسی طفل مغفی و ساکن است) نظاهر میکنند؛ تشخیص داد؛ اصولاً بعضی تظاهرات جنسی الزاماً دارای خوی انحرافی هستند.

این استعداد به انحراف اگرواپس زده نشود ممکن است همچنان باقی بماند و به مزاحمت دائمی فکری منتهی شود. ممکن است در این مورد، تأثیرات خارجی از قبیل دخالت فریبگران اطفال یا باالفین، نیز آنرا تقویت کنند. «اغلب، زودرسی جنسی بازودرسی فکری همراه است و در نتیجه، افراد (سیار بزرگی) بین اطفال وجود دارند.» همچنین ممکن است در انحرافات بک قسمت پارزنهسانی «ویک ایده آلیزاسیون تمایلات جنسی» نیز وجود داشته باشد. «عشق در عین اقتدار و وحدت خود فقط در این نوع اختلالات تظاهر میکند؛ عالیتزین و پست ترین اصول جنسی گاه رابطه ای صمیمانه با یکدیگر نشان می دهند؛ از آسمان، به زمین، تا جهنم!»

تمایلات انحرافی ممکن است بکلی مستقل از تمام شرایط خارجی طبیعت بک فرد تظاهر کند.

با اینوصف «در بعض موارد که ازضای جنسی نور مال در نتیجه کیفیات زودگذر یا شرایط اجتماعی مداوم، با مشکلات عظیم مصادف میشود، تمایلات مزبور تهر بک وزمینه مساعد برای آنها بوجود می آید».



در اینجا باید بین انحرافاتیکه متوجه مقبول جنسی؛ یعنی کسیکه دارای بک حاذبه جنسی است؛ و انحرافات مربوط به هدف جنسی؛ یعنی ماهیت آن عملی که غریزه موجب آنست، فرق قائل شد.

مهمترین انحرافات مربوط به هدف جنسی است و می توان آنرا تغییر سمت^۱ نامید. هدف این نوع بیماران، یا موافقین با همجنس Homosexual هم جنس خود آنهاست «اینها اغلب - البته نه همیشه - زنان و مردانی هستند که تعلیم و تربیت کاملی دیده و سطح اخلاقی و فکری آنها بسیار بالا است و فقط بهین بی ترتیبی ناآر آور روحی گرفتارند. این اشخاص توسط ارگان نمایندگان علمی خویش، عنوان بک بشر مخصوص، بک جنس سوم که مادر بطلب حقوق نظیر دیگران است، برای خود قائلند.»

این بیماران رامستوان به سه دسته مختلف بخش کرد. اول تغییر سمت داده های کامل، که افراد جنس مخالف در آنها تأثیری ندارند و خود بانوان از عمل جنسی بوزمانل بوده، بایسکه هیچ لذتی از آن نمی برند و آنرا تفراتگیز

۱ - (علاقه بجان دوامتی) Inversion

میدانند؛ دسته دوم تغییر سمت داده های دو جنسی هستند و جنبه مشخص آنها بی تفاوتی جنسی و روحی است؛ یعنی میتواند بدون تفاوت يك مفعول جنسی از جنس موافق یا مخالف اختیار کند؛

بالاخره تغییر سمت داده های موسمی، که تغییر سمت آنها نتیجه بعضی کیفیات از قبیل محرومیت از يك مفعول جنسی نورمال؛ یا تأثیر محیط است.

بعض تغییر سمت داده ها، خصوصیت جنسی خود را طبیعی دانسته و بآن افتخار می کنند؛ بعض دیگر آنرا بصورت يك اجبار مرضی تلقی کرده و در عین اطاعت از آن در مقابلش سرگشی می نمایند. بعضی از دوران بعید طهولیت خود تغییر سمت داده اند و بعض دیگر هنگام بلوغ بآن دچار شده، دسته ای نیز بعداً بآن گرفتار آمده اند، اغلب «لیدویس از يك تجربه رنج آور بروی يك مفعول جنسی نورمال، تغییر سمت می دهد».

گاه در تغییر سمت نشان يك تغییر ماهیت عصبی ارثی دیده می شود. ولی این استحال در اشخاصی که دارای نقصهای دیگر نیستند و فکر و اخلاق آنها توسعه گامی یافته است - مثلاً شخصی نظیر لئو تارداوینچی - مشاهده می شود. «از طرفی نباید فراموش کرد که علاقه بجنس موافق بین ملل باستانی و خاصه در اوج تمدن آنها، يك امر فراوان و حتی سنت و مکتب مهمی بود» و امروز نیز در قبایل بدوی رواج زیاد دارد. «چاپیکه علاقه بجنس موافق بعنوان يك جاست تلقی میشود» می توان گفت که بامذاتی جنسی افراد زیادی در آن محل سازگار است. بعضی تنورسین ها، علاقه بجنس موافق را ارثی می دانند. ولی خود تغییر سمت داده های موسمی از ارزش عمومی این نظریه می کاهند. بعضی نیز در این مورد به تأثیر بعض کیفیات - از قبیل عدم توانایی، عزوبیت، اختلاط در زبدانها، یا در زمان جنک، ترس از خطراتی که روابط جنسین مخالف در بر دارد - معتمدند. ولی بیشتر اشخاصی که با این کیفیات مواجه شده اند، تغییر سمت نداده اند و بالااقل تغییر سمت آنها مداوم نوده است.

همیشه نمیتوان علاقه بجنس موافق را ناشی از بی تفاوتی انسانی دانست. اگر يك زن تغییر سمت داده، دارای خصوصیات مردی نیز باشد، يك مرد هم اغلب حس مردی را با علاقه بجنس موافق در خود جمع می کند. اگر بعضی علاقه مندان بجنس موافق، خود را زن احساس کرده و مجذوب ترترین مردان می شوند، در مقابل نیز عده ای در مفعول جنسی طالب صفات زنانه هستند و احساس فر از لباس و وضع حارحی زبان احساس میکنند. و برای همین در یونان باستان صفات زنانه جسم، روح و قلب حوا ان، مورد توجه خاص تغییر سمت داده ها بود.

۱ - Hermaphroditism - psychosexual

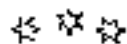
۸۲ کد دارای هیچکدام احساسات گریه، یسند، از لحاظ روحی و جسمی دارای خدوت گاماند

پس کاتالیز مدعی تحلیل کامل این مسئله نیست ولی بعضی اصول و نظریات آن‌ها را به حل قضیه نزدیک میسازد: باین ترتیب که شخص در طهولیت یک وابستگی شدید آروتیک بمادر خود دارد. اغلب مادران علاقمندان بجنس مخالف نیز دارای خوی نرینه بوده، انرژی بسیار دارند. عیبت پدر نیز طول و ابکلی تحت نفوذ زن قرار میدهد. پسر بچه نیز با واپس زدن عشق خود نسبت بمادرش «شخص خوبستن را مانند ایتمه آلی گرفته و مفهولهای عشقی آینده را شبیه خود انتخاب می کند» و در اثر نفوذ این نارسیسیسم به اتواروتیسم بر میگردد و مانند مادر خود، که در بچگی او را دوست داشت، پسران جوان را دوست میدارد، و از زنان، که ممکن است او را نسبت بمادرش بی وفا سازند، احتراز می کند.

در حال اگر هم «در انرحس بشر دوستی» از ادعاهای علاقمندان به جنس موافق دایر به حذف کیفرهایی که قانون بعضی کشورها درباره آنها اجرامی کند پشتیبانی کنیم، بهیچوجه نباید مهبومی برای یک جنس موم قائل باشیم.

علاقمندان بجنس موافق در مقایسه با «گمراهان منرد» که هدف آنها نابالین، یعنی اطفال باحتی حیوانات است، اشخاص تفریبا سالمی بنظر میرسند. هنگامی که غریزه جنسی برای ارضای خود مفعول بهتری نمی جوید، اطفال را مورد استفاده قرار می دهد. معلمین مدارس و الله ها در نتیجه تأثیر محیط و سهولت تماس، بسیار ممکن است باین انحراف دچار شوند.

جماع با حیوانات نیز «بین دهقانان فراوان است. در اینجا غریزه جنسی از حدود مینه نوع، تجاوز می کند».



سایر انحرافات مر بوط به هدف جنسی است

«آبچه» عنوان هدف جنسی نور مال تلمی می شود، عبارتست از تماس دستگانههای تناسلی هنگام جماع، آرامش جنسی، و برای مدتی، سیرانی غریزه.»
پدیده های انحرافات دودسته هستند.

انحرافات آنا توتیک قسمتهای مر بوط به جماع جنسی

س. توتی، در بعضی مراحل وابط، که عبور سریع از آنها، بد منظور وصول به هدف قطعی و نورمال لازم است..

ارزشیکه شخص برای مفعول جنسی، از لحاظ خاصیت آن برای ارضای غریزه قائل است «مولا» محدود بقسمت های تناسلی نشده، بلکه در تمام جسم این مفعول توسعه یافته و در جهت بدست آوردن کلیه شهوات متصاعده از آن، متمایل میشود.

علاقه غیرعادی، بزمنه نفسانی نیز مر بوط است و روش کور کورانه،

عدم يك حدمعین و قلمو در ترجیح صفات انسانی و که مال مفعول جنسی و يك اطاعت محض نسبت بدآوری های آن مفعول از خواص و تظاهرات آنست... هنگامیکه لبها (یا زبان) با قسمتهای تناسلی طرفه تماس می گیرند استعمال دهان بعنوان عضو جنسی است و يك انحراف محسوب میشود ، ولی هنگامی که مخاط دهانی هر دو موجود بیکدیگر مربوط می شوند، اصل الاصلدق نمی کند .

زیرا این استثنا که مانع بوسه برقرار میسازیم، یکی از حلقه های زنجیری است که بعمل جنسی نورمال منتهی میشود. »

فروید معتقد است که این اعمال از پیدایش بشر تا کنون وجود داشته است . قسمتی را که فوقاً نقل شد و اصل آن در کتاب سه آزمایش در خصوص تئوری میل جنسی وجود دارد ، میتوان با این چند خط از بررسی فروید در مورد خاطرهای از طوائف لئوناردو اینچی تکمیل کرد :

« تا قبل به گرفتن عضو نرینه در دهان برای مکیدن آن ، در اجتماع بورژوازی در ردیف نفرت انگیزترین انحرافات جنسی قرار دارد و با اینوصف چنین انحرافی در زمان وعصر مادیده میشود و بموجب آنا رهبری در زنان پیشین نیز وجود داشته است ، گویا چنین عملی در نظر يك زن مفتون قبح خود را از دست میدهد ... این حرکت که موازین اخلاقی جداً آنرا محکوم کرده است ، دارای يك مبدأ و ریشه معصومانه است و جایشین همان وضعی است که ماهنگام شیرخوارگی در عین لذت و سرمستی ، پستان مادر را با دهان را بدهن می گرفتیم »

قضیه بالا و همچنین « استفاده از سفده نمد » همان فائق آمدن لبند و بر شفر است .

يك انحراف دیگر جنسی موجود و موسوم به بت پرستی^۱ است از ادای که آن دچار میشوند از دستگامهای تناسلی بعنوان مفعول ارضای جنسی صرف نظر کرده و بجای آن ، سایر قسمتهای بدن (از قبیل پا ، پستان و گیسوان) یا حتی يك ششی حامله را که بسیار نزدیک با موجود محسوب و بیشتر با قسمت تناسلی اش مربوط است (پستان ، زیر پستان ، کفش) قرار می دهند . در عشق معمولی نیز کمی از این نوع بت پرستی دیده میشود . ولی هنگامیکه احتیاج به بت يك خوی ثابت شد با بت از يك شخص معین جدا شده و خود بی همه مفعول جنسی گردیده ، يك حالت مرضی ، اتفاق نماده است ، مخاب بت اغلب متوط بچوادی است که هنگام طعوبت رخ می دهد .

فروید در بررسی خود بروی يك روان كوچك اثر خانواده و نام نگر ادیوا

نشان میدهد که چگونگی قهرمان کتاب را بسبب علاقه شدید او به قدمهای زنان و حالت پاهای آنها میتوان مانند یک «پای راست» شناخت. در حقیقت این جنبه خاص روحی مربوط به خاطره‌ای از رقیه ایام طفولیت او است.

توجه بیش از حد به اعمال تدارکی عمل جنسی نورمال نیز انحراف محسوب می‌شود.

البته همانطور که عمل تماس کم و بیش برای تحقق هدف جنسی لازم است، تأثرات بصری نیز اغلب موجب تحریک میل است. ولی هنگامیکه لزوم دیدن محدود به قسمتهای تناسلی شده، و حتی از دیدار عمل دفع تفری احساس نشود، و بالاخره شخصی بجای تدارک عمل جنسی نورمال، از آن روی بگرداند میتوان عمل و بر آن انحراف دانست. حالت بیمندگمان^۱ چنین است و نمایشی در هندوگان نیز در اثر یک میل مشترک، دستگاه تناسلی خود را نشان میدهند تا دیگران هم چنان کنند.

میل جنسی اغلب مردان شامل یک جنبه تهاجمی است؛ و اگر دلربایی آنها کفایت نکند، برای مسکوب کردن مقاومت موجود محبوب، زور بکار می‌برند.

هنگامیکه این جنبه تهاجمی بقدری توسعه پیدا کند که نقش اصلی را عهده دار شود، انحرافی که بنام سادیسم موسوم است ظاهر خواهد شد. «سادبستها هیچ لذت دیگری ندارند چرا اینکه موجب دردورنج مفعول خود شده، وی را خفیف کنند و حتی جراحات بدنی روی وارد آوردند.»

در مقابل شکل سبتاین انحراف، یک شکل منفی موسوم به مازوشیسم^۲ نیز وجود دارد.

«تسا لذت مازوشیستها در اینست که همه گونه خفتها و رنجها، باشکال سبواتیک یا حقیقی، وسیله مفعول محبوب بر آنها وارد شود» اغلب مازوشیسم مبتدا سادیسمی است که سوی خود فرد سادیک منحرف شده و زبان دیگر هم او را جانشین مفعول جنسی ساخته است. «انحراف مازوشیست، بیش از انحراف مادیک از هدف جنسی دور است.»

پس یکسانالیز حالت اخیر را «نتیجه پیچیده و مبهم یک سری عواملی» میدانند که راه اعراق پیوده و یک حالت نفی جنسی اساسی (از قبیل کمپلکس - کاستراسیون^۳ یا احساس تنصیر) را نشیت میکنند.

تغیر انگیزترین انحرافات، آبهایی است که شخص را وادار به بعض

۱ - کسانی که بدین اخصای تناسلی طرف علاقه حارق العاده نشان میدهند

۲ - Masochisme

۳ - مراجعه به فستهای قبل

حرکات خارق العاده مانند ؛ بومیدن مدفوع یا تجاوز به احساس می سازد. بعض افراد نمی توانند از مفعول دلخواه لذت برند، مگر اینکه آنرا تبدیل به وجودی جانی کنند، و اغلب نیز در قبال چنین احساس جنایتکارانه مقاومت قادر نیستند.

بررسی انحرافات این تئوری تأیید میکند که « میل جنسی و تولید مثل تفکیک ناپذیر هستند ؛ زیرا کلیه انحرافات عبارت از نفسی هدف تولید مثل است » .

با این وصف اهمیت يك چنین استنتاج وحتى چنین تعمیمی بر عموم اشکار نیست « گویی مردم انحرافات را يك امر ترس آور، حتی مهیب و خطرناك تلقی میکنند، و از گرفتار شدن بوسوسه های آن میترسند، و در باطن مجبورانه حسد مخفیانه ای را که نسبت به مبتلایان این انحراف دارند، در خود پیکشند

نوروزها

مقدمه پسیکانالیز را بررسی اعمال سهوی و رؤیایها تشکیل میدهد؛ ولی تئوری نوروزها خود پسیکانالیز است. ما این نوشته فروید را از کتاب مقدمه ای بر پسیکانالیز او، که در فصول ۱۴-۲۸ آن، تئوری نوروزها بطور کلی مورد بحث قرار گرفته، فیلانیز نقل کرده ایم.

این موضوع با بررسی «خواها» نیز مربوط میشود؛ چون «نوروتیکها» نیز همان اصلی را که تحلیل رؤیایها در خصوص مردم سالم بما آشکار میکند، با وضعی بزرگتر و وسیع تر ظاهر میسارند، یعنی نشان میدهد که ما همه «مریضیم» یعنی نوروتیک هستیم.

بررسی نوروزها پیش از همه مربوط بمسئله انحرافات است. در گذشته نیز این فرمول را نقل کردیم که «نوروز بزبان دیگر، جنبه منقی انحراف است» سابقاً متوجه شدیم که شخص در نتیجه واپس زدن و دفع ناقص تمایل انحراف به نوروز دچار میشود. بنابراین، نوروز ناشی از یک واپس زدگی ناقص است.

نوروزها همیشه دارای یک علت نیستند. ممکن است این حالت مرضی در نتیجه یک بیماری خطیر اورگانیک یا ورشکستگیهای مالی مهم بوجود آید. با این وصف اغلب مربوط به هیوة جنسی و بیشتر اوقات نوروز از «بیماریهای خاص عمل جنسی است». در هر صورت «هیچ شخصی نوروتیک نخواهد شد مگر اینکه هن او استعداد سرکوبی لیبیدورا از دست بدهد. هر گونه ضعیفی در من، حال علت آن هر چه هست، دارای همان نتیجه غلو تقاضاهای لیبیدواست و بالذبح راه را برای بیماریهای نوروز باز میکند».

مخالفت بین امیال و کشمکش نفسانی در کلیه نوروزها وجود دارد زیرا «قسمتی از شخصیت فرد متظاهر به بعضی امیال است و یک قسمت دیگر با آن مخالف و آنرا مطرود می سازد و بدون چنین کشمکشی، بیماری نوروز اتفاق نخواهد افتاد.»

بین من هردی و منی که «بصورت عضویک سلسله از تسلسلاتی میشود» یعنی من اجتماعی، کشمکش وجود دارد؛ عبارت دیگر، کشمکشی است که بین

شهوات من فردی، و تقاضاهای من مطیع به معمرات اجتماع صورت می گیرد. در اینصورت نوروزها «زائیده تمدن ما» هستند.

حالت نوروز چیست؟ در اینجا میتوان بعضی استعدادات ارثی و وقایع حیوة طفولیت را که ممکن است حتی مربوط به «حوادث قبل از تاریخ» باشد مؤثر دانست. «بدون يك شرط موافق جسمی و ارثی مجتمعاً هیچگونه نوروزی ممکن نیست» مثلاً میراث سیفیلیک که سابقاً بعضی اعترافات را بآن منسوب نمودیم ممکن است اساس بعضی نوروزها باشد. در يك خانواده ممکن است مردان یا لااقل یکی از آنها مبتلا به اعتراف گردید؛ زنان نیز در اثر واپس زدگی خاص جنسی خود ممکن است به نوروز دچار آیدند.

فروید متوجه شده است که پدران نیمی از بیماری که بعنوان هیستری یا نوروز اضطراری معالجه می شدند، دارای سیفیلیس و قبل از ازدواج مشغول معالجه آن بوده اند و بعداً، یا نتایج آن دوباره بروز کرده یا بفلج ناقص اعضای ساقل یا بفلج عمومی دچار شده اند و احوال آنها نیز هیچگونه اثر سیفیلیس نداشته اند بنابر این «بی تربیتی خوی جنسی را باید بعنوان آخرین مرحله توارث سیفیلیتیک تلقی کرد».

فروید در خصوص اتیولوژی (سبب شناسی) نوروزها توجه خاصی به استعدادات و حوادث طفولت دارد. «هر بار که هنگام معالجه يك نوروزم بالغ موفق به تشخیص علت معرفه های مرضی او میشویم، بدون استثنا و همیشه به زمان های اولیه طفولت او می رسیم» و اروپالت خود را «در زمان بومیدی از گذشته خود، زمانی که لبیدوی او از هیچ گوهر صابونی محروم نیستند» و حتی «لحظه ای که خود طفل شیرخواری ود» قرار میدهند و علاوه بر موزعمین کسلسکس او دست نیت بر نوروزها وارد می شود: يك پسر بچه قادر نیست عضواً جماع گردد مگر اینکه امسال لبیدوی خود را از مادرش دور ساخته و با پدرش آشنی کند و یا خود را از سلطه و نفوذ وی برهاند در حالیکه «نوروپالتها بکلی در این مورد شکست می خورند» بدین صورت که پسر در تمام مدت زندگی تحت سلطه پدر میماند و از راهمائی لبیدوی خود بسوی يك معمول جنسی خارجی ناتوان میماند. زندگی دختر نیز برعکس و موازی همین حالت است. در اینجا و بایسته معنی است که میتوان کمپلکس اودیپرا ماسد هسته اصلی نوروزها دانست.

پس بگماند، لیزه عقده است که «هر نوروتیک خود نوعی اودیپ» بوده یا با ابراز

۱ - Etiologie

۲ - مثلاً به نوروز

۳ - مراجعه به هسته های قبل Edipe

عکس العمل در مقابل این کمپلکس يك هاملت شده است» و البته مطلب اخیر در اصل پالاخده‌های وارد نمی‌سازد.

بالاخره بچاست يك حادثه تروماتيك traumatic (قول فرورد) که احتمالاً در زمان طفولیت یا پس از آن اتفاق افتاده است، در مورد پالاخده‌ها حالت دهیم: «ما واقعه‌ای را که در يك مدت کوتاه چنان تحريك شدیدی در حيوۀ نفسانی ما پدید آورد که رفح یا تحلیل آن از طرق عادی غیر ممکن شود و در نتیجه هنگام صرف انرژی موجب اختلالات مداومی گردد بنام يك واقعه تروماتيك می‌نامیم» چنین تعریفی برای بعض وقایع که نوروزه‌ها شاهد آن بوده و موجب ایجاد بیماری آنها شده است، نیز صادق است.

«نوروز را میتوان به يك عارضه تروماتيك تشبیه کرد، یعنی در این مورد بیمار قادر نیست بطور عادی در مقابل يك واقعه نفسانی که دارای يك خصوصیت مرضی آشکار است مقاومت ورزد.»



نوروز را وسیله حرکات مشخصی که بنام مهر ف مرضی ۲ موسوم است میتوان شناخت. این حرکات مربوط به زندگی عادی و بخودی خود بی‌معنی و منلا برخاستن، خوابیدن، نظافت یا گردش کردن است؛ ولی بیمار باین حرکات يك اهمیت خاص و بی‌جهت قائل است و بطور عجیبی احساس میکند که در انجام آنها مطابق با رتیبهای معین قلبی و بدون دانستن علت اجبار آن سعی می‌ورزد. یکی از قصایانی که بعداً مورد بررسی دقیق تری قرار خواهد گرفت اینست که با بوی بیماری عادت داشت که روزی چند بار با نسلیم به میل مزاحم خود از اطاق خواب به انطاق مجاور برود؛ خادمه خانه را باز يك بطلبند و سپس او را مرضی کند و فوراً با حلقش بر گردد. قضیه دیگری هم که بعداً دقیقاً بررسی خواهد شد اینست که دختر جوانی خود را مجبور میدید که قبل از خواب حرکاتی متواتر و تشریفاتی انجام دهد.

يك چنین تواتر حرکات، اتفاقی و بی‌جهت بوده، و تظاهرات حالات نفسانی است. پسیکانالیرتاً کید میکند که معرفهای مرضی نوروتيك دارای مفهوم و هدف و مربوط به زندگی مرضی است و یکی از امپال او را اقماع می‌کند. بعض از معرفهای مرضی دارای يك مفهوم کاملاً فردی و علت آنها در گذشته مرضی نهفته است. بعض دیگر دارای جنبه عمومی تر هستند؛ اینها معرفهای مرضی ۲ مشترك بیماری و تقریباً در تمام موارد کمی است. منلا، «اعلب

۱ - حالت مربوط به رجهها و تأثرات شدید

۲ - Symptôme = ۳ مفهود Typique است

مبتلایان این بیماری زیاد شستشومی کنند. « مرضائی که به بیماری موسوم به آگورافوبی^۱ یا ترس از مسافت و بقول فروید هیستری اضطرابی گرفتارند از امکان بازو گشاده و کوچها و راههای طولانی بسیار می ترسند. ولی هر مرضی بر این اساس متعددالشکل، تغییرات فردی و گاه تصورات مخالفی نیز اضافه میکند. مثلاً یکی از کوچهای تنگ و دیگری از کوچهای پهن می ترسد؛ یکی از تنهایی و دیگری از اجتماع وحشت دارد. «اگر معرفیهای مرضی فردی بدون تردید منوط به حوادثی باشد که بیمار شاهد آن بوده، بنا بر این میتوان پذیرفت که معرفیهای مرضی مشترك نیز ممکن است ناشی از وقایع مشترك یعنی مشترك برای همه مردم باشد.»

وقایعی که علت نوروها است موجب تظاهرات و تعریکاتی است که الزاماً جزء ضمیر آشکار است. اجرای اعمال او بسبب اول نیز از ضمیر آشکار پنهان نیست. ولی رابطه بین این دو واقعه و این اعمال در ضمیر مخفی وجود دارد. «چطور میتوان در این تظاهرات و تعریکاتی که معلوم نیست از کجا بوجود می آیند، و خود را نسبت بشمام نفوذات زندگی نورمال سرکش نشان داده و نزد خود بیمار نیز مانند مهمانان مقدر و غریب جلوه میکنند، معرف يك منطقه نفسانی خاص را که از سایرین و از تمام اعمال و تظاهرات حیوة داخلی مستقل است در نظر نگرفت؟ این معرفیهای مرضی یعنی این تظاهرات و تعریکات الزاماً وجود ضمیر مخفی نفسانی را پمانایت میکند ...

همه جا و همیشه مفهوم معرفیهای مرضی از نظر بیماران پنهان و مجهول است. تحلیل این مسئله همیشه نشان میدهد که این گونه معرفیهای مرضی ناشی از امتدادات ضمیر مخفی است و معدلک، در بعض شرایط متغیر و موافق ممکن است بصورت ضمیر آشکار در آید. اساس يك معرف مرضی، حادث از تعریکات خارجی است، این تعریکات در لحظه معینی جزء ضمیر آشکار بوده اند، ولی در نتیجه فراموش شدن، جزء ضمیر مخفی درآمده اند.»

اگر اساس معرف مرضی چنین باشد، هدف آن چیست؟ و برای تحقیق چه قسمی بکار می رود؟ «معرف مرضی و تمایل آن، در هر صورت ممکن، تحقق امتداد يك امتداد Endopsychique^۲ است که در لحظه معینی توانسته است جزء ضمیر آشکار شود، ولی در عین حال قادر است همیشه در ضمیر مخفی پنهان بماند.» معرفیهای مرضی «برای اجرای يك مقصود است» و «آن چیزی را رضای امیال جنسی نیست» معرفیهای مرضی برای رضای میل جنسی مرضی بکار می رود و هنگامیکه شخص

۱ - Agoraphobie

۲ - داخل روان

در زندگی نورمال از چنین ارضای معرووم است ، جانشین آن می شود . تنها طریق صحیح فهم و شناسایی معرفهای مرضی عبارت از این است که آنها را بصورت يك ارضای جانشین شده - یعنی مأمور جانشین شدن ارضایی که فرد در زندگی هادی، خود را از آن معرووم می بیند - نگریست . . . معرفهای مرضی اوروتیک ، معرفهای مرضی جانشین هستند .»

ممکن است در بعضی قضایا مثلاً قضیه آن دختر جوان که بعداً مورد بررسی واقع خواهد شد ، متذکر شوند که اجرای چنان تشریفات تصمیماتی است که برای جلوگیری از خاطرات و وسوسه های جنسی اتخاذ می شود . در اینجا باید اقرار کرد که اصول حاصله از آزمایش های پسیکانالیتیک آندره هاساده نیست . و در حقیقت تمایز الزامات منفی محسوب نمی شود . بجاست که فرمول پیشنهادی قبلی را توسعه دهیم که « هدف معرفهای مرضی یا تحصیل يك ارضای جنسی است یا مخالفت با آن ؛ بدین معنی که جنبه مثبت آن ، به مفهوم اقماع و ارضای در هیستری نیرومند است ، و جنبه منفی و پرهیزکارانه آن در نوزاد او بیسیونل تسلط دارد . ولی بطور می توان آن مسئله را ، که بموجب آن معرفهای مرضی در عین حال برای ارضای میل جنسی و برعکس آن بکار می روند ، توضیح داد ؛ و بزبان دیگر دو طرفه بودن ، و مقعده مضاعف معرفهای مرضی چگونه است ؟

در اینجا باید بیاد داشت که همیشه در اساس نوزاد ، کشمکش بین میل جنسی هین فردی و مقتضیات هین اجتماعی وجود دارد . معرفهای مرضی « یکنوع قرار مصالحه ناشی از تلاقی دو تمایلی مخالف بوده در عین حال معرف واپس زده و آنچه که موجب واپس زدگی شده و باین طریق در توایم آنها دخالت داشته ، هستند عمل جانشینی ممکن است پیشتر بنفع این تمایل یا آن تمایل دیگر صورت گیرد ؛ ولی ندرتاً ممکن است کاملاً بنفع یکی از آنها باشد . معمولاً « دو نیرویی که از یکدیگر جدا شده بودند در معرف مرضی جمع می شوند ، و به اصطلاح با یکدیگر ، نفع توافقی که همان تشکیل معرفهای مرضی است سازش می کنند .»

« یکی از دو طرف مخصوصه نماینده لببندوی ناراضی و جدا از واقعیت است که اجباراً درمی طرف دیگر اقماع خود می گردد .

هنگامی که لببندو مستعد به انتخاب يك مفعول دیگر ، بجای مفعولی که از آن معرووم شده ، باشد و در عین حال واقعیت زندگی نیز خود را بر حم نشان دهد بالاخره مجبور خواهد شد که طریق قهقرا ایمیاید و ارضای خود را خواه ، در یکی از تشکیلات جنسی پیشین ، یا در یکی از مفعولانی که قبلاً مشرک شده بجوید . « قهقرا ، برگشت تمایل به يك مرحله قبلی است ؛ این قضیه هنگامی حادث

می شود که متناوباً هنگام اجرای قصد، یعنی هنگام تحقق بخشیدن به خوشنودی وارضای خود یا موانع عظیم خارجی مصادف می شود. لیپیدو، در آثای سیرقه‌قرا می با اشغال مواضع واپس زده، ازهن و قوابل آن غفلت می ورزد و با التمع از ترتیبی، که تحت نمودهن پذیرفته بود، صرف نظر می کند. لیپیدو اگر بخود وا گذار میشد تا آنجائیکه امید ارضای خویش داشت سیر می کرد؛ ولی در اثر فشار مضاعف محسوسیت های خارجی و داخلی مطیع می شود و با تأسف به خوشبختی گذشته می اندیشد.»

معرف مرضی شبیه خواب طاهری است که مابینده قرار مسالمت آمیزی بین میل ضمیر محفی و مقتضیات سانسور است. مخالفت هن با معقول لیپیدو موجب ایجاد يك حالت بخصوص می شود که ممکن است در عین حال مابینده هن نیز باشد. «بدین طریق معرف مرضی که محصول مسخ شده ارضای غیر ارادی (i. c.) يك میل لیپیدومی است و دارای مفهوم دوپهل و بطرزى ماهرانه انتخاب شده و دو معنی کاملاً متباین را شامل است؛ بوجود می آید.»

میتوان گفت که معرف مرضی و وسیله ایست که بدون تضاد با سانسور هن تحریکات جنسی واپس زده را اقماع می کند.

پس از این رابطه بین نوروز و میل جنسی طهولیت را خواهیم فهمید. سیرقه‌قرا می در نوروز ممکن است دوشکل داشته باشد: «برگشت به مقولهای اولیه که وسیله لیپیدو باشد ار شده و بطوریکه میدانیم از نوع زبا یا با معارم است؛ و برگشت به تمام اشکیلات جنسی مراحل قلبی.» شخص نوروتیک تا آن زمان که لیپیدوی او ارضاء شده حال اگر چه تا دوران طهولیتش هم باشد به عقب بر میگردد. «معرف مرضی بوسیله ای این اقماع زمان طهولیت را، همانطور که بیمار خود بخاطر دارد یا از نشانه های قلبی آنرا در نظر مجسم میسازد دوباره ایجاد میکند، منتهی این اقماع توسط سانسور تغییر شکل میدهد.»

در این مورد ممکن است انسان از اینکه ارضای حاصله از معرف مرضی در بیمار، بایک احساس رنج همراه است، متعجب شود ولی باید گفت که «آنچه که سابقاً برای فرد اقماع محسوب می شد یقیناً امروز مقاومت یا غشم ویرا تحریک میکند.» این قضیه را میتوان بایک استعجاله دیگر احساسات مقاسه کرد. مثلاً طفل که با کمال اشتیاق و حرص شیرستان مادر را میخورد، ممکن است بعداً با بخاطر آوردن پستان مادر که سابقاً آنهمه میل میکندش داشت تهرزیادی سبت باین غذا احساس کند. خصوصاً که عثمائی نیز روی آن پسه باشد.

یکی از جنبه های جالب معرف مرضی خصوصیت غیر واقعی آنست. « معرف های مرضی بمنظور ارضای میل از هیچ عامل واقعی استفاده نمی کنند. و اغلب عمل آنها محدود به تحريك يك احساس، یا نمایش يك شكل تصویری مربوط به يك کمپلکس جنسی است. اصل واقعیت، در اینجا بکلی فدای اصل لذت میشود یعنی؛ « معرف های مرضی تعدیلات جنسی را جایشین تعدیلات جهان خارج میکنند، بنابراین، يك عمل داخلی را بجای يك عمل خارجی و يك واسطه تصنعی را بجای يك عمل واقعی قرار میدهند. » در اینجا نیز، عیب مانند خواب، عمل ایجاز و جابجایی در حالت دارد. « معرف مرضی، مانند رؤیای چیزی را بصورت تحقق پذیرفته آن، ظاهر میسازد و بطریقی بچگانه میلی را ارضا میکند. ولی این ارضای میل، در اثر عمل ایجاز سنتهی درجه، ممکن است فقط در يك احساس یا يك عمل خاص عناصر عصبی محقق شود و در نتیجه با يك جابجایی شدید میتواند محدود به يك عمل جزئی ارتمام کمپلکس لیبیدوئی گردد. »

صحنه های بچگانه ای که معرف های مرضی آچمان با آنها مر سوط هستند کمتر حقیقتی در مرد دارد، و همیشه خیالی است، ولی این از اهمیت شناسایی آنها بی گاهد؛ برعکس «خود مریض این وقایع خیالی را بوجود آورده است. و از نقطه نظر نوروز، این قضیه همانقدر که ممکن بود مریض ناظر آن حوادث ادعایی باشد، پراهمیت است. تصورات نارای يك واقعیت انسانی و مخالف با واقعیت هادی هستند و ما کم کم باین حقیقت، که در جهان نوروزها، واقعیت انسانی نارای نقش اساسی است، بی میبریم.»

تقریباً در کلیه اتفاقات دوران طمولیت که نوروتیک ها نقل کرده اند، به وقایعی مربوط به روابط جنسی والدین که طفل، «هنگامی که هنوز از پستان مادرش شیر نمیخورد» با بعداً ناظر آن بوده، با اغلب از روی مشاهدات خود موقع جهت گیری سگها تصور کرده است بر میخوریم، همچنین انحراف وسیله يك شخص بالغ خصوصاً پدر در مورد دختران، تهدید به کاستراسیون نیز در وقایع مزبور وجود دارد.

این وقایع اغلب بیس از آنچه تصور میشود، ممکن است موافق با حقیقت

باشد

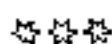
بیشتر اوقات نیز فقط از ساخته های خیال و تصور است. حال باید توضیح داد که برای چه چنین تصورات شبیه بهم همیشه اتفاق می افتد. هر چند چنین حدس میزنند که این تصورات ناشی از يك میراث فیلوژنیک^۱ (یعنی مربوط به نوع) است. «فرد، وسیله این تصورات، بزنگی ابتدایی برگشته و خویش را دوباره

در حیوة اولیه فرومیبورد. بنظر من آنچه که در جریان تعطیلات و تداوی، بعنوان تصورات برای ماقبل شده؛ مثل انحراف کودگان، تعریک جنسی هنگام مشاهده روابط جنسی والدین، خطر کاستراسیون یا خود کاستراسیون، ممکن است، سابقاً در مراحل اولیه خانواده بشر واقعیتی داشته و طفل با آزادگناردن رشته خیالات و تصورات خود، با کمک واقعیت‌های قبل از تاریخ، نقائص واقعیت فردی را کامل می‌کند. من اغلب چنین بنظرم رسیده است که پسیکولوژی نوروزها زیادتر و بهتر از سایر منابع، در خصوص مراحل اولیه توسعه بشر می‌تواند، ما اطلاعاتی بدهد. >

در طریقی که به تشکیل معرفهای مرضی منتهی میشود، ممکن است يك مرحله وسط در نتیجه سیر قهقهرائی لیبیدو پوی بعضی مفهولهای تصویری و در جهت تصورات شبیه به رؤیاهای زمان بیداری ۱، که می‌تواند هسته اصلی و نمونه کامل رؤیاهای شبانه باشد ترتیب یابد.

در این مورد فروید با استفاده از اصطلاح س. ژ یونگ، «دوری لیبیدو از امکانات ارضای واقعی و جای گرفتن آنرا بر صورانی که عموماً بصورت غیر متعرض تلقی میشود» (introversion) (اشروورسیون) مینامد. «يك انتروروتی» بدون اینکه کاملاً يك نوروتیک باشد، در وضع بی ثباتی قرار دارد، و اگر مری برای لیبیدوی واپس زده خویش نجوید، در اولین تغییر مکان نیروها، معرفهای مرضی از خود بروز خواهد داد.

در عوض جنبه عدم واقعیت يك ارضای نوروتیک و بر طرفی تباین بین تصور و حقیقت از همان مرحله اشروورسیون آغاز میشود >



فروید شخصاً با تحلیل چند نوروزه، صحت ادعای خود را ثابت می‌کند.

اولین مثال وی نیز آفندرها از زندگی عادی دور نیست. «نوروزها در تظاهرات مختلف خود، زنجیر غیر منطاطی را که از بیماری تا تعادل و صحت امتداد دارد، تشکیل میدهند.» >

يك افسر جوان به فروید اظهار میدارد که مادر زنش با وجود دارا بودن شرائط مادی موافق، زندگی خود و متعلقینش را زهر آلود می‌سازد. این خانم بانوی پنجاه و سه ساله ایست که آفندرها تحت تأثیر سن واقع نشده و با شوهر خود که مدیر کارخانه ایست در دهی زندگی میکنند. سی سال پیش این خود در نتیجه

۱ - بقسمت رؤیا مراجعه شود

۲ - مبتداً به اشروورسیون

عشق ازدواج کرده بودند. از همان اول هیچگونه تفاقی این خانواده را مختل نکرده بود، و شوهر مهربانی زیادی از خود نشان میداد. یکسال پیش، این بانو نامه‌ی امضائی که در آن از روابط عاشقانه شوهر او بامنشی جوانش سخن گفته بود دریافت داشت.

از آن موقع بی‌مدت، با اعتماد بمطالب نامه، خوشبختی خود را ازین رفته میبنداشت.

پس از بررسی معلوم شد که خانم روز قبل از دریافت آن نامه‌ی امضا به خدمت خود گفته بود که «در نظر او هیچ چیز وحشتناک تر از این نیست که بفهمد شوهر مهربانش بادیگری رابطه دارد.»

این خدمه سابقاً همدرس منشی شوهر این بانو بوده و حسد شدیدی از او در دل داشته، بانو حدس زد که این نامه کار خادماست. در نتیجه وی را مرخص و سپس تلخ‌ترین نکوهش‌ها را بنارشوهر خود کرد. ولی شوهرش مودق شد او را موقتاً آرام کند.

باینوصف کافی بود که بانوی مزبور با آن منشی جوان مصادف شود، یا حتی منشی از وی شنود و در نتیجه بیک بجزان رنج آور بدینی و نکوهش گرفتار آید و بهین نحو او بسسیون و حسد رنج برد. در این مورد پسیکانالیز اهمیت زیادی به يك جنبه کوچک و ظاهراً بی‌معنی قائل است:

بیمار، خود موجب نوشتن آن نامه‌ی امضا بوده و ظاهراً همین نیز، نقطه شروع او بسسیون او است؛ و هم او است که به خدمه خود مکر فرستادن این نامه را تلخین کرده است.

بنابراین، او بسسیون بیش از رسیدن نامه و پی بردن بمطالب آن، موجود و بطور یقین قتل در بیمار بصورت نرس یا شاید میل وجود داشته است.

حال باید دانست که بانوی مزبور احساساتی عاشقانه تحت ماسک يك مهرمانی معصومه نسبت بداماد خود داشت. این احساسات بسیار ناجوا و کریه و چون قابل حضور در ضمیر آشکار نبود، در ضمیر مخفی جای داشت. بانوی مزبور برای خلاصی از هسار این عشق غیر ارادی نسبت بیک مرد جوان، چنین تصور کرد که شوهرش ممکن است دارای رقیقه جوانی باشد؛ بعبارت دیگر حالت شخص خود را بروی شوهرش منعکس کرد؛ «مکر ثابت^۱ بی وفائی شوهرش مانند مرهم مسکمی که بروی زخم سوزانی جای دهند در وی تأثیر داشت.» يك چنین مکر ثابت دارای مفهوم و «چون عکس العملی بر ضد يك سیر تعدولی مساوی در

ضمیر مخفی است امر لازمی است.

آزمایشات پسیکوالیتیک که فقط دو ساعت طول کشید قادر بحل کلیه مسائل مربوط به قضیه فوق بود. آیا این باو در نتیجه «دخول به يك سن بهرانی که موجب تحريك باگهائی و غیر ارادی میل جنسی است» عاشق داماد خود شده بود؟ آیا آن شوهر خوب و وفادار «ندرت جنسی متناسب با احتیاجات بانوی مزبور» را، که سن در وضع جسمی وی تأثیری نکرده بود، نداشت؟ آیا «يك بستگی کامل اروتيك مادر و دختر» و احساسات اغلب شدیدیکه بین مادر زن و داماد وجود دارد، علت اصلی بود؟ قدر مسلم اینست که نوروز این باو در نتیجه تأثیر يك یادو، یا هر سه عامل فوق بوجود آمده بود.

فروید چندی بعد و نوروز او بسپیون دیگر را تعلیل کرد و کلیه معرف های مرضی آنرا توضیح داد. یکی از آنها چنین است:

بانویی که تقریباً سی سال دارد از بیدیه های مختلف و شدید او بسپیون عذاب می برد. مثلاً از همه مهتر چند بار هنگام روز از اطاق خواب خود به اطاق مجاور می رود و در محل معینی مقابل میزی که میان اطاق قرار دارد می ایستد؛ روی فرش نیز يك لکه بزرگ قرمز نمایان است. خادمه خود را وسیله زنگ احضار می کند، دستوری باومی دهد یا بدون اظهار کلمه ای وی را مرخص کرده، سپس سرعت باطاق خود در ارمی کند و بنا به اظهار خودش شخصاً علت این اعمال را سیی همد.

با اینوصف فروید موفق شد و سواس شدید ضمیر مخفی او را متکوب سازد. و بانوی مزبور واقعه ای را که علت این اعمال مزاحم بود برایش نقل کرد. این خانم ده سال پیش با مردی بسیار مسن ترا از خودش ازدواج کرده و شب زفاف مرد خود را نتوان نشان داده بود. او از اطاق خود باطاق زرش دویده، بیپوده برای اجرای قصد خویش کوشیده بود. صبح گفته بود: «من در مقابل خادمه ای که برای مرتب کردن تخت خواب خواهد آمد حجلالت می کشم.» سپس يك تیشه مرکب قرمز روی ملحفه تخت خواب، آنهم در محل نامناسبی ریخته بود.

بنابرین، مریضه خود را با شوهر مس تشبیه کرده و نقش او را با دویدن از این اتاق بآن اتاق ایفای کند. همچنین مطابق با تشبیهات سچوليك رؤیا، میز جای تخت خواب، و فرش زیر میز، جای ملحفه را گرفته است.

ولی در اسجا زوجه نقش خود را بطوری ایفا می کند که گوئی در مقابل خادمه هیچ حجلالت نمی کشد؛ چون اولاً لکه قرمز در جای مناسبی است، و آنکه کيك حواسترا از جوهر قرمز لارم بیست، زیرا شوهر در کار خود موهن شده است. در اینجا باید چنین نتیجه گرفت که زن میل دارد شوهر خود را بزنگ کمدهوی و اصل

فوق شکست گذشته‌اش قرار دهد.

کلیه حالات این باومظهر علاقه شدیدوی باین شوهر است که بعلت ضعف نمی تواند شریک زندگی او شود. وی در عین حال برضد وسوسه طلاق نیز مبارزه می کند، و با اینکه جوان و خواستنی است برای وفاداری ناو بتمام وسائل متوسل شده است؛ از ظاهر خود دست کشیده، در مقابل سایر مردم کمتر ظاهر می شود. برحاستن از صندلی برایش مشکل؛ و هنگام امضای نامش احساس تردید می کند. و باین عنوان که هیچکس نباید چیزی از او دریافت کند، قادر به دادن هدیه‌ای نیست.

بررسی در این اسیون ما را وارد خصوصیات زندگی جنسی او میسازد. در اینجا معرف مرضی اسیونیل آنچه که وی تمنا دارد تأمین می کند. یعنی شوهرش را بزرگ و ضعیف او را برطرف ساخته، تا توانیش را انکار می نماید. «این معرف مرضی در حقیقت، عیناً مانند رؤیا، وسیله ارضای یک میل و مانند عده‌ای از رؤیاها، به همه آنها وسیله ارضای یک میل اروتیک است.»
در تحلیل نوروزا اسیونیل زیرباین معرفهای مرضی آنرا به کیفیات قبلی زندگی گذشته بیمار مربوط کرد.

دختر زیبای ۱۹ ساله است بسیار ماهوش؛ ولی از مادر خود متنفر است از اگر اوسوی ۱ رنج می برد و هنگام خواب تشریفات زیادی مرعی می دارد. تحت این عنوان که برای خوابیدن احتیاج به سکوت دارد، ساعت بزرگ دیواری اطلاق خود را میخواند. سایر ساعتها، حتی ساعت محلی خود را در جلد می گذارد (تا بر این دیگر صدائی شنیده نمی شود. در صورتیکه عادتاً یک تا یک ساعت بیشتر خواب انسان کمک می کند). دختر تمام گلدانهای اطلاق خود را برای اینکه هیچ یک از آنها در اثای شب در معرض افتادن و شکستن نباشد بروی میز قرار می دهد.

سپس اصرار دارد که در بین اطلاق او و والدینش نیم یازمانه، متکای بالای سرش نباید باخته تحت خواب تماس باشد. بالش پر که برای گرم کردن پااست باید تحت فشار قرار گیرد تا قسمت تماس با پاها ضعیفتر شود، سپس دو طرف آن مساوی باشد. بالش کوچک مخصوص زیر سر باید بطور لوزی روی متکای بزرگ قرار گیرد و مریش نیز خود را در جهت قطر طولی این لوزی جای میدهد هر یک از این ترتیبات قدری دقیقه انجام می گیرد که اجرای آن در مقابل والدین و خدمت زده در اواخر یک یا دو ساعت وقت می برد.

وسيله يسيرا، بالير مي توان علل حقيقي هريك از اين اعمال مرضي را كشف

کرد. ساعت، بسبب عمل کرد زمانی خود، يك سبیل دستگاه تناسلی زن است «تیک تیک پاندول را میتوان بصورت تجسم سمبولیک نیش کلیتیس^۱ هنگام تحریکات جنسی تلقی کرد. مریضه در اثر این احساس ریح آور بارها از خواب بیدار شده است.

بنابراین ترس از نعوذ موجب دور کردن ساعتیهای اطراف هنگام شب است.»

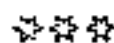
گلدانها نیز سبیل های زنانه هستند و شکستن آنها سبیل ازدواج است. «احتیاطات دخترک برای جلوگیری از شکستن گلدانها يك نوع مخالفتی است بر ضد رابطه بکارت با هر گونه جسم و خون آمدن در نتیجه، اولین رابطه جنسی و همچنین مخالفتی است بر ضد ترس از خون آمدن و نیز بر ضد ترس از خون بیامدن.» دخترک در اطلاق والدین خود را باز می گذارد تا از رابطه جنسی آنها جلوگیری کند. بهانه اونیزیک ترس حقیقی یا تصنعی است که سابقاً او را اوار می کرد در تخت خواب والدینش، بین آمدن و بجا آمدن مادری که نزد پدر اشعال کند دخترک متکارا مادگی ولبه تعجب و او را ترینه تلقی می کند؛ و برای جلوگیری از هر گونه رابطه جنسی بین ماده و فر، و پدر و مادر خود، آنها را از یکدیگر جدا می سازد. بالش زیر پا که در اثر فشار ضعیف تر می شود سبیل آبتنی است، این آبتنی سپس ناپدید می شود؛ در اینجا باید دانست که دخترک مدت زمانی از این میترسیده است که والدینش صاحب طفل دیگر شوند. متکای بزرگ نماینده مادر و بالش کوچک نماینده دختر است. لوزی سبیل دستگاه تناسلی زن هنگام گشودگی است، دخترک، که سر روی بجای آلت تناسلی مرد است در اینجا نقش نرو ایفا می کند.

پسبگانالیزی برد که دخترک از طولیت نسبت به پدر خود بیک علاقه اروتیک داشته است و این علاقه بر زندگی او مسلط میشود.

«او از وضع خود چنین نتیجه گرفته که تا هنگام امتداد بیماریش قادر باز دواج نیست. در حالی که مادلایل زیادی در دست داریم که وی در اثر ازدواج نکردن و نزد پدر باقی ماندن دچار بیماری شده است.»

تحلیل معرپهای مرضی زندگی این بیمار قسمتهای بسیار خصوصی آنرا برای ما روشن می کند.

«ترتیب این تشریفات، مترجم امپال جنسی، گاه مثبت از لحاظ عمل چاشینی، و گاه منفی از لحاظ روشهای دفاعی است.»



در کتابی تحت عنوان پنچ پسبگانالیزی بررسی های دیگری از قضایای مختلف

نوروز جمع آوری شده است؛ مثلاً قضیه دورا^۱، يك دختر جوان هیستریك كه از اختلالات مجرای تنفس و عدم صوت رنج می برد و از مردم دوری گزیده بسیار افسرده و لاغر شده بود، در اوایل آن نقل شده آمانیز بیماری وی نشان داد که او عاشق پدرش بوده و سپس يك عشق Gynécophile^۱ نیز نسبت به رفیقه پدر خود احساس می کند. سپس قضیه يك پسر بچه كه از سن چهار سال و ۹ ماه پیوسته می ترسد كه اسب سفیدی او را گاز بگیرد. پس از تحلیل^۲ چنین كشف می شود، كه اسب در اینجا نماینده پدر است و طاعن، چون مادر خود را بعد پرستش دوست دارد، بوی حسد می ورزد. این بیماری پس از توضیح فوراً رفع شد. زیرا «تحلیل قضیه» پس از محکومیت و افس زدگی، جانشین آن می شود» و با دخول ضمیر آشکار در این صحنه «نتیجه مهمی بدست می آید». سپس نو-رور اسیونل هر دموشها مورد بررسی قرار گرفته؛ این شخص كه دارای تحصیلات عالی بود، دائماً از این می ترسید كه پدر و محبوه اش قربانی يك شكیجه موحش، یعنی ادخال موشها در امعاء بشوند. تحلیل این قضیه با در نظر گرفتن کلیه جزئیات اسیون، سلامت نفسانی مریض را تأمین کرد. فریود بعداً پارا نوئیای^۲ دکتر شرر از روسای سابق دیوان تیز ساكس را، بنا بر اعترافات خود بیمار (خطرات يك نوروپات) مورد بررسی قرارداد^۳. آن شخص خود را محبوب خدا و مأمور تهلیل و تجدید جهان از طرف او تصور می کرد.

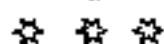
برای این منظور، معتقد بود كه بصورت يك زن متغیر خواهد شد. اصل بیماری وی يك میل Homosexual^۴ است كه بسوی خود كتر مزبور بر گذشته و سپس اندیشه خدا جانشین آن شده است. استحاله بصورت زن نیز معلول وانه ای در طفولیت او، یعنی تهدید به كاستراسیون است، این تهدید توسط پدرش بعمل آمده بود.

آخرین فصل كتاب مزبور مختص نو و زطفولیت هر دو گروه ها است. درست قبل از جشن چهارمین سال تولد خود این جوان روسی يك هیستری اضطراری كه از خصوصیات آن ترس از حیوانات و بیش از هر گ بود، گرفتار آمد. تحلیل قضیه نشان داد كه در این مورد وقایع متعدد حیوة طفولیت كه همه آنها از انواع ارو تیک بوده اند، دخالت شدید داشته و می توان چنین حدس زد كه پدر بیمار در آنها گام باطل خود بازی گرگ می کرده است و

۱- علاقه جنسی زن به جنس خود

۲- مراجعه به سمتهای قبل ۳- علاقه به جنس موافق

ترس اساسی وی نیز ترس از گاستراسیون است. نوروز های اطفال کسه و خود نیروهای لیدومی در آنها ظاهر است مانند رؤیای اطفال هنگام تحفیق خوابهای بالنین، کمک مهمی در فهم نوروز بالنین است.



در انواع مختلف نوروز ها که فوقاً مورد بررسی واقع شد، اگرمانی مقابل اعمال مزاحم دائمی واقع شود، بیماران اضطراب موحشی احساس می کنند. این ملاحظه برای تأکید وجود يك حد رابط بین نوروز و اضطراب کافی است. فروید و صل بیست و پنج مقدمه ای بر پسیکا نالیز و اوائل فصل چهارم کفر آنسهای تازه در خصوص پسیکا نالیز را به اضطراب تخصیص داده است. در کتاب اخیر اظهار می کند که این مسئله «در حال تحول» است و بعضی حدسهای گذشته خود را ترك می گوید. معذلك بهتر است در این مورد چند نقطه نظر ثابت را توضیح دهیم:

کلمه اضطراب را می توان با اصطلاحات ترس و وحشت مقایسه کرد «اضطراب خود فی نفسه حالتی است و دارای مفعول نیست» در حالیکه هنگام ترس دقت شخص درست بروی يك مفعول متمرکز می شود. «از لبت وحشت نیز انسان» حدوث حظری را، که شخص با يك اضطراب قبلی برای مقابله با آن آماده نشده» درك می کند.

بنا بر این، اضطراب «باقیمانده يك واقعه مهم» است و تأثر ناشی از آن واقعه را دوباره بوجود می آورد. این واقعه را می توان، تولد و سپس جدائی حاد بین مادر و طفل دانست، پدیده های نهسی و قلبی که همراه يك ترس شدید بروز می کنند، در اینجا برای اولین بار ظاهر می شوند؛ پس اولین اضطراب دارای يك ماهیت مسموم است.

بین اضطراب حقیقی و اضطراب نوروتیک بساید فرق گذاشت. ولی ابرار «عکس العمل پس از درك يك خطر خارجی» و ترس از صدمه است. البته هنگامیکه اضطراب آیدرها شدید نباشد، منتهی به فرار یا دفاع مثبت یعنی عکس العملهایی موافق با محیط مردمی شود و هنگامی که اضطراب بیش از حد زیاد شد، «عالت و حتی فرار را علاج میسازد» و این مسلماً بسیار ناجا است. اضطراب نوروتیک ممکن است دارای سه شکل باشد - بدو يك اضطراب مواح، که از هر هلاکت احتمالی و ممکن احتراز می کند، سپس اضطراب مربوط به بعضی تجسمات همین که از خصوصیات هوئی ما است (مانند هوئی مار، موش، طوفان، تاریکی فضای گشوده و غیره...)

خطر خارجی که علت واقعی ترس است، یا وجود ندارد یا بسیار در آن غلو می‌شود، بالاخره اضطراب‌ها با دیگر که، مثلاً در هیستری، دارای هیچ هلت خارجی نبوده، و اصولاً مربوط به هیچ خطری نیست.

اضطراب نوروتیک چگونه است؟ این يك اضطراب ناشی از انتظار و همیشه مربوط به حیوة جنسی است و اغلب علت آن عبارت از يك «تحریک ناكامانه و لیبیدوئی است که نه ارضاء شده و نه بیکار رفته است. وضوح مردان در دوران نامزدی، و زنانی که شوهرانشان دارای يك نیروی جنسی عادی نبوده، یا در اثر احتیاط عمل جنسی را تلفیص کرده یا بانجام نمی‌رسانند چنین است. در اینجا اضطراب جای آن نیروی منحرف از عمل خود را اشغال می‌کند،» .
اطمئنان کمتر اضطراب واقعی دارند چون از اغلب مخاطرات بی‌خبرند در عوض از تنهایی و حضور يك مرد بیگانه متوحشند و در این موقع میل دارند چهره آشنای مادر خود را ببینند در نتیجه چون نه قادر به تسلط بر این تحریک لیبیدوئی هستند و نه می‌توانند آن را در حال تعلیق نگاهدارند، آن را بصورت اضطراب تغییر می‌دهند.

این احساس که ظاهراً ترس واقعی است، در حقیقت يك ترس نوروتیک است.

ترس نوروتیک مقابله با ترس حقیقی است، چون در اینجا ترس، بجای علت خارجی، دارای سبب داخلی است.

روید، در آخرین صحنه‌هایی که به اضطراب تخصیص داده، بیشتر توجه خود را به اضطراب‌ها با مربوط به کمپلکس اودیپ معطوف داشته است و می‌نویسد: «پسر بچه از مقتضیات لیبیدوئی خود می‌ترسد، و در عین حال از عشقی که نسبت به مادر خود احساس می‌کند وحشت دارد.

بنابراین، باید حالت وی را منسوب به يك اضطراب نوروتیک دانست. با اینهمه آن خطر داخلی معطوف چون می‌تواند مخاطره‌ای بوجود آورد که فرار از آن باید با صرف نظر کردن از معمول محبوب صورت گیرد، موجب ترس بسزای شده است.

این خطر واقعی، که عامل بسبب عشق به مادرش، خود را در معرض تهدید آن می‌بیند چیست؟

این خطر کاستراسیون و ازدست دادن عضو نرینه است؛ ترس از کاستراسیون از مهمترین و نیرومندترین محرکین واپس‌زدگی و در نتیجه، تشکیل بوروز است. ترس از کاستراسیون ممکن است تحت عنوان Syphilophobia تظاهر کند.

درحسب مخالف مرد ترس از دست دادن عشق یا امتداد ترسی که طفل شیرخوار از بدیدن مادر خود حس می کند ، جای ترس از کاستراسیون را می گیرد .

اغلب اشخاص ، که محبوب بودن برای آنها احتیاجی شدید و فوق العاده است ، هرگز موفق به تسلط بر بیم فقدان عشق نمی شوند و از این نقطه نظر ، همیشه رفتاری مانند اطفال دارند . اشخاصی که بوروزه محسوب می شوند بدون شك دارای حالت بچگانه ای در مقابل مضامرات هستند و موفق به تسلط بر ترسهای قدیمی خود نمی شوند .



در مقابل کشمکشهای روانی ، تشکیل يك معرف مرضی ممکن است « بهترین راه حل و درعین حال بهترین طریقی باشد که با گذر اصل لذت مطابقت کند ، ولی بدون شك يك کار داخلی سخت و روح آور برای من فراهم می سازد » این رجعت به طفولیت یا خود يك « زندگی تصویری » همراه دارد که با تحقق بخشیدن به امیال ما ، عدم کفایت حیات واقعی را جبران می کند .

در موارد مزبور ، بمعنی واقعی کلمه می توان گفت که « بوروتیک » بیماری پناه می برد . بوروز اصولاً دارای بهی « مسامح » مسلمی است .

زنی که شوهرش باوی رفتاری استفاده جو و خشونت آمیز دارد ، و در عین حال از هر ط بیماری یا باشرعی حاضر به مراد و روابط محسبی با مرد دیگر نیست ، و آنقدر قدرت ندارد که کلیه آداب طاهری را بدور افکند و از شوهرش جدا شود ، یا قصد تپیه زندگی آرامتروك شوهر بهتر ندارد ، و با همه ازهه غریزه جنسی او ، علی رغم هر چیز ، از راه سوی همین مرد خشن می کساند ، اگر استعداد و وضعش کمک کند ، تقریباً همیشه به بوروز پناه می برد . بیماری او در مبارزه با مردی که نیرویش او را خرد می سازد سلاخی است که می تواند برای دفاع خود بکار برده ، بقصد انتقام از آن استعاده کند . بنا بر این هنگامی میتوان از بوروز گله داشت که گله ای از ازدواج در میان نباشد . و با کمک طلب بیژن می تواند گاه گاه از استبداد شوهر خود خلاصی یابد .

ایده پناه بردن به بیماری (Flucht in die Krankheit) نرد محسبی بسیار جالب توجه تلقی شده است و در نظر پولی بوروزه « نکرین محسبی است که این نقطه نظر قوی پاتولوژی را که مرض جزیک تظاهر دفاعی صحت حسی نگری نیست ، تا جهان منز امتداد می دهد .

با این وصف بنا بر سایر ملاحظات ، « حق با ترك وانزس خود در

نوروز، مرتکب خبط می شود. « معرفهای مرضی » اعمالی موزنی و لافیل بی فایده است. « اعمالی است که انسان با تنفر آنها را اجرا کرده، و همراه با يك احساس صعب یا رنج آور است. کوششهای شدید روحی برای اجرا و در عین حال دفع آنها ضرر اصلی آنست. این دو کوشش شدید، هنگام تشکیل اغراق آمیز معرفهای مرضی ممکن است بقدری انرژی روانی موجود را نفییل دهند که شخص را ناتوان از اعمال مهم حیاتی سازد.»

بنابراین، باید نوروزها را مداوا کرده، سعی در بهبودشان نمود. ما بعداً هنگام بررسی در خصوص نتایج پسیکانالیز فروید خواهیم دید، که اشیا و هدف این علم تداوی نوروزها و منظور اصلی آن تغییر ضمیر مخفی به ضمیر آشکار و در نتیجه رفع معرفهای مرضی است.

از نقطه نظر تئوریک، وسیله بررسی نوروزها می توان بطور خاص يك کالوش وسیع و عمیق در ضمیر مخفی انجام داد و در نتیجه بعض جنبه های میل جنسی طهولیت را کشف کرد. شاید هم بتوان توسط آن مراحل اولیه حیوة بشر را حدس زد.

در گذشته مانند امروز بعض افراد در نتیجه توانایی خود، با « انحراف يك قسمت کم و بیش عظیم لیبیدو، از طریق میل جنسی، بمنظور متوجه ساختن آن بسوی تعهید، از نوروز رهایی یافته اند. بنابراین، استعداد اولیه بشر برای نوروز تنها ظاهری از استعدادات بشری او است، « فروید نوروز را « يك امتیاز بشری » میخواند.

X. تصعید ۱

فریاد، بررسی معینی را به آنچه که خود نام تصعید می نامد اختصاص نداده، ولی در اغلب آثار خویش نظریاتی در این مورد مذکور داشته است. وی در قسمتی از مقدمه‌های برپسپیکانائیز معنی و مفهومی را که شخصاً در این خصوص استنباط می‌کند توضیح می‌دهد، و آن اینست که بعضی نیروهای غریزی از هدف جنسی خود منحرف شده و سوی هدفهایی که لحاظ اجتماعی، عالی و دارای هیچ جنبه جنسی نیستند، متوجه میگردد.

در این مورد تمایل جنسی، باصرف نظر کردن از لذت جزئی یا لذت ناشی از عمل تولید مثل، هدف دیگری می‌گزیند که از لحاظ پیدایشی با اولی مربوط است ولی رابطه خود را با جنسیت قطع کرده اجتنامی شده است. به چنین استعدادی کلمه تصعید اطلاق می‌کنیم، و با این عمل در ردیف افکار عموم که بیشتر از هدفهای جنسی، که در حقیقت هدفهای متکبرانانه‌ای است، برای هدفهای اجتماعی ارزش قائل است جای می‌گیریم.

مکابسم داخلی تصعید بر ما مجهول است ولی می‌توان چنین حدس زد که میل جنسی در سالهای طفولیت بسبب عدم عمل تناسلی بیکار مانده، و در این دوران اختفا، تهریکات جنسی موجب عکس العملها و فشارهای متقابل میشود. با اینوصف، یک بشر متوسط قادر نیست لببندوی خود را ارضانکرده، حتی یک عدم رضایت جزئی را تحمل کند. غرض از جنسی اغلب بطور کابمی رام نمی‌شوند؛ و شخص ممکن است بخطر مقاومت عراض جنسی خود درقبال واپس-زدگی دچار شود. در زبان خصوصاً استعداد تصعید عراض بسیار ضعیف می‌ماند. البته تمایل تصعید در آنها تابع اختلافات فردی است.

«تصعید یکی از مهمترین عوامل تشکیل تمدن است.» «مانند صورتی کسم که فرهنگ تحت فشار احتیاجات حیاتی و با رضایت غرائز بوجود آمده و امروز نیز قسمت اعظم آن بهمین نحو ایجاد می‌شود هر فرد تازه که با اجتماع بشر قدم می‌نهد، غرائز خود را بنعم جامعه فدا میکند. درحالیکه تأثرات جنسی، نقش مهمی در تولیدات روح بشر در زمینه‌های فرهنگی، هنری، و زندگی اجتماعی داراست.» و میل جنسی منحرف طفل در نتیجه عکس العملهایی که تولید میکند، «موجب تولید تعداد زیادی از فضائل ما است.» و «دقت در زندگی روزانه بهایشان می‌دهد که اغلب مردان موهوم می‌شوند. منبع فعالیت‌های شخصی خود بخش

های عظیمی از نیروهای غریزی جنسی را منحرف سازند .

« هر کس شغل خود را دوست دارد ؛ و در مورد عشق بین افراد بشر نیز همینطور می توان گفت » این سخن را برنسس ماری یونابارت در کنفرانسی در خصوص فریود ایراد و اضافه کرد : « برای اینکه يك مثال کافی اظهار کنیم باید بگوئیم که يك جراح ، ضلع بشر ، سادیسم خود را تصدیق کرده است .
تمایل جنسی تصدیق شده ممکن است به يك عشق بزرگ بشری و همگانی منتهی شود .

بعضی مردم « در فعالیتهای عشقی خود تعدیلات بسیاری از لحاظ روانی قائل میشوند . این افراد وسیله انتقال ارزش ، یعنی با اضافه کردن جنبه ای که بدو مربوط به امر محبوب واقع شدن است ، به عشق شخصی خود ، خویشتن را از مفعول جنسی می نیاز می سازند ؛ این اشخاص با در نظر نگرفتن موجودات معین و انتخاب تمام افراد بشر بطور مساوی بعنوان مفعول ، خود را از خطر فقدان موجود محبوب این میدارند ؛ و بالاخره با انحراف از هدف عشق تناسلی و با استعماله تحریکات غریزی به يك احساس ممنوع الهدف از سوانح ناکامیهای همراه با عشق تناسلی احتراز می نمایند . این حیات داخلی که آنها از این طریق برای خود ایجاد میکنند و روش آرام ، مساوی و وسیع احساسات آنها ، که در عین حال هیچ هوئی بر آن کارگر نیست ، با اینکه ناشی از عشق جنسی است ؛ ظاهراً هیچ وجه شاهدهتی با این عشق و شدت عمل و تحریکات آن ندارد . عالیترین حالتی که يك فرد بشر میتواند بخود ستیرد « مفهوم اخلاقی این عشق همگانی به بشریت و دنیا است .



فریود طریق ایجاد کنجکاوی فکری و فعالیت هنری را وسیله عمل تصدیق با در نظر گرفتن مقداری از جزئیات آن مورد بررسی قرار میدهد :
کنجکاوی جنسی اطفال منحصرأ بر روی دستگانههای تناسلی متمرکز است ، ولی بعداً ممکن است در سراسر بدن توسعه یابد و حتی يك شعاع همگانی کسب کند .

در این هنگام آبییدوبه کنجکاوی فکری بدل میشود . کاوش ، « ersatz » فعالیت جنسی « ممکن است در يك مرد ، مانند لئوناردو ، به یک نوع افسوسون تبدیل گردد . قابل توجه اینجا است که این واپس زدگی جنسی ، که لئوناردو اوینجی متحمل است ، ویرانه احتراز از امور جنسی هدایت میکنند . هنگام بلوغ « فقط قسمت بسیار کوچکی از آبییدوبی وی متوجه میل جنسی باقی میماند :
« واپس زدگی عشق کودک لئوناردو به مادرش این قسمت کوچک آبییدوبی

را مجبور میسازد تا شکل Homosexual بخود بگیرد و بصورت يك عشق افلاطونی به پسر بچه‌ها تظاهر کند.

لئونارد اوینچی در نتیجه کنجکاوی عمومی خود در اولس تحقیق مدون طبیعت است: «او عریضاً کلیه قیود گذشته‌گان را، که تنها موجب تحریک حافظه است، بدور می‌افکند، و منبع تمام حقایق را فقط در بررسی طبیعت می‌بیند. ولی کار او در این مورد فقط اینست که «بایبترین و عالیترین وجه تصدیق‌مکن برای يك بشر، حالت خود را در طفولیت و هنگامیکه چشمانش را با تعجب بر جهان می‌گشود، دوباره ایجاد کند. گذشته‌گان و قیود، با استعمال آنها از تحریک علمی به آزمایش فردی جامد معرف پدر، و طبیعت تجسم مادر خوب و مهرمائی است که بوی شیر داده است. و حال آنکه در اغلب اطفال، بدواً و همچنین بعداً، احتیاج به کمک و پشتیبانی يك قید و حاکم قدری شدید است، که تهدید آن، در نظر آنها مساوی با تزلزل جهان است. لئونارد پنهانی توانسته بود خود را از این کمک بی‌نیاز سازد. و اگر از طفولیت طریق صرف‌نظر کردن از پسر را نیاموخته بود، آن توفیق نمییافت. جسارت و استقلال در تحقیقات علمی آینده وی، شایان از تحقیقات جنسی طموحات او است که وجود يك پسر قادر به حل‌گیری آن شد و همین تحقیقات است که بعداً موازی مادوری کلیه امیال جنسی ادامه یافت.»

هیچ‌طور، از نقطه نظر مذهبی، لئونارد، خدای مسیحیت را مضطرب طبیعت ترك گفت.

بنابراین، «خدای عادل و قادر با طبیعت پسران تصدیق‌های بزرگ و عالی پدر و مادر ما هستند.»

تذکره

فروید، در خصوص لئونارد اوینچی عمینده دارد که «کار خلاقه هنر همدان انحرافی از امیال جنسی او است». او قبلاً نیز در این خصوص چنین تصور داشت که «کنجکاوی تحریک شده ای، که دارای اصل جنسی است و از قسمتهای تناسلی به تمام بدن توسعه می‌یابد.» «مفهوم هنر» تبدیل می‌شود، و اصول زیبایی در تحریکات جنسی است و اساساً این کلمه مفهوم جز «آنچه که از لحاظ جنسی موجب تحریک است» دارد.

«تحلیل خصوصیات امراد هنرمندی که دارای ذوقی خاص هستند بر حسب اینکه تصدیق‌گاسل یا ناقص انجام گرفته باشد، نسبتهای متنوعی بین استعداد ایجاد انحراف و نوروزندان خواهد داد.»

فرود در مقدمه‌ای بر پسیکانالیز خود، در صفحات آخر فصل بیست و سوم در خصوص طریق تشکیل معرفه‌های مرضی، طرزی جالب، «عالیت تفکر» یا بقول خودش تصویر را در زندگی جاری و در ایجاد آثار هنری مورد بررسی قرار می‌دهد: «احتیاجات خارجی بشر را به فهم صحیح واقعیت مجبور میکند. بالنتیجه در اواصل واقعیت بر اصل لذت پیروز می‌شود. بشر باید بطور موقت یا همیشه از مفعولها و هدفهای تمایلات خود که مترصد لذت‌اند خصوصاً تمایل جنسی صرف نظر کند. این چشم پوشی برای وی بسیار رنج‌آور است» و البته بدون میل به جبران آنرا اجرا نمی‌کند. «باین معنوی که فعالیت روانی برای خود ذخیره کرده است که توسط آن کلیه منابع لذات و تمام وسائل کسب لذتی که وی از آن صرف نظر نموده، مشکلی که از مقتضیات واقعیت و آنچه که ما بنام رنج واقعیت می‌نامیم در ایمن باشند، ادامه حیات می‌دهند. در اینجا هر تمایل فوراً یک ظاهر اقماع شده بخود می‌گیرد و بدون تردید انسان نتیجه، در سازش با خوشنودی خیالی امیال، رضایتی که در عین حال بهیچوجه موجب جلوگیری از درک عدم واقعیت آن نیست احساس می‌کند.» بشر بدین طریق عملی انجام می‌دهد «که در اثر آن می‌تواند بطور متناوب یک حیوان لذت طلب و یک موجود عاقل باشد». رویاهای زمان بیداری نیز از همینجا و امیال اروتیک یا جاه طلبانه غنت آنهاست رویاهای زمان بیداری هسته رویاهای شبانه را تشکیل داده و همچنین میتوانند مسع معرفه‌های مرضی، اروتیک باشند. و سابقاً دیدیم که درد افتروورتنی در راهی که به فرورز منتهی می‌شود، در حسن مراحل وسیع‌تری توقف می‌کند هنرمند «یک افتروورتنی است که در کنار فرورز قرار دارد».

ولی البته هنر برای وی «راه بازگشتی است که از تصور به واقعیت منتهی می‌شود». بهتر است این مسئله را از نزدیک بررسی کنیم. هنرمند در اثر تعریکات و تمایلات بسیار قوی میل دارد (تبخار، قدرت، ثروت، امتیاز و عشق زن) را تحصیل کند. ولی وسائلی برای تأمین آنها ندارد.

بنابر این، مانند تمام انسانهای ناراضی، از حقیقت معترف شده و کلیه توجه، و همچنین تمام لیبسوی خود را روی امیال ناشی از زندگی تصویری خود، متمرکز می‌سازد، و این امر سهولت می‌تواند او را به فرورز بکشاند. و بسیار کیفیات موافقی لازم است تا آنکه حسین نتیجه‌ای حاصل شود، و روی این اصل فرورز هنرمند، نتواند از توقف ناقص فعالیت خود در اثر فرورزها رنج می‌برد. یعنی در عین حال ممکن است صاحبان آبرو برای اسعه‌آندی برای تصمیم‌دهی وضعیها در راه انجام واپس زدگیهای معرک اغتشاش باشد.

هنرمند، حیوان و راه واقعیت را می‌باید، او مانند شکاکها به لذت چند

رویای بیداری اکتفا نمی‌کند. «هنرمند حقیقی قبل از هر چیز میتواند به رویاهای بیداری خود شکلی موافق ببخشد تا خصوصیات آن که قادر به برانگیختن کراهت و عدم رضایت ناآشنایان است رفع شده، برای دیگران يك منبع لذت گردد. همچنین قادر است آنها را، بنحویکه اساس مشکو کشان را کاملاً محفی کند، زیبا سازد.

باضافه دارای قدرت اسرار آمیزی است برای طراحی موضوعات معین بطوریکه آنها را صورت حقیقی تجسم موجود در تصورات خود ساخته به این تجسم تصورات ضمیر مخفی خویش مقدار لذتی کافی برای پوشاندن یا رفع، لااقل موقت، واپس زد گیها همراه می‌سازد. هنگامیکه با اجرای همه اینها توفیق یافت وسیله ای برای سایرین فراهم می‌سازد که آرامش و تسلی تازه ای از منابع لذت ضمیر مخفی خودشان، که از دسترس خارج است، بجویند. بالاخره هنرمند لطف و تحسین سایرین را بتعود جلب می‌کند و وسیله تصورات خود آنچه که سابقاً فقط در تصوراتش وجود داشت یعنی افتخار، قدرت و عشق زنان را بدست می‌آورد.»



تئوری تصمید، که عالیترین اشکال زندگی بشری و اجتماعی را ناشی از میل جنسی میدانند، غالباً بسیار زنده تلقی میشود. «اجتماع دوست ندارد این قسمت ناراحت اسانس وی را بیادش آرند، بمعنی وی نیست که نیروهای غرائز جنسی شناخته شود و اهمیت زندگی جنسی بهر کس آشکار شود، برعکس، روش تربیتی او عبارت از انحراف دقت از این زمینه است و برای همین، این نتیجه پسیکانالیز را که علامت‌نول آیم، تحمل نمیتواند کرد. و با کمال میل حاضر است آرا بصورت يك امر زنده از نقطه نظر استتیک یا محکوم از نقطه نظر اخلاقی یا خطرناک از هر جهت، ختشی وی اعتبار کند. ولی، همچنین ننگ و شهبایک نتیجه او بزرگتیف علمی را نمیتوان از میان برده.»

تئوری تصمید باضافه نقطه نظر علمی خود دارای ارزش مهم دیگری است؛ توسط آن میتوان روش پسیکانالیتیک را در مورد تعداد زیادی از مسائل و موضوعات بمنظور بررسی های مهم که توسط خود مروید و شاگردانش اجرا میشد توسعه داد. پسیکانالیز را بدون هیچ تخطی از ماهیت آن می‌توان در مورد تاریخ تمدن، علم مذاهب و اسانه شناسی و در عین حال، ورزشها بکار برد. زیرا آنها هدف و تهاروش وی عبارت از کشف ضمیر مخفی در حیوان، انسانی است.»

بررسیهای متمم

پسیکانالیز که مولود ملاحظیات پزشکی است ، و بدو نیز فقط برای مداوای بیمار بهای نودوز بکار میرفت کم کم صورت يك علم عمومی حيوته انسانی را کسب کرد .

سپس فروید و طر هداران مکتب او روش پسیکانالیتیک را در مورد کلیه مسائل مربوطه زمینه های کم و بیش نزدیک به پسیکولوژی ، از قبیل انولوری ^۱ (یا کاراکترولوژی ^۲) ، استتیک ، تاریخ ادبیات ، تاریخ هنر ، عام الاجتماع ، نژاد شناسی ، افسانه شناسی ، تاریخ مذاهب ، تاریخ بدن و غیره بکار بردند . وسیله پسیکانالیز میتوان بین کلیه این بررسیها روابط قابل توجهی برقرار ساخت . در اینجا ، ما با کنار گذاشتن کارهای مختلف شاگردان فروید ، فقط بررسیهای شخصی خود استاد را در پسیکولوژی قیاسی ، استتیک ، پسیکولوژی اجتماعی ، و سوسیولوژی مذهبی ذکر میکنیم .

چند کارا کتر

مدتزی پسینگانالیر به عناصر واپس زده بیشتر از سروهای واپس زنده
توجه داشت، سپس به این نیروها بیرعلاقه شدند، یکی از آنها به «کارا کتر»
موسوم است.

بیکجا، ایست هنگام مداوای یک بیمار «متوجه میشوید که بررسیهای وی
در هرصورت مقاومت متقابل بیمار قرار میگیرد، وی این مقاومت را باید متصور
کارا کتر جان بداند.

مشه هایب کارا کتر، که بیمار در حور شناخته با وسيله اطرافیا نشین
باور... کتبه های جنب جسم بلکه اغلب بعض روشهای زندگی
دره خود کمالا از آن مسخصر نیست، ایک سروی غیر قابل تصور
در... تا بیمار حالالتی خود می گذرد که بر سایر کیفیتا زندگیاش سانه
بناشده است.

پسینگانالیر اساس بعض صورت کارا کتر را در مراحل مختلف میل جسمی
تغیرات می جوید، چون ممکن است این کارا کترها «تایمانده» یا شکل های
واکش بر بعض اساس فوق تاسلی اید شود، مثلا عده ای این سه صفت بتکریک
اپدر جسم ماه زری ولاحظت را دارا هستند این صفت ناشی از «اروتیسم
دهندی» و از آن پیرو می گردد. امروز آنها در آن واحد حاصل، از
کارا کتر متغیری و این کارا کتر، از بعض لحاظ نقطه مقابل اروتیسم حسر
است.

بین اروتیسم آتالیا و جه طلی و اظه ای ماده چون بلکه هم مدت
به سرد.

و در اینجا ادله ای را که بدو صحت آن اورسترات، قصه باقی
گذرد، هم سرد بره... این را در... است که در کسیر آتش زریادویکند،
در آتش کردن و آتش، یا ماهوس کردن آتش، هم مر ودهند «
ریشه این اظهارات وری عده در خصوص کارا کتر در چاه کارا کتر
بهرت در کت در الال... در... کت

... در... وای روسی کارا کتر... است که سرد را

... (...) ... حرایبور

يك فرد غیر عادی و «استثنی» تلقی میکنند .

گاه اتفاق میفتد که بزرگك پسیکانالیست از بیماران خود تقاضای کنداز يك لذت آنی بگذرند ، و متحمل يك غذا کاری شده ، با در نظر داشتن يك عاقبت بهتر ، رنج زودگذری را بخود بپذیرند یا ساده تر اینکه فقط تسلیم الزامات ناگزیر شوند . ولی بعض بیماران با اعتقاد اینکه امرادی « مستثنی » هستند از اجرای این دستورات و نهایت خودداری میکنند ، و بقول خودشان در گذشته آنقدر رنج دیده اند که اکنون حق دارند از تحمل مصیبت تازه امتناع ورزند . یقیناً همه مردم دوست دارند که بصورت يك موجود مستثنی ، از امتیاز بر سایرین برخوردار شوند ؛ ولی اغلب آنها از این احساس خودچنان سناپچی اخذ نمی کنند .

پسیکانالیزه متقدماست این امراد بیماران می هستند که در طه ولایت خود متحمل دردهای بی انصافانه و غیر عادلانه ای شده اند ، و نوروز آنها نیز مربوط به این تقبیل وقایع و رنجها است .

« امتیازی که آنها از این عدم عدالت برای خود تراشیده اند و عدم اطاعت ناشی از آن ، در شست کشمکشی که بعداً موجب گشودگی نوروز آنها شده تأثیر زیادی داشته است . »

پامونی از نوع این بیماران يك مرض اورگانیک را که بتصور او زائیده تصادف بود با کمال حسرت تحمل میکرد . يك روز مطلع شد که این مرض اساساً آرثی است و در نتیجه برضد این موروب درد آور خشمگین بود . - مرد جوانی قربانی يك بیماری عمونی که دایه اش بآن مبتلا بود شده ، بدون اینکه به اساس ادعاهای خود پنداشد ، با این عقیده میزیست که زندگی مجبوری به چهران رنج های او است و تمهیدر با توجه دارد .

فریاد نواد بیات به « چهره ای که مخلوق یکی از بزرگترین شعرا و ادعای مستثنی بودن ، در کارا کتر آن ، کاملاً مربوط به نوائص آرثی و ناشی از آنست » استناد میکنند و این رویشارد سوم اثر شکسپیر است . فریاد مودولوگی را که بنظر من مقدمه بیس است تفسیر کرده ، با اینطریق کنایه پنهان آن سخنان را آشکار می سازد : « طبیعت روی زیبائی که موجب کسب عشق افراد بسراست از من دریغ داشته ، با اینطریق بی انصافی بزرگی در حق من مرتکب شده است . در عوش زندگی ، پاداشی را که من در شرف تهیه آن برای خودم هستم ، به من مبدیون است . من حق دارم که فرد مستثنائی باشم و با فوقه ملاحظاتی که موجب احتیاج سایرین است . قرار بگیرم . من می توانم مرتکب بی انصافی شوم ، برای اینکه در حق من

بی انصافی شده است.

در این لحظه ما حس می کنیم که خودمان نیز مسکن است و فشار دشویم. و تاکنون نیز همیزان مختصری نظیر او بوده ایم. و فشار دیک آگر اندیسمان عظیم از همان جنبه محسوس درون ما است. ماهیه تصور می کنیم که در کیت و رزی به طبیعت و سر نوشت بسبب تقصیهای موروی و طعولیت محقیم و همه طالییم که لطمه های قبل از موقع نارساییسم و عزت نفس ما، جبران شود.»

فروید از خود می پرسد آیا «ادعائی که زنان دایر به استفاده اراعتیاز و معاف شدن از اغلب مسئولیتهای زندگی دارند» ناشی از این اندیشه مخمیهانه نیست که آنها «خود را بدون تقصیر متحمل مهمترین نقصها در طعولیت، یعنی جزاً ناقص و خسران دیده می دانند»؟ ما پس از این نیز دوباره هنگام بررسی مفهوم «تانیث» باین موضوع توجه خواهیم کرد.

در اینجا، فروید آخرین مسئله را در اینمورد مطرح میکند و لسی از تعلیل یا توسعه آن اجتناب می ورزد.

«من تصمیم ندارم در اطراف این قیاس بسیار طعمی بین تشکیل کار-اکتر باشی از بیماریهای طعولیت و روش مللی که دارای گذشته ای ملو از بدبختی هستند توضیح زیاد تری بدهم.»



یکی دیگر از قضایای جالب، قضیه اهرادی است «که در مقابل موفقیت خود را از دست می دهند.»

معمولاً «محرومیت» عدم رضایت واقعی، شرط تمهای گشایش نوروز نبوده بلکه شرط اولیه است.»

شار این طب در نتیجه، ملاحظه ذیل که عناصر، برخلاف این قانون است خواهدگیر و بی راه می شود، توضیح آنکه «بسی اشخاص گاه درست همان موقع که یک میل عمیق و ریشه دار آنها پس از مدتها تحقق می پذیرد بیمار می شوند.

شار این طاهرأ این اشخاص قادر به تعلیل خوشبختی خود نیستند، زیرا می توان در مناسبت بین موفقیت و بیماری تردید ورزید.»

«دختر جوانی از یک خانواده خوب و دارای تربیت گاهی برای اینکه شخصاً زندگی خود را تمامین کند از خانه پدری گریزد، و یک زندگی ماجراجویانه و با بابت پیش می گیرد.»

بسیس اینر مندی آشنا میشود، و او نیز در نتیجه و قوف به طبیعت و حساسیت وی، تحت تأثیر حدایتش قرار می گیرد و دخترک را رذیقه خود میسازد. فردو

در جوانی هم احساس خوشبختی می کردند، و تنها نقص سعادت آنها قانونی نبودن زندگی مشترکشان بود.

پس از سالها زندگی، هنرمند مزبور مهربانی خانواده خود را نسبت به دخترک جلب کرده تصمیم بازدواج با او میگیرد.

در این موقع زن جوان منحرف شده، از دقت در امور خانه‌ای که چندی بعد رسماً کد با موی آن میشد غفلت می‌ورزد، و خانواده‌ای را که در شرف دخول بآنست بصورت درخیم خود سگر بسته، کلیه روابط هنرمند و سایرین را در امر سعادت یوچی سلب میکنند، مانع کارهایش میشود و بالاخره به بیماری مغزی علاج ناپذیری دچار میشود. همچنین یکتا پروماتور تعلیمات عالیه سالها آرزو دارد بجای استادی که خود او را با علوم آشنا ساخته اشغال کند، پس از باز نشستگی استاد مزبور، هم او را برای چانشینی وی انتخاب می‌کنند، ولی او خود را نالایق دانسته، از اشغال پست مزبور استنکاف می‌کند و در حرن و اندوه بسیار شدیدی فرو می‌رود بطوریکه چندین سال از فعالیت باز میماند.

علت این قضایا چیست؟ در اینجا باید بین محرومیت خارجی و محرومیت داخلی فرق گذاشت. در قضایای معمولی محرومیت خارجی فقط در نتیجه تعریک محرومیت داخلی به‌روز منتهی میشود.

«در قضایای استثنائی، که اشخاص در قبال موهبت به بیماری دچار میشوند، فقط محرومیت باطنی دخیل است، و محرومیت خارجی جای خود را به میل بخشیدند است.» گاه اتفاق می‌افتد که من میل رو با آرزوی را که از هرگونه تحقق بعید و نالایق بتعرض است تحمل میکند، ولی همیشه این میل دارای امکان و اتمیت پذیری شد حالت تدافعی متعود میگیرد. در اینجا «بیرونی‌های ناشی از تمهید غیر اخلاقی مانع است که فرد استفاده دنجراه و دستها مورد میل خود را از این تعبیر سعادت‌مندانه برد، زیرا درست همانجا که کمتر از هر موقع دیگر انتظار داریم، تا گمان تسبب تمایلات ضدالعقوه و تمهید گر و مقابل خود می‌بینیم.»

شعراى بزرگ «آشایان عمیق روح بشر» دروما یکی از این تمیل شنایا را در آفرینی از آنها، شکستیر، ملاحظه میکنیم.

«لیندی ماکن» پس از رسیدن بهدسکه با تمام انرژی خود ولایت‌تلم در پی‌آی بود، در پای درآه، او قتل از اجرای سعادت هیچگونه نرد پس در نشان مبارزه داخل از خود حلاوت ساخته بود، سپس وقوح حادثه این کارا کتر را که گویی از همگامین طازات ساخته شده بود، خورد کرد. «آیا این در آنسر

برطرف شدن اشتباه و بی بردن بصورت دیگر قضیه پس از انجام عمل است؛ آیا باید نتیجه گرفت که در لیدی ما کیت یک روحیه زنانگی، با آرامش و مهربانی اولیه خود، بتمرکز و شدت عملی رسیده بود که مجال جلوگیری آن نبود؛ یا باید در پی نشانه هائیکه معرف یک چنین از برای درآمدگی از نقطه نظر بشری و معمولی و در نتیجه یک علت عیبهت‌راست برآمد. ظاهراً پشیمانی آکس را که ظاهراً پشیمانی دروی تأثیر داشت، از برای انداخته است. *

فروید قضیه *کامیوویک* را نیز در *پوس روسمر شلم* اثر ایسن (Eisen) دقیقاً مورد تحلیل قرار میدهد و بگازن *پوسمر* را و ادار *پغود* کشی میکند، و همدگانه که روسمر از او تقاضا میکند زن دومش شود از فرط خوشحالی شگوش میفتد و سپس اظهار میکند که این امر غیر ممکن است و «گذشته خودش» او را از اینکار بازدارد. او در گذشته با پدر تعیینی خود که بدون شک پدر تعیینی او در زمان دستبرد و حمله اش بوده و باینصورت رأی او را که با کامیوویک آردس توافق دارد تحقق بخشیده است. در *پوسمر شلم* او دوباره یک یک وضع مشابه ایجاد میکند و «زن تعیینی مادر خود» خود را در *مسازد تاجای* او را در کنار آن مرد تعیینی (شیه) پدر خود، اشتهال کند. ولی او که در امر اتمسفر اخلاقی *پوسمر شلم* تهدیب شده است بمداری ضمیر خود را حس کرده، از استفاده از جنایت خود امتناع میورزد.

این نتیجه مطابق با اصول *پسیکانالیزاس* است. «کاو شهای *پسیکانالیتیک* نشان میدهند که بیروهای ضمیر اخلاقی که موجب بیماری در قبال موفقت، بجای بیماری بطور معمول، در قبال *پسرومیت*، میشوند؛ با *کمپلکس اودیپ* و روابط با پدر و مادر بسیار مربوط هستند و شاید قضیه احساس عمومی قصور، نیز همینطور باشد.»



اشخاصی هستند که در نتیجه تأثیر یک احساس قبلان قصور، جوانی می‌شوند.

اشخاص شرافتمند هنگام بل حوادث دوران جوانی خصوصاً مسالهای قبل از بلوغ خرد برای *پسیکانالست*، اظهار میکنند که در آن مواقع مرتکب تسورات و حرکات غیر مشروع از قبیل *هریب*، *دزدی*، و اعمال مزاحم نزاع بر دادند. پس از گذشتن از مرحله قبل از بلوغ مرتکب اینگونه اشخاص، در صورتی که از اجزای آنها در خانه طبیب مداری شوند دزدی می‌کنند

این حرکات فقط از اینجهت که متنوع است اجرا میشود و انجام آنها مترادف با يك آسودگی روانی است . « عامل این حرکات از فشار احساس قصور رنج میبرد و پس از ارتکاب خطا، فشار تخفیف مییابد. و بالأاقل احساس قصور متوجه يك شیئی مشخص میشود . »

در اینجا احساس قصور ناشی از جنایت نیست ، بلکه همدم و موجب آنست منبع آن کجا است ؟ گسلیکس اودیبا این احساس قصور « عكس العمل دو قصد جنایتکارانه ، یعنی کشتن پدر و ایجاد روابط جسی با مادر است. جنایاتی که بنسبت این دو جنایت منظور چلب و نسبت احساس قصور بر روی آنها انجام میگیرد ، آرامشی برای بیمار بدبخت محسوب میشود . »

در بعض اطفال نیز شبیه این قضایا را میتوان ملاحظه کرد « اطفال اغلب عمدا شروع میشوند تا آنها را شبیه کنند و پس از تنبیه آرام و خوشحال میشوند. بررسی آنها تو میك قبلی بهایشان میدهد که احساس قصور آنها را وادار بتدارك عمدی تنبیه برای خود کرده است . »

بنابر این علت جنایات بعض اکابر نیز ممکن است همین باشد و بعید نیست که چنین ملاحظه ای اغلب نقاط تاریک پسیکولوژی جنائی « را روشن کند .

تانیث

پسیکولوژی جنسین نیز مانند پسیکولوژی کارا کتر جزئی از کاوشهای موسوم به پسیکولوژی قیاسی است . هر یک در قسمت پنجم کثرفرانسهای جدید در خصوص پسیکانالیز به مسئله تانیث توجه کرده وزن را ، نه از تمام نقطه نظرها ، بلکه فقط از لحاظ یک موجود مشخص ، بواسطه عمل جنسی خود ، مورد بررسی قرار داده است .

مادر زندگی عادی بین زن و مرد اختلاف قائلیم ولی علم آناتومیکی در این مورد فقط یک نقطه نظر را می پذیرد: و می گوید «مصرف نر» عضو جنسی نرینه، اسپرماتوزوئیدها و محتویات آن، و مصرف مادگی، اوول^۱ و دستگاه محافظ آنست. شکل عمومی بدن ناشی از تأثیرات جنس^۲ است ولی کارا کترهای جنسی درجه دوم بسیار متغیر هستند و از طرفی ، بعضی قسمتهای دستگاه جنسی نر نیز در زنان و همچنین برعکس وجود دارد؛ بنابراین Bisexualité^۳ همیشه برقرار است. معمولاً کلمه نرینه را بمعنای مثبت^۴ و کلمه مادگی را بمعنای منفی^۵ استعمال می کنند و این نیز بی دلیل نیست: «سلول نر مثبت» و «منعکس است و بسوی سلول مادگی می رود» در حالیکه اوول بی حرکت و منفی است. باضافه روش افراد نر و ماده در اثنای انجام روابط جنسی کاملاً شبیه به عمل اورگانیزمهای جنسی ابتدایی است. نر ماده داخووا را تعقیب کرده در او نفوذ میکنند ، با اینوصف در بعض حیوانات ماده نیرومندتر و دارای قدرت تهاجم بیشتر است، در بعضی نیز نرها در پرستاری بچهها شرکت دارند و حتی گاه خود بتنهائی آنرا بعهده می گیرند . در نوع بشر مادو بطور خاصی در مورد اعمال خود مثبت است . بعضی زنان فعالیت بسیار شدیدی از خود نشان میدهند و فقط مردانی که منهی و مطیعتند میتوانند با آنها آمیزش کنند . از طرفی نفوذ ارگانیزم اجتماع را که به قرار زن در وضع منفی و اجباروی به واپس زدن غرائز تهاجمی سعی دارد نباید از نظر دور داشت. بنابراین

۱ - Spermatozoïde - ۲ - Ovule

۳ - Sexe - ۴ - وجود و جنس در حال واحد

۵ - Actif - ۶ - Passif

• مبتنی به مربوط ساختن کامل فعالیت ۱ با تذکیر و نسی با تا نیت يك مفهوم اشتباهی
لاوه خشك است .

بجا است که با اساس حیوة نفسانی بر گردیم و « بینیم چگونه يك طفل
ایالات Bisexualité ۴ زن تبدیل میشود » .

ملاحظات اولیه بعض اختلافات را بین اطفال كوچك جنسین نشان می دهد .
« دختر كوچك معمولاً دارای روحیه تهاجمی بسیار قلیلی است ، لجاجت و غرور
کتر ابراز می کند و غیر مستقل و مطیع تر از پسر بچه و به مهر ورزی حریص
تر است . بسیار سهوات و سرعت می توان بوی آموخت که بر اعمال دفع ۲ خود تسلط
داشته باشد ، و این بی شك نتیجه سر بزیری و اطاعت او است ؛ ادار و مدفوعات
روده اولین هدیه هائی است که طفل به پرستاران خود میدهد ؛ بنا بر این پایاد
دادن تسلط بر اعمال دفع به بچه اولین فیروزی بر تمایلات بچه گانه ، دست می آید .
ظاهراً دویك سن مساوی يك دختر كوچك با هوش تر و سریع الا انتقال تر از پسر بچه
و تعلابق بیشتری با جهان خارج دارد . » معذلك این اختلافات ممكنست در اثر
تغییرات فردی از بین بروند در هر حال آنقدر هاهم مهم نیستند و بطور موقت
می توان آنها را نادیده گرفت .

در مراحل كاملاً اولیه حیوة جنسی شباهتها بیش از اختلافات ، نظر می -
آید . در مرحله سادیک مقعدی ۳ شدت میل تهاجم دختر بچه همانند پسر بچه
است . در مرحله Phallique ۴ دختر بچه با کلیت پریس كوچك خود مانند پسر
بچه با آتش کسب لذت شهوانی می کند ، « در این هنگام دختر بچه خود يك مرد
كوچك است . »

اما در مورد كه پلکس ادیب تفاوت مهمی رخ میدهد . اولین معقول عشق
پسر بچه مادر اوست ، و در تمام مدت عمر نسبت باو علاقه مند است . اولین معقول
علاقه دختر بچه نیز مادر یا اشخاصی است که جانشین آن می شوند از قبیل ، دایه
پرستار و غیره . و همین علاقه است که باید از مادر برینده و آنرا متوجه پسر
سازد و سپس « معقول پدري را به يك انتخاب مشخص او بزرگتیف » تبدیل کند .
« روید اقرار می کند که اهمیت خیرگی و تثبیت پسر او دپین ۵ به
مادر که گاه ممکن است بعد از سال چهارم نیز در دختر بچه ای وجود داشته
باشد تا مدتی بروی مجهول بوده است . در اثنای این مرحله پدر فقط بصورت يك
رقیب مزاحم تلقی میشود .

۱ - Activité - ۲ - Fonction excrémentielle

۳ - Sadique-anal - ۴ - مربوط به مرشد

۵ - Fixation pre-œdipienne

برای هیستریکها «روای دلبری»^۱ قبل از پدر، ممکن است مربوط به مادر باشد و «قطع مادر است که دل میبرد. در اینجا روایا کنار واقعیت قرار میگیرد؛ زیرا واقعاً مادر است که شاید برای اولین بار با پرستاریهای لازم اطفال نخستین تأثرات جنسی شهوانی را در آنها تحریک و حتی بیدار میکند». بدون شك اگر فقط به بررسی موجودات نورمال قناعت میشد، اطلاعی درخصوص این قضایا بدست نمی آمد. «ما فقط وسیله پانولوژی» که بعض نسبت ها را جدا و بزرگ میکند، به آنها پی بردیم.

توجه ۲ به پدر جای توجه نیرومند دختر بچه به مادر را اشغال میکند و علاقه به مادر، به خشمی که ممکن است در سراسر حیوة مداوم باشد، تبدیل می شود. «قدیمترین غفلتی که مادر مورد نکوهش آن واقع می شود کم شیر دادن و در نظر طفل، این نشان کم علافگی او است. طفل گرسنگی تضعیف ناپذیری نسبت باولین غذای خود حفظ میکند و هرگز از فقدان پستان مادری تسلی نمی یابد».

معرومیت از پستان مادر ممکن است باترس از مسمومیت که خود ریشه يك بیماری Paranoïaque بعدی است مناسبت داشته باشد.

يك عمل مذمت پذیر دیگر مادر (در نظر طفل) تولید يك بچه تازه است که طفل را از شیر مادر و پرستاریهای خاصش محروم میکنند. سپس مادر Masturbation^۲ «منبع شهوتیکه خود او بچه را با آن آشنا ساخته» ممنوع میسازد. حتی بقیه ترین تسریتها اجبار و قیودی بطفل تحمیل میکنند. در دختر بچه نیز يك کمپلکس کاستراسیون مغایر با کمپلکس پسر بچه وجود دارد ولی دارای تأثیرات عمیقی است؛ «دختر بچه نسبت به مادر خود خشمگین است که چرا آلتی (شبه پسر بچه ها) بوی نداده و او را مستول آن میدانند. آرزوی آلت، آرزوییکه در تحول و تشکیل کارا کتر او تأثیراتی محوشدهنی دارد، مسلط بر او می شود».

«پیدایش کاستراسیون در تحول دختر بچه به منزله يك قطع، عطف است. سه راه در مقابل وی قرار دارد؛ اولی به ممنوعیت^۳ جنسی با نوروز، دومی بتغییر شکل کارا کتر و بشکل يك کمپلکس نرینه و بالاخره سومی بتانیت عادی منتهی میشود. در حالت اول دختر بچه در اثر لطمه وارده به عزت نفسش از استمناء کلیتریسی^۴ و همچنین از عشق خود نسبت به مادرش که میدانند مانده او بی آلت است صرف نظر کرده، تسستی از تمایلات جنسی خود را واپس می زند و برای آینده

۱ - Fantasmе de Seduction - ۲ - Fixation

۳- استمناء مذمت - ۴- مقصود از ممنوعیت (inhibition) تحریف بالزین رفتن فعالیت يك قسمت از گانیم در اثر نوروز است.

خودزمینه ثوروزرا فراهم میسازد.

درحالت دوم، دختر بچه از قبول واقعیت تلخ امتناع کرده، در فعالیت کلیتریسی اصرار میورزد، و در وضع نرینه خود غلو کرده. نجات خود را در تشابه با مادر، که بخیال او دارای آلت است، یا بزبان دیگر، پدرش میجوید. يك فعالیت بزرگتر و نرینه تر، موجب ایجاد يك کپلکسی نرینه در او میشود. بعضی از این زنان Homosexuelle میشوند، و پس از آنکه موقتاً پدر خود را بعنوان مقبول عشقی انتخاب کردند و در نتیجه بانا کامیهای ناگزیر آن مواجه شدند به کپلکس نرینه سابق خود بر میگردند.

درحالت سوم دختر بچه از تسلیم به استثناء کلیتریسی امتناع میکند و قسمتی از فعالیت Phallic خود را ترك میگوید، در نتیجه جنبه منفی فائق میآید و این خود موافق با استقرار حالت تانیث است و این تانیث، «هنگامیکه در واپس زدگی غلو نشده باشد» پروژ میگذرد. سپس تمایل پدر تسلط یافته، میل بچه-دار شدن از او ظاهر میشود. «از آغاز مرحله Phallic دختر بچه میل دارد صاحب طفلی شود و این دلیل رجحان و امتیاز بازی عروسك در نظر او است. ولی این بازی واقفاً يك تظاهر حالت تانیث نیست بلکه مبین عمل تشابه با مادر است. دختر ك با عروسك بازی میکند و عروسك خود او است. او میتواند آنچه که مادرش با او میکند، بسر عروسك بیآورد. فقط هنگامیکه میل به آلت ظاهر میشود، عروسك بچه پدر میشود، و بدینوسیله هدفی را که باشد بسیار منظور نظر است معرفی میکند. چه خوشبختی بزرگ است اگر این میل تحقق یابد خصوصاً اگر موجود نازه پسری باشد و آلتیکه آنها مطمع نظر است با خود بیآورد!» در این مرحله اودیپی، کینه بر ضد مادر تقویت میشود. مادر رقیبی است که آنچه دختر ك میل دارد از پدر بگیرد بخود اختصاص میدهد.

«استقرار حالت تانیث در جریان اختلالات ناشی از تظاهرات باقیمانده حالت نرینه ابتدایی اتفاق میافتد، و برگشت بضرگی و تثبیت این مرحله قبل از ادیپی Pre oedipienne بسیار فراوان است. در بعضی مواقع تناوب مکرری در اثر تسلط متواتر حالت نرینه و حالت تانیث بوجود میآید و آنچه که مادران بنام **همای زن** میخوانیم شاید از همین Bisexuality زندگی زنانگی باشد.»

بسیگانالیز باطریقه خود، بدون اینکه بتوان به سهولت آنچه که مربوط بعمل جنسی از طرفی و دیسیپلین اجتماعی از طرف دیگر است فرق گذاشت، علت بعض کارا کتر های خاص تانیث را توضیح میدهد. در تانیث «يك نارسیسیسم بسیار وسیع که مورد انتخاب مقبول، محبوب است» وجود دارد. «بطلوریکه میل

محبوب واقع شدن در زن بسیار اشتراق میل دوست داشتن است. همچنین عقیده زن پیرتری خود و زیبایی بدن خود ناشی از آرزوی آلت است؛ یعنی زن جذابیت خود را بعنوان یک جبران بعدی و در عین حال گرانمای تقمص جنسی مادر زاد خود میداند، عفت، صفتی که از امروز از حالات خاص زنانگی شمار است و در حقیقت پیش از آنچه که تصور میشود قراردادی است، هدف اولیه آن پنهان ساختن نقص دستگاه جنسی بوده است. « زنان در اکتشافاتی که مورد بررسی تاریخ تمدن است سهم بسیار کمی دارند. « شاید باین توصیف یک تکلیک یعنی بافتن پارچه و گیس را ابداع کرده باشند. ولی گویا خود طبیعت مدل شبیه بآنرا بارویا نشان موبرویی دستگاههای تناسلی برای پوشاندن آنها تهیه کرد و تنها کار باقیمانده بهم انداختن بافتهای روئیده در پوست؛ یعنی یکنوع نمه سازی بود» !!

عشق، « هنگام آزادی انتخاب، اغلب بموجب ایده آل نارسیسیسک بوجود میآید و مرد منتخب شبیه کسی است که دختر در موقع خود میل داشت آنطور بشود؛ اگر دختر جوان سدر خود علاقمند بوده و کمپلکس اودیپ را بر طرف نکرده باشد تیپ پدر را انتخاب میکند، و ممکن است بقیه کینه مربوط بپدر خود را متوجه شوهرش سازد. « گاه بسهولت ممکن است که زن پس از گذران قسمت اول و کوتاه عمر خود در سرکشی بامادر، قسمت دوم آنرا صرف مبارزه باشوهر خود کند. همچنین ممکن است پس از اختتام این عکس العمل، ازدواج دوم سعادت بیشتری همراه داشته باشد.»

رضایت واقعی زن هرگز تامین نمیشود مگر اینک مادر پسری شود. « محرک سابق، یعنی عدم آلت بهیچوجه بیروی خود را از دست نداده است. فقط روابط مادر و پسر میتواند موجب ارضای کامل مادر شود؛ زیرا در میان کلیه روابط بشری رابطه اخیر دارای Ambivalence بسیار کمتری است. مادر، غروری را که خود مجاز بداشتمش نیست، نه پسرش انتقال می دهد، و از این طریق سعی در ارضای مقتضیات کمپلکس تذکیر دارد. بنا بر این خوشبختی در ازدواج فقط هنگامی است که زن موفق شود از همسر خود فرزندی بیآورد و رفتاری مادرانه داشته باشد.»

دور روابط اجتماعی رشک و حسد، نزد زنان رل مهمتری بهمهده دارد؛ و این نتیجه تقسای بیعدلی از میل ناراضی آلت داشتن است. بهمین علت حس قضاوت زن بسیار ضعیف است زیرا این حس ناشی از «زمینه پینی حسد» و معرفت شرایط

موافق برای امکان فعالیت رشك و حسد است. «منافع اجتماعی زنان کمتر از مردان است و بدون شك پستی زن از این کارا کتر اجتماعی که کارا کتر خاص کلیه روابط جنسی است ناشی میشود. از طرف دیگر عشاق به یکدیگر قناعت می کنند و در همان حال خانواده مائع از اینست که اشخاص از يك محیط محدود بخاطر يك محیط وسیع تر دست بکشند» .

بالاخره معروف است که در زنان «استعداد تصعید غرائز، ضعیف باقی می ماند.» در حقیقت نزد زنان تمایل به تصعید «تابع تغییرات فردی بسیار متعددی است» .

این نتایجی است که پسبیکانالیز از تالیث تحصیل میکنند. فروید به این جهت چنین پایان می دهد: «اگر میل دارید بیش از این وارد موضوع شوید از تجارب خود استمداد کنید، با آثار شعرا متوسل شوید یا اینکه منتظر شوید تا علم بنرجه ای رسد که اطلاعاتی منظم و عمیقتر برای شما فراهم کند.»

آثار ادبی و هنری

فریید خود متذکر می‌شود که از کلیه آثار هنری ادبیات پیش از همه در شخص وی مؤثر است؛ سپس آثار پلاستیک^۱ و بالاخره کمی هم تابلوهای نقاشی جالب دقت اوست.

فریید در خصوص آثار ادبی، سال ۱۹۰۸ در Neue مقاله مهمی نگاشت.

اغلب ما از خود می‌پرسیم «این شخصیت خاص» که خالق آثار ادبی است (شاعر، رومان نویس و تئاتر نویس) عملش چگونه است، چگونه وی موفق می‌شود اثر ادبی بوجود آورد و وسیله آن ما را متأثر سازد. خود آن هنرمند همیشه قادر نیست جواب قانع کننده‌ای باین سؤال بدهد. با اینوصف بی‌میل نیست که گاه جدائی بین خود و سایر مردم را کوتاه‌تر کند و بگوید هر بشری شاعری در خویش پنهان دارد. اگر این سخن در مورد ا کابر همیشه صادق نباشد حتماً برای کلیه اطفال صادق میکند: «بازی مهم‌ترین و محبوب‌ترین اشتغالات طفل است.»

بنابراین، «هر طفلی هنگام بازی» از آنجهت که دنیای جدیدی ابداع میکند و بزبان صمیمت اشیاء جهان را که در آن زندگی میکند به میزان شایستگی خود در یک نظم نوین جای میدهد، روش شاعری دارد. او این بازی را بسیار جدی می‌گیرد و قسمت مهمی از حساسیت خود را بآن تخصیص میدهد، «جدی بودن منابر با بازی نیست، بلکه واقعیت آنست.»

جهان بازی، با اینکه طفل آنرا باجهان واقعی فرق می‌نهد، با عناصر ادبیاس شده از اینجهان قابل لمس و مرئی ساخته شده است. بازی طفل ناشی از امیال او است. یعنی «بیل بزرگ شدن و بالغ شدن، میلی که کمک به تربیت طفل می‌کند. طفل همیشه بازی بزرگ شدن میکند، و در بازیهای خود آنچه توانسته است از زندگی ا کابر بشناسد تقلید می‌نماید. او فقط برای خود، یا برای سایر اطفالی که با آنها «یک سیستم روانی متشکل بمنظور بازی» ترتیب داده است بازی میکند؛ بازی او برای بالغین نیست، ولی چون دلیلی هم برای اختفای «بیل بزرگ شدن خود ندارد، خویش را از آنها مخفی نمی‌سازد.

کسی که سنش زیاد شود دست از بازی می‌شوید و طاهرأ از لذتی که در

نتیجه بازی احساس میکرد صرفنظر میکنند. ولی هر کس کمترین اطلاعاتی از حیوة روانی بشر داشته باشد میداند که برای يك فرد هیچ مشکلی بصورت صرفنظر کردن از يك لذت پشیده شده نیست. در حقیقت ما قادر بصرفنظر کردن از هیچ چیز نیستیم، مافقط میتوانیم چیزی را جانشین چیز دیگر سازیم؛ آنچه که ظاهراً صرفنظر کردن است در حقیقت چیزی جز يك شکل جانشین^۱ شده نیست. بنابراین جوان بالغ هنگام رشد خود، پس از دست شستن از بازی از چیزی صرفنظر نکرده جز آنکه مشغول جستن نقطه اتکائی در واقعیت است. دیگر او بجای بازی کردن اوقات خود را مصروف تصورات خویش می سازد و در خیال کاغذهای باشکوه بنامیکند و در تمثیل رؤیاهای بیداری است. به عقیده من اغلب مردم در بعض سنین زندگی بدین طریق برای خود ایجاد *Fantasmes*^۲ می کنند.»

Fantasme و رؤیای بیداری اصطلاحات معادلی هستند.

فرد بالغ « اشتغالات بقول خودش مهم و جدی را با بازیهای بچگانه مقایسه میکند؛ و سپس از فشار بسیار شدید زندگی عبور کرده، برای کسب لذت به مزاج دست می زند».

با اینوصف معمولاً فرد بالغ از فانتاسم های خود خجالت کشیده، آنها را از دیگران پنهان می سازد و تنها برای خودش نگاه می دارد. او می داند که اجتماع به ترك گفتن تصورات او کاری ندارد و فقط از او معالیت در محیط واقعی را طالب است. و بنابراین به عقیده خود مجبور است بعضی امیال ممنوع را که محرک رؤیاهای او هستند پنهان کند.

اگر نوروژه ها قضایاتی را که در اشخاص سالم نیز وجود دارد به پزشک پسیکانالیست ابراز نمی کردند، ما امروز در خصوص این اصول اسرار آمیز، فقط اطلاعات مختصری داشتیم. « بشر خوشبخت دارای فانتاسم نیست، تنها بشر ناراضی برای خود فانتاسم ایجاد میکند. امیال اذعان نشده محرک فانتاسم است. هر فانتاسم محقق يك میل است؛ فانتاسم واقعیت را که رضایت بخش نیست جبران و ترمیم می کند؛ امیالی که موجب ایجاد فانتاسم هستند بر حسب جنس، کارا کتر و شرایط زندگی فردی که خود را تسلیم تصورات خویش می سازد فرق میکنند. ولی میتوان آنها را در دو جهت اصلی دسته بندی کرد اینها امیال اروتیک و یا امیال جاه طلبانه ای هستند که بکار تحریک شخصیت بخورند؛ امیال اروتیک همیشه بطور خاصی در روان جوان تسلط دارند. در مردان جوان، کنار امیال اروتیک، امیال شرور و جاه طلبی کاملاً جالب توجه است. با اینوصف، همانطور

۱ - Substitutive

۲ - تصورات عقید و رؤیا

که اغلب عکس‌هدیه کننده میزجلو محراب در گوشه‌ای نمایان است ، در اغلب فانتاسمهای جاه طلبانه نیز می‌توان ، خانمی را که در گوشه‌ای قرار دارد و شخص خالق فانتاسم کلیه اعمال جالب خود را برای او انجام داده و تمام موفقیت‌های خود را بیای وی نثار می‌سازد، کشف کرد.

فانتاسم از تأثیرات آنی که موجب تحریک يك ميل شديد است ناشی می‌شود و خاطره‌ای را که اغلب در طفولیت اتفاق افتاده است ، یا شکل یکی از لحظات گذشته را که در آن هنگام چنین تمایلاتی اقماع می‌شد، بیاد می‌آورد ؛ و یا بطریق آتیه‌ای موافق با میل خود مجسم می‌سازد . يك بشیم فقیر، هنگامیکه برای تقاضای شغل نزد کارفرمایی می‌رود، خانه پدری را که زندگیش کاملاً در آنجا تأمین بود بخاطر می‌آورد؛ بنظرش می‌رسد که با دختر زیبایی کارفرما ازدواج کرده و حاشین او خواهد شد و یا بنوسیله زندگی خانوادگی سعادت‌تندی را بوجود خواهد آورد . «میل می‌تواند در وضع مناسبی که فعلاً در مقابلش قرار دارد تعمق ورزد و شکلی از آتیه موافق با مدل گذشته رسم کند .»

این رویاهای روزانه را میتوان مارویاهای شبانه که همان تحو ناشی از امیال است مقایسه کرد؛ ولی در مورد اخیر امیال واپس زده در ضمیر مضفی دخالت خاصی دارند .

ملاحظات قبلی کمک مهمی در فهم نحوه ایجاد آثار ادبی است. ادبیات نیز يك بازی، شبیه بازی اطفال است . زبان آلمانی آثار ادبی را (Spiele) (بازیها) کمدی را Lustspiel، تراژدی را Trauerspiel و بازیگر را Schauspieler می‌خواند. «شاعر رفتاری شبیه اطفال دارد؛ او برای خود جهانی تصویری ایجاد کرده، آنرا بسیار جدی می‌گیرد؛ یعنی آنرا با صنعت‌زیادی تزیین کرده بکلی از واقعیت دورش می‌سازد .. از این عدم واقعیت جهان شعر، نتایج بسیار مهمی برای تکنیک هنری بدست می‌آید؛ زیرا اغلب چیزهایی که در صورت واقعی بودن لذتی ایجاد نمی‌کنند، هنگام بازی تصورات به ایجاد لذت قادر می‌شود؛ و بیشتر تأثراتی که فی نفسه رنج آور است ممکن است منبع لذتی برای شنوندگان یا تماشاچیان شود.»

از طرفی، آثار ادبی شبیه به رؤیاهای روزانه جوانان و بالنین است. يك داستان مورد توجه عموم همیشه مجسم قهرمانی است که توجه همه را بخود جلب میکند، و از تمام مضاطرات سلامت میگریزد. در این «روئین تنی» اعلیحضرت هن، قهرمان تمام رؤیاهای روزانه و کلیه رومانها، بخوئی هویدا است. این قهرمان تمام زنان را عاشق خود می‌سازد؛ در میان سایر پرسوناژها، خوب‌ها آنهایی هستند که بکمک وی می‌شتابند و دشمنان وی همیشه اشرار محسوب

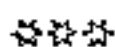
میشوند. بین این داستان تپ عامیانه و سایر آثار طریقتی می توان همه نوع مراحل وسیط و یک ردیف ممتد از تعولات صعودی کشف کرد. در رمانهای مشهور به پسیکولوژیک، وضع درونی قهرمان تشریح شده است. در آثار اوپزکتیف نیز، مانند بعضی رمانهای امیل زولا قهرمان ناطری، بشکل تماشاچی حرکات و بدبختی های دیگران وجود دارد.

اصولاً با کشف یک حادثه کنونی، در اساس آثار ادبی، که محرک یک میل شدید، خاطرات، خصوصاً خاطرات طعولیت است می توان علل آن آثار را توضیح داد. «آثار ادبی، نظیر رؤیاهای روزانه، یکنوع امتداد یا جانشین بازیهای طعولیت است.»

البته، بعضی نویسندگان مانند مصنفین حماسه ها و تراژدیها بجای ابداع موضوع، از تم های ساخته شده و موجود استفاده میکنند. ولی، از طرفی، استقلال آنها در انتخاب این موضوعات و طریقه پروراندن آنها نمایان میگردد، و از طرف دیگر این سوژه ها از فولکلور، افسانه و روایات اقتباس میشود، افسانه ها نیز خود «اسکاس مسخ شده ای از فانتاسمهای امیال مللی مختلف و رؤیاهای باستانی بشر جوان است.»

علت تاثیرات ناشی از آثار ادبی چیست؟ این راز مربوط به خود مصنف و از اسرار تکنیک مورد استفاده او است. «خالق هنر، کارا کتر رؤیای روزانه را تعدیل کرده، وسیله یک نوع لذت استتیک صریح و قطعی، یعنی نوعی لذت استتیک، که با تجسمات فانتاسم های خود، بما تقدیم می کند، مارا مجذوب می سازد.»

آغاز فریفتگی یا لذت اولیه آنچنان لذتی است که بمنظور کسب یک لذت عالی ناشی از منزع روانی بسیار عمیق بما تقدیم شده است. بنظر من کلیه لذات استتیک، کارا کتر لذات اولیه را وسیله خائق خود در ما بوجود می آورد، ولی نیرومندی واقعی آثار ادبی بسته باینست که روح ما توسط آنها از بعضی شذائت آسوده شود. شایبم این موضوع که هنرمند موجب میشود، مابعداً بدون ملاحظه و خجالت، از فانتاسمهای شخص خود لذت ببریم در نتیجه فوق تأثیر شدید داشته باشد.»



در هر صورت ما باید در احساسات خالق هنر شرکت کنیم، مقاصدش را حدس بزنیم، تا در نتیجه، معنویات حقیقی و مفهومی اثری که تفسیر می کنیم کشف کنیم.

پسیکا فالیز می تواند در این عمل بما کمک کند و ما بآچگونگی تفسیر چند

اثر بزرگ ، شاه اودیپ - از سوفوکل ، هاملت ، ماگبت ، وریشارد سوم اثر شکسپیر ، و روسمرشلیم اثر ایسن را توسط پسیکانالیز ملاحظه کردیم .

فروید شخص گوته را با بررسی تنها خاطره طفولیتی که این متفکر نابغه در اتوبیوگرافی خود بنام *Dichtung und Wahrheit* - شعر و حقیقت - نقل می کند، تحت پسیکانالیز قرار داده است .

ولفگانگ^۱ کوچولو اصرار داشت که ظرفهای شکستی را از پنجره بزرگ اندازد . لذت از صدا و خوشحالی از خراب کردن ممکن است علت اینکار باشد، ولی این موضوع را توضیح نمیدهد که چرا یک چنین امر فرعی مکان مداومی را در خاطروی تابلوغ و کبر سن حفظ کرده است .

پسیکانالیز با استفاده از اعترافات بعضی نوزدهها، پی برده است که عمل پرتاب ظرف یک عمل سمبولیک یا بزبان دیگر ساحرانه است و طفل توسط آن میل دور ساختن یک ناخوانده ، و مشخص تر، یک برادر جوانتر را از خود نشان میدهد . ولفگانگ نیز در ده سالگی، مرک برادر خود هرمان - یا کوپ را که ۶ سال بیشتر نداشت بایی اعتنائی تلقی کرده بود . هنگامیکه گوته این خاطره را نقل می کند، « مثل اینست که می گوید؛ من طفل سعادت مندی بودم و سر نوشت موافق من بود ، قضا و قدر ، با اینکه هنگام تولد مرا مرده تصور میکردند، مرا محفوظ داشت . و حتی برادر مرا که شریک عشق مادری بود دور ساخت . هنگامیکه انسان بدون مانع طفل ممتاز مادر خود باشد ، یک احساس پیروزی و اطمینان از موفقیت را که بی نتیجه نمی تواند باشد همیشه در خویشتن محفوظ دارد . و بنا بر این گوته میتواند چنین اندیشه یا شبیه آنرا بصورت ایگزام در صدر تاریخ حیات خود نقل کند که منبع نیروی من در روابط با مادرم قرار دارد .»

فروید اثر کوچکی را بیز به بررسی *گمراهی اوجانسن* (۱۸۳۷-۱۹۱۱) اختصاص داده است . وی نشان می دهد که چگونه مصنف این رمان کوچک بدون کمترین اطلاع از پسیکانالیز ، ایده های اصلی آنرا هنگام تشریح رؤیاهای قهرمان خود بکار می برد . این قهرمان ، جوان باستان شناسی است که ظاهراً به « *Erotomanie* "fetichiste" » دچار شده است ، زیرا او به یک پیکر سنگی بیسب پاهای آن یا صریحتر وضع آن باها ، عشق جنون آمیزی احساس می کند . و سپس ، زن جوانی که دارای قدمهایی شبیه بانست علاقه شدیدی مییابد و چندی بعد متوجه می شود که زن مزبور از رفقای طفولیت او است . این خاطره

۱ - اسم کوچک گوته ۲ - ار اراس - مزی ، ناش از نسل او کار عشقی یا جنسی است

۳ - مت برستی (تصانیف ویلی رجوع شود)

و پس زده طفولیت علت Feticisme اورا به پا توضیح میدهد .
 فروید اظهار می کند که ادبیات از این لحاظ «متفق گرانبهای» برای
 پسیکانالیز است . در نتیجه توجهی که فروید نسبت به آثار ادبی از خود نشان
 می دهد بعضی مفسرین چنین عقیده دارند که شاید بعضی اصول پسیکانالیز فروید
 بجای ریشه علمی یا تجربی دارای اساس ادبی بوده است . تئاتر نویس فرانسوی
 ه . ر . لافورماند ، در مقاله ای در مجله پانورما (۲۰ ژوئیه ۱۹۳۴) دینداری
 را که از استاد وینی بعمل آورده چنین نقل می کند که استاد ویرا در کتابخانه
 خود پذیرفته ، پس از نشان دادن تراژدیهای یونانی و شکسپیر باو گفته بود «اینها
 جواب مرا می دهند ؛ اینها استادان من هستند ؛» ه . ر . لافورماند اضافه
 می کند : «این اعتراف ممکن بود اورا در نظر پزشکان اعصاب ، مظنون کند
 ولی در نظر من بزرگ کرد . این حدس همیشه در خود من بود که ارکان و اصول
 دگرین او در الهامات شعرا و امتدادات و تفاسیر سیستماتیک آنها است.»



فروید که پس از آثار ادبی علاقه خاصی به پیکر سازی ابراز میداشت ،
 یکی از بررسیهای خود را به مجسمه موسی ، اثر میککل انزا اختصاص داد ، و آنرا
 بدون نام مصنف در فوریه ۱۹۱۴ در «imago» انتشار داد . در این بررسی ،
 پس از بحث در اطراف تفاسیر مختلف استتیسین ها و مورخین هنری ، نتیجه گرفت
 که مجسمه موسی حاکی از اینست که ، وی از ترس فقدان تسلط بر نفس و شکستن
 مجموعه قوانینی که از خدا دریافت کرده و در دست دارد ، خشم ناشی از ملاحظه
 بهبودیان را فرو می خورد . «آوده تپرومند عضلاتی که نشان قدرت فوق العاده
 این برسوناژ است وسیله ایست که مهیب ترین عمل خارق العاده روحی را که يك
 فرد قادر بر آن است ، یعنی منکوب ساختن حسیات شخصی بنام مأموریتی که
 شخص خود را وقف آن ساخته است ، بطور مادی بیان می کند .»

فروید کتاب کوچکی را که قبلا هم از آن نام بردیم به بررسی خاطره
 طفولیتی از لئونارد ای پنچی اختصاص داده است . این هنرمند نابغه میگوید
 هنگامیکه هنوز در گهواره بوده ، کر کسی بسویش می آید و نادم خود دهان
 او را می گشاید و چند بار آنرا بمیان لبهایش می زند . در اینجا یعنی موضوع
 عبارت از فانتاسمی است که پس از تولد متوجه طفولیت شده است و کر کس
 مادر او است که سرپستانش بین لبهای وی قرار دارد لئونارد که طفلی ناهشروع
 بود ، پنج سال حیات اولیه خود را تنها در کنار مادر خود گذراند . رؤیای او
 «شدت رابطه اروتیک بین مادر و طفل» را بخوبی هویدا می سازد . مهمترین

تأثرات حیوة طفولیت او یقیناً لبخند مادرش بوده است: «يك لبخند جامد بروی لبانی طویل و کمانی... لبخند لثو فارسی!» این لبخند پس از لبخندی که بروی لبان ژو کونندش دیده بود، بغاظرش آمد. «این خاطره او را به تجلیل مقام مادری و باز دادن لبخند آن بانوی نجیب به مادر خود واداشت»؛ و تابلوهای سنت آن، مریم و طفل موزه لوور از آن بوجود آمد. این لبخند در تمام تابلوهای استاد و حتی شاگردانش دیده میشود.

بعداً خواهیم دید که هنر «غیر متعرض» است. زیرا، با اقرار به ماهیت وهمی و خیالی خود، هرگز با علم سرچنگ ندارد و حتی «سود بخش» است زیرا رضایت های Substitutives برای ما فراهم ساخته، با بنومیله وند کار پنهانی افراد امرای تمدن بشر چیران می کند.

ظریفه

فرید کتاب کوچکی را که در سال ۱۹۰۵ تحت عنوان ظریفه (به آلمانی Witz) و روابط آن با ضمیر مخفی انتشار یافت، به یکی دیگر از ساخته های مگری که عادی تر و پائین تر از آثار هنری و ادبی است اختصاص داده است.

او قبلاً تکنیک ظریفه را تحلیل می کند، و اغلب ظریفه ها را « نتیجه یک ایجاز و شکل پذیری جانشین^۱ »، مثلاً با استعمال یک کلمه قصیر می داند یک یهودی از پرستوژهای هانری هایته^۲ خوشحال است از اینکه یکی از اعضای خانواده روچیلد (سرمایه دار معروف یهودی) « بنحو کاملاً قامیلیو بر » با او رفتار کرده است. (Familionnaire)، ترکیب از Famille بمعنی خانواده و millionnaire) یعنی تا آنجائیکه برای یک میلیونر ممکن است رفتاری خودمانی با او داشته است. لئوپولد، پادشاه بلژیک را که با زن مشکوک الاخلاقی بنام کلتودو هرود روابطی داشت بنام کلتوپولد می خواندند در اینجا ظریفه با کلمات بازی میکند. البته ممکن است با افکار نیز بازی کند و این در صورتی است که بایک تغییر بسیار کوچک یک فرمول خاص معنی دیگری بیابد. در خصوص یک مرد سیاسی که هر گونه شانس زمامداری را از دست داده بود میگفتند «وی آینده بزرگی در عقب دارد.» همچنین ممکن است اساس گفتاری یکی باشد منتهی تغییر بسیار کوچکی در آن رعایت شود. مثلاً، پس از اینکه کشف شد یکی از ضد یهودان مشهور دارای اصل یهودی است یکی او گت، «من antisémitisme^۳ شمارا می دانستم، ولی از antésémitisme^۴ شما اطلاع نداشتم»

بعض اوقات نیز کلمه ای دوپهلوی می شود، یعنی کلمه یک معنی واقعی و یک مفهوم مجاز بخود می گیرد. میلانیاپائون سوم پس از اینکه اموال خانواده اورلئان را مصادره کرد درباره اش گفتند «این اولین پروازه عقاب بود» رویهم رفته، در موارد فوق، تعداد زیادی کلمات و جملات، که برای ارا از همان ایده ها لازم بود حذف و صرفه جوئی شده است. هولرمان بل ریختر، « ایجاز بمنزله جسم و جان لطیفه، بلکه خود لطیفه است.»

انحرافی فکر عادی، جایجائی، مفهوم متقابل، نقص استدلال

۱ - Formation substitutive

۲ - اعراب آلمانی - ۳ - حدیث نابورد

۴ - دارای اصناف یهودی بودن

۵ - (۷۵۱) د - تاریخ فرانسه - دی در عصر حال برورا ت - ۰

و وجود نوعی اتوماتیسم هنگام توافق بجای فکر و لفظ نیز بسیار اتفاق می افتد؛ مثلاً، مرد جوانی، دلالتی را که يك زن بدریخت بوی معرفی می کرد، بکناری کشید و در گوشش گفت «اینکه پیر، بدتر کیب و چپ است، چشمهایش هم قی آلوداست و دندانهای کیغی دارد.» دلالتی جواب داد: «می توانید بلند حرف بزنید، چون گره هم هست.» بعضی تناقضات و همچنین بعضی تشابهات هم ممکن است به لطیفه منتهی شوند. مثلاً دو تصویر از دو بانکدار آمریکائی کنار هم قرار داشت. منقذی محل خالی بین آنها نشان داده، پرسید: «پس عیسی کجا است؟»^۱

در هر صورت، «يك جمله طریف، يك لفظ کلی است که تفکیک قسمت عمده اساس فکر آن از بخش تهیه تدریجی ظریفه برای ما امکان ندارد.»

فریید هنگام بررسی تمایلات ملهم ظریفه، ظرائف را بدو قسمت، اول غیر متعرض که در آن «ظریفه از خود تجاوز نمی کند» و تنها هدف آن «تحریک لذت شنونده است» و سپس متعددی که «ناشی از قصد خاصی است تقسیم میکنند. قسمت اخیر نیز بدو دسته تقسیم می شود: «یا اینکه ظریفه تنها چمی است (و برای حمله، هجو و دفاع بکار می رود) یا بیحیا است (و پرده دری میکنند).» صورت اخیر را زخمخشی می نامند: «هدف اساسی زخمخشی زن است و با قصد دلبری و جلب توجه برابری میکنند.» «ظریفه و قیحانه (انتقادی، کفرآمیز)» را نیز که بطور مثال اخلاق، ازدواج و مذهب را مورد حمله قرار می دهد میتوان به موارد بالا افزود.

هائینه^۲، در بستر مرگ، به کشیشی که ویرا به مراحم و حقو خدا امیدوار می ساخت جواب داد: «البته که او مرا خواهد بخشید» چون کارش همین است.» یکی از جنبه های خاص ظریفه، خوی اجتماعی است «ظریفه اجتماعی ترین مالیتهای روانی بمنظور کسب لذت است.» ظریفه همیشه محتاج وجود شخص ثالثی است که با ساسی آن درک کند. «هیچکس فقط برای خود ظریفه نمی سازد.» تدارک تدریجی لطیفه با احتیاج اسرار آن به کس دیگر بستگی ناگسستی دارد. «لطیفه غیر متعرض باید مورد تأیید طرف قرار گیرد و بدور آن به هدف خود نمی رسد. کلمات غرض آمیز فقط در صورتی به نتیجه می رسد که با تمایلات متعالف تصادف کند. جمله هائینه مبنی بر قیاس کشیشان کاتولیک با دلالتان يك سرای عمده فروشی و پاسنورهای پروتستان با جزیره فروشار بی اهمیت، اگر در يك مجمع کشیشان و پاسنورها ایراد می شد موفقیتی نمیداشت

۱ - معروف است عیسی را بین دو حرامی مصلوب کردند.

۲ - شاعر و نثرسرای بزرگ آلمان

لطیفه هنگامیکه بامانمی مراجع نشود و در ضمن تازگی و لطفی داشته باشد برای شنونده لذتی ایجاد می کند که تظاهر آن تهیقه است، و در عین حال گوینده قیافه ای خونسرد و جدی بشود می گیرد، سابقاً دیدیم که تکنیک لطیفه حاوی يك نوع خود داری، یعنی يك خود داری از کوشش روانی است. هنگامیکه کلمه ای غرض آمیز است، يك تمایل ممنوع را ارضا کرده، ما را در برداشتن ممنوعیت کمک میکند و برای ما موجب «خود داری از يك کوشش لازم برای ممنوعیت با سر کوبی» می شود.

از نقطه نظرهای مختلف لطیفه با بازی روابط بسیار نزدیک دارد. بازی هنگامی که طعم استعمال کلمات و تنظیم افکار را درست فرانگرفته ظاهر میشود؛ لذتی که وی از این فعالیت بدست می آورد او را وادار به توسعه بازی میکند، تا اینکه عقل، و روح انتقاد بر این توسعه حندی می نهند: «بازی از این پس بعنوان اینکه بی معنی و پوچ است محکوم می شود»، و چون فقط در موارد خاصی، آن می بردارد. با این وصف بشر نمی خواهد از چنین تفریحی صرف نظر کند. «مسخره بازی با ایجاد مانع در قبال مخالفت و انتقاد که احساس لذت و در همان پوست خفه میکند، در تحقق لذت و لطفی که سابقاً از بازی بوجود می آمد، می کوشد. و تنها طریق آن اینست که اجتماع پوچ لغات یا ترتیب ناموزون افکار در هر حال دارای مفهومی باشند. اساس مسخره بازی خوشنودی ناشی از مجاز ساختن آن چیزی است که انتقاد آنرا ممنوع می سازد». یعنی باید «در بی - مفهوم، مفهومی» وجود داشته باشد. اگر مسخرگی دارای اساسی باشد، تبدیل به لطیفه می شود. لطیفه، حتی در صورت عاری بودن از مقصود «به بعضی اندیشه ها کمک کرده، آنها را در قبال یورش داورها و انماد آماده می سازد». سپس بدون اینکه هرگز از لذت بدوی بازی با کلمات صرف نظر کند، ممکن است «با تمایلات اصلی» که بمنظور از بین بردن ممنوعیهای شخصی، با سر کوبی و واپس زدگی در حال مبارزه است، منافع خود را تقسیم کند. بنا بر این می توان آنچه که مقدمات سایر لذات را تدارک می کند بنام (لذت اولیه) و (آغاز در یافتگی) خواند در این صورت «لطیفه يك نوع توسعه (وسیر تحولی) بازی است».

ملاحظیات فوق يك هیاس دیگر را ممکن می سازد و آن مقایسه لطیفه و رؤیا است. در رؤیا نیز همان سیرتحولات، مانند ایجاز و شکل پذیری جانشین، جایجایی، نقضهای استدلال، مفهومات متقابل و تجسمات متضاد وجود دارد. البته در این مورد اختلافات مهمی هست: «رؤیا يك محصول روانی کاملاً اجتماعی و لطیفه اجتماعی ترین فعالیت های روانی است. رؤیا مخصوصاً برای جلوگیری از عدم رضایت، و لطیفه برای کسب رضایت بکار می رود». ولی علی رغم این اختلافات

بیک چنین توازی^۱ کامل بین سیر تعولات تدارک تدریجی لطیفه و سیر تعولات تدارک تدریجی رؤیا نمی تواند اتفاقی و بی معنی باشد .
علت چنین توازی را باید در نقشی که ضمیر مخفی در اساس رؤیا و لطیفه از می کند جستجو کرد .

بروید نظریه زیبر را پیشنهاد میکنند « بایک اندیشه ضمیر مجاور موقتاً بطور ضمیر مخفی رفتار می شود، و نتیجه حاصل از این رفتار فوراً وسیله استدراک ضمیر آشکار دریافت می گردد. »^۲

از اینجاست که استعمال حرکات مشابه، خاصه نشانه‌های مجاز معلوم می شود علت اینکه لطیفه دارای کارا کنر « یک ایده ناگهانی و غیر ارادی » است مابان گردیده، چگونگی های آثار بازبهای طفولیت در روح هویدا می گردد: « تدارک تدریجی ضمیر مخفی چیز دیگری جز تیس بچگانه تفکر و تصور نیست »^۳ نیز علت وجود بی - معنی در لطیفه کشف می گردد: « قصد دوباره بدست آوردن ذات سابق^۴ از بی معنی یکی از محور کین لطیفه است . »

همچنین علت دخالت تمایلات، خصوصاً تمایلات ضمیر مخفی، مناد در لطائف ی پرده و جسورانه ظاهر می شود . « نیرومندترین محرک تدارک تدریجی لطیفه حضور تمایلات بسیاری است که با ضمیر مخفی امتداد دارد، این تمایلات استعداد خاصی رای تولید ظرافت از خود نشان می دهند و وسیله آنها میتوان درک کرد که چرا شرایط داخلی و فکری^۲ لطیفه اغلب در نوزده ها وجود دارد . تحت آثیر تمایلات بسیار لطیفه، حتی از زبان کسانی که معمولاً اهل آن نیستند، نیز بیرون می آید . »

۱ - Parallélisme - ۲ Subjective

۳ - منظور ارماس، ۴۴ - ملولیب اس

پسیکولوژی کولکتیو^۱

در تفاوت بین پسیکولوژی فردی و پسیکولوژی کولکتیو یا پسیکو-لوژی اجتماعی نباید اغراق کرد. فرد وسط در موارد بسیار نادر می تواند، خارج از روابط باهم نوعان خود، تمایلات خود را ارضا کند. همیشه «در زندگی يك فرد، فرد دیگر دارای يك نقش نمونه، رفیق، یا رقیب است. حالت مرد نسبت به والدین، برادران و خواهران، معصوب و طیب خود و بالاخره کلیه روابطی که تاکنون موضوع کاوشهای پسیکانالیتیک بوده اند، بحق می توانند مانند پدیده های اجتماعی تلقی شوند.» این روابط با اعمال، بقول فروید، نارسینسیک (یا لئو اوئیستیک^۲) مخالف است. ما اینوصف در مورد فوق فرد جز باعده بسیار محدودی اشخاص، روابطی ندارد. «پسیکولوژی کولکتیو، فرد را از لحاظ عضو يك قبیله، يك ملت، يك جمع، يك طبقه اجتماعی، و سنن با از نقطه نظر عنصری از يك توده بشری، که در يك لحظه معین و منظور يك هدف مشخص در کولکتیو ته ای، جزء مردم در آمده است در نظر می گیرد.»

فروید «وجود يك روح کولکتیو را که در آن همان سیر تحولات واقع در روح فردی انجام می گیرند» عنوان يك نظریه موضوع فوق اضافه میکند. او خود بخوبی متوجه است که چنین نظریه ای با مخالفتهای سخت مواجه خواهد شد. ولی همین اشکال در تمام تئوریهای مربوط به این نوع مسائل وجود دارد. «بدون فرض يك روح کولکتیو و يك امتداد حیوة روانی بشری، که در اثر آن توان اعطای اعمال روانی حاصله از فقدان فردها را نادیده گرفت، پسیکولوژی کولکتیو و پسیکولوژی ملتها مسکن نیست. اگر سیر تحولات روانی يك نسل در نسل دیگر امتداد نداشت، هر کس مجبور بود، شوبه خود، تحصیل طرز زندگی بپردازد و این مانع هر نوع ترقی و توسعه ای میشد.»

پسیکولوژی کولکتیو این مسائل را که بطور يك نسل، حالات روانی خود را به نسل دیگر منتقل می سازد و بطور امتداد حیوة روانی نسلهای بیانی تأمین میشود، بقدر کافی روشن نگردیده است. نظریه انتقال مستقیم توسط عادات و سنن، کافی نیست و لافل باید «وراثت استعدادات روانی را که باز هم برای قاطمیت خود، محتاج بعض تعریکات ناشی از وقایع حیوة فردی هستند» عنوان

۱ - Collective اشتراکی، دسته جمعی

۲ - Autistique

يك علت جزئی پذیرفت. در خصوص کسب قاطعیت ناشی از وقایع زندگی افراد گفته یکی از شعرا را باید نقل کرد: «برای تصاحب آنچه از قدرت باریت پرده‌های، کوشش کن». در هر صورت هیچ تمایلی در روح کولکتیو و روح فرد بدون باقی گذاردن اثری از خود، معدوم نمیشود. هیچ سیر تحولی، اعم از مهم یا غیر آن، وجود ندارد که يك نسل قادر به پوشیده داشتن آن از نسل بعدی باشد. پسکانالیز، باطاهر ساختن اهمیت ضمیر مغزی در این مورد کمک بسیار مفیدی است. «بشر در بین فعالیتهای روحی ضمیر مغزی خود، دارای دستگاهی است که وسیله آن می‌تواند عکس‌العملهای سایر مردم را تفسیر کند، یعنی نواقصی که هم‌نوعان او در حرکات حاصله از تأثرات خود دارند تعیین و تصحیح کند. بنابراین يك «استدراك باوجود اخلاق، تشریقات و معتقدات» وجود دارد که نسل بعدی وسیله آن می‌تواند «مواریث تأثراتی نسل‌های قبل را در خویشن تحلیل کند».

پسیکولوژی مذهبی به‌دأ احساس مسئولیتی را، که مربوط به يك اشتباه قدیمی و هیچکس کوچکترین غایط‌های از آن ندارد، سانشان می‌دهد. این احساس با انتقال خود از نسلی به نسل دیگر هزاران سال در ضمیر آشکار کولکتیو بشری بای مانده است.

فروید در بررسی خود بسال ۱۹۲۱ تحت عنوان پسیکولوژی کولکتیو و آنالیز من، چگونگی نوع تشکیل کولکتیوهای زود گذر را از دستاورد لوپون مواف کتابی بنام پسیکولوژی توده‌ها، و مبحث روابط اجتماعی مستر از ماک دوگال مولف The Group mind گرفته است. فروید شخصاً بررسی «توده‌های مداوم، مصنوعی، و دارای درجه تشکیلات بسیار برجسته» که «وسیله رهبران هدایت می‌شوند»، مخصوصاً دستجات مومنین، اهل کلیسا خصوصاً کلیسای کاتولیک، و ارتش را بسیار جالب توجه می‌داند. فروید با تجمیع کلیه اشکال عشق و علائق تحت عنوان لیبیدو، آنچه خود - با اصطلاحاتی که در نظر اول ممکن است خوانندگان را متعجب سازد - نام «اساس لیبیدوئی ارتش» و کلیسا می‌خواند، مورد بررسی قرار می‌دهد.

در هر دو گروه «يك وهم» یعنی حضور، مرتبی یا غیر مرتبی، يك رهبر (عیسی در کلیسای کاتولیک، و فرمانده در ارتش) که کلیه اعضای کولکتیو را با يك علاقه مساوی دوست دارد، حکم فرما است. عیسی جای پدر را می‌گیرد، امت او نیز خود را مانند برادر می‌نگرند، «این مسلم است که رابطه و بستگی هر فرد با عیسی علت رابطه هر فرد با سایرین است. در ارتش نیز همینطور است، فرمانده بمنزله پدری است که کلیه سربازان را با يك نسبت دوست دارد، و برای همین است که

سربازان بین خود دارای رابطهٔ رفاقت هستند « دسته‌ای که دارای چنین تشکیلاتی بود، با دسته‌های دیگر به مخالفت برمیخیزد. «هر مذهب، در نظر تمام معتقدین خود یک عشق خاص است، و هر یک از آن معتقدین حاضرند نسبت به کسانی که با آن عشق شناسائی ندارند، گونه خشونت و تعصب روادارند» حال اگر بجای دسته مذهبی، یک شکل دیگر کولکتیو، مثلاً حزب سوسیالیست باشد، باز اصول فوق صادق میکنند.

بین اعضای یک گروه تشابه وجود دارد. «پسیکانالیز، در این تشابه اولین تظاهرات علائق تأثیری نسبت به یک شخص دیگر را کشف می‌کند.» ولی «یک اجتماع حاصله از تأثرات، نتیجهٔ ماهیت رابطه و بستگی هر مرد است باریس خود». از بین رفتن رهبر موجب و هم و بیم می‌شود. «روابطی که افراد توده را بهم بستگی می‌دهد، معمولاً در اثر فقدان روابط بین آنها و رهبرشان از میان میرود و توده مانند شیشه از هم می‌پاشد.»

رابطهٔ بین رهبر و دسته در نتیجه بررسی هیپنوز بخوبی واضح میشود. در هیپنوز (خواب مصنوعی) یک شیئی خارجی بایک کس دیگر جای ایده آل‌هن را می‌گیرد. «هیپنوتیزور در نظر هیپنوتیزه^۲ تنها هدف لایق دقت است. رابطه هیپنوتیک عبارت از یک تسلیم کامل عشقی، بدون هیچگونه ارضای میل جنسی است.» هیپنوز معمولی یک «توده دوتائی» بوجود می‌آورد و هنگامیکه یک رهبر بر عدهٔ کم و بیش کثیری از موجودات تلقین می‌کند، یک توده واقعی بوجود می‌آید. «یک توده ابتدائی، اجتماعی از افراد است که همه آنها یک شیئی را جانشین ایده آل‌هن خود ساخته‌اند و در نتیجه بین‌هن‌های آنها تشابهی بوجود آمده است.»

فروید بالجن شدیدی مسخ شدن خود را در نتیجه سزار توده نشان میدهد. «افراد قدری از توده مرعوب می‌شوند که کلیه قوای خود را برای داوری آزادانه از دست می‌دهند. هوشهای پست و متوسط ذکاوت‌های عالی را هم سطح می‌سازند. توده در نظر فرد بصورت یک نیروی غیر محدود و یک خطر عظیم جلوه می‌کند. مبارزه با آن خطرناک، و تنها شرط یک زندگی آرامانه، عبارت از تبعیت نمونه‌هایی می‌شود که انسان در اطراف خود می‌بیند؛ یعنی باید با سایر گرگها روزه بکشد. پدیده عدم استقلال جزء ترکیبات نورمال اجتماع بشری است و چون هر مردی تحت سلطه یک روح کولکتیو حاصل از خصوصیات اجتماعی و تعصبات طبقاتی قرار دارد و علت هر چیز در شکلی موسوم به افکار عمومی است»

۱ - شامل خواب مصنوعی

۲ - هیپنوز خواب مصنوعی

اصالت فکری و نیروی شخصی بهبوده و حتی موجب مزاحمت است.»
 در چنین نوشته‌ها، اگر انسان دقت بیشتری مینماید دارد متوجه میشود
 که فرود از خرد شدن فرد در اثر فشار توده متاثر است، و در اینجا میتوان
 صفت‌های از اتوبیوگرافی او را که در آن شرح می‌دهد چگونه بعنوان یهودی بودن
 «منوعیت يك اکثریت فشرده» را تحمل کرده، و این امر «استقلالی مقابل
 افکار عمومی» در او وجود آورده است؛ بخاطر آورد. اگر این صحیح باشد که او
 از اوائل حیوة فکری خود خواهان «تحول اساسی اجتماع ما» بوده، بدون شك
 باید گفت که این تحول عبارت از توسعه آزادیها و حقوق افراد بوده است.
 در نتیجه ملاحظاتی قبلی، ما توده را «رستاخیزی از يك گله و دسته بدوی»

یعنی گله و دسته‌ای که «مطیع تسلط مطلق يك بیرومند» بوده است می‌بینیم -
 «همانطور که خواص بشر اولیه با الهوه در هر فرد وجود دارد، همانطور هم
 کلیه توده های بشری قادر به تشکیل دوباره دسته‌های اولیه است». هینوتیزور
 مدعی داشتن نیروی مرموزی است؛ و بالا اقل سوژه این نیرو را بوی نسبت میدهد
 و در اثر آن اراده خود را فلج احساس می‌کند. شبیه چنین نیروی (La mana)
 از رهبران و پادشاهان متصاعد است. «رهبر توده همیشه تظاهری است از پدر
 اولیه که آنهمه موجب خوف ما بود؛ توده همیشه میل دارد تحت تسلط يك نیروی
 نامحدود قرار گیرد؛ و بهیران زیادی مطالب اقتدار، یا، با استفاده از اصطلاح
 گوستاولوبون، تشنه اطاعت است. پدر اولیه ایده آل توده است که پس از
 اشغال جای ایده آل من بر فرد مسلط می‌شود.»

باید کاراکتر دسته های اولیه را بررسی نمود و اساس نظم اجتماعی را
 در باستانی ترین ملل یعنی (Totémisme) توتیمسم جستجو کرد (و این موضوع
 فصل آینده است). از اینجا میتوان «در توسعه روانی بشر، لحظه‌ای را که
 پسیکولوژی فردی از پسیکولوژی کولکتیو جدا شده و فرد در مقابل توده
 استقلالی بدست آورده است، مشخص ساخت.

دسته اولیه پدر یوحنا که دارای محبوبیت کم، و بیم‌زبانی موجب
 می‌شده کشته است و این عمل خارق‌العاده به جوانترین پسران او که در ضمن محبوب
 مادر هم بوده، از حسادت پدر نیز در امان مانده نسبت داده شده است این قهرمان
 عمل خود را شاید بدو فقط در خیال انجام داده باشد؛ در حقیقت او «اولین شاعر
 حماسه گو» بوده است و «افسانه قهرمانی را ابداع کرده است. فرد قهرمان
 «اولین ایده آل من» و «طالب جانشینی پدر» می‌شود. «بنابراین فرد توسط
 افسانه خود را از پسیکولوژی کولکتیو آزاد می‌سازد» و این افسانه «افسانه
 قهرمانان» است.

پسیکولوژی مذهبی

پسیکولوژی مذهبی رانیز باید در ردیف پسیکولوژی کولکتیو ذکر کرد. فروید در سال ۱۹۱۳ اثر مهمی بنام توتم و تابو و سوتیتر تفسیر حیوة اجتماعی مثل اولیه وسیله پسیکانالیز را به این موضوع اختصاص داده است. و در ۱۹۲۷ در دیگر آثار خود بنام آینده یک توهم و قسمت آخر کفرانهای جدید در خصوص پسیکانالیز - ۱۹۲۲ - نیز بمسائل مذهبی اشاره کرده است.

بنا بقیده فروید، نفع کتبی از قبیل توتم و تابو «ایجاد رابطه ای بین نژاد شناسان، زبان شناسان و فولکلوربست ها و غیره از طرفی، و پسیکانالیز از طرف دیگر است»

فروید با بررسی گروههای اولیه بشری، تا آنجا که ممکن است ما بشناسیم، یعنی «مردم مشهور به وحشی و نیم وحشی - که حیوة روانی آنها، اگر بتوانیم ثابت کنیم این حیوة روانی يك مرحله قبلی و بایدار توسعه و تحول خودماست» دارای اهمیت خاصی است - سعی میکند اساس مذهبی و حیوة اخلاقی و تشکیلات اجتماعی را روشن کند.

با اینوصف هرگز نباید فراموش کرد که «حتی بدوی ترین و معافله کارترین مردم از بعض لحاظ مردمی قدیمی بوده، در پس خود گذشته ای طویل دارند و در جریان آن، مسائل اولیه آنها توسعه و تغییر شکل بسیاری بخود پذیرفته است اضطراباً باید گفت آنچه که در زمان فعلی وجود دارد، در حقیقت شکل متغیر و درجه دومی از تصویر کاملاً شبیه يك گذشته بعید است».

بدوین ترین گروههای بشر که ما می شناسیم در مرکز استرالیا وجود دارد. فروید در این مورد معتقد است که ارزش واقعی «حیوة روانی و فرهنگ وحشیها تا کنون مورد توجه واقع نشده است» و با توجه به اندیشه های يك فرد اولیه و نوردوزم، می نویسد. «ما باید تعبیری را که جهان خشن و مملو از مادیات نسبت ایده ها و امیال پاک روا می دارد، به دنیای تصورات يك فرد اولیه و نوردوزم که فقط مملو از وقایع داخلی است روانداریم».

مذهبی که این افراد اولیه بکار می بندند تو تمیسم است، فروید توضیح این امر را از بعض نژاد شناسان مثل هاك لنان، روبرستون اسمیت، سر. ج. ژ. فرایزر، سالومون ریناخ و غیره اقتباس می کند.

توتمیسم مذهبی است که گروهی از بشر موسوم به طایفه را به بعضی موجودات مقدس یا گاه به اشیاء مقدس بنام توتم علاقه‌مند می‌سازد.

اصطلاح توتم نه بیک فرد بلکه به تمام راسته‌های مختلفه يك نوع اطلاق می‌شود. و معمولاً مقصود آن عبارت از يك نوع جانور گاه يك نوع نبات و بندرت اشیاء مختلف است. مثلاً تمام اعضای طایفه کانگورو کلیه نمونه‌های نوع کانگورو و تمام کانگوروها را مقدس می‌دانند.

توتم مانند پدر یا پدر بزرگ یا سلف اعضای طایفه و محافظ و ولی نعمت آنها است. در اغلب اجتماعات، مادر، در نتیجه حق زایش، توتم طفل است. بنابراین توتم يك نام و همچنین يك نشانه‌ای است. اعضای طایفه سعی دارند ظاهر خود را شبیه توتم درست کنند.

گاهگاه جشنهایی برگزار می‌شود که در آنها اعضای طایفه حرکات خاص توتم خود را مجسم کرده، خصوصاً در ضمن رقص آنها را تولید می‌کنند. در جوار ایدۀ توتم، در توتمیسم، ایدۀ تابو وجود دارد. این اصطلاح معرف استثنای است و بموجب آن بعض چیزها و بعض حرکات ممنوعند. این اصطلاح را بصورت محبت برای اشیاء یا عملیات ممنوعه بکار می‌زنند. عمل تابو جدا کردن امر مقدس از يك مرتد است. و همچنین مانند کلمه لاتینی Sacrer اصطلاح مزبور حاکی از پاک‌گی و اختصاص و در عین حال پلیدی و ممنوعیت است.

دو تابو بیش از همه اهمیت دارند یکی از آنها کشتن و خوردن و گاه دست زدن یا نگاه کردن حیوان توتیمیک یا کندن و خوردن نبات توتیمیک را ممنوع می‌سازد. با اینوصف، در بعض تشریحات پرشکوه، کلیه اعضای طایفه برای کشتن و صرف دسته جمعی حیوان مقدس اجتماع می‌کنند. این قربانی، عملی مقدس و عالی است و همبستگی موجود مقدس و وفا دارانش را تعقیق می‌نماید و در حقیقت يك تقدیس واقعی است.

تابوی دیگر رابطه با زنان طایفه خودی را ممنوع می‌سازد. مردان رابطه جنسی فقط باید با زنی از طایفه دیگر مربوط شود، و این وظیفه Exogamie است. در اینجا مقصود ممنوعیت رابطه جنسی با محارم و وسعت آن بیشتر از ممنوعیت رابطه جنسی با مادر و خواهر است. زیرا کلیه موجوداتی که دارای يك توتم باشند بصورت هم خون نگریسته شده، در نتیجه باید از روابط جنسی با یکدیگر اجتناب کنند. وحشیها دارای «قوی روابط جنسی با محارم» هستند هرودت يك سلسله عادات، عاداتی که نویسندگان انگلیسی avoidances (آنچه که باید از آن اجتناب کرد) می‌نامند و ناشی از این مایل است از نظر می‌گیرند:

قبایلی وجود دارد که پسر با مادر، و دختر با پدرش نمی‌توانند تنها باشند؛ و مرد جوان موندیکه یکی از خواهرانش درخسبه وجود دارد نمی‌تواند داخل شود؛ و حتی در آن قبیله جماع حیوانات خانگی باهم خونهای خود مجازات شدید دارد و غیره. فریید اضافه میکند «شایع‌ترین ممنوعیتها و قابل توجه‌ترین آنها که بین ملل متمدن نیز دارای اهمیت است مربوط به روابط بین داماد و مادر زن است.» بین بعضی اقوام بدوی، هنگامی که این دو در راه یکدیگر واقع شوند، مادر زن باید پشت خود را بسوی داماد کتف تاوی از او رد شود؛ جای دیگر داماد باید با تمام سرعت ممکن دویده، خود را در جایی پنهان سازد.

فریید که در مواقع خود بدله گو هم هست، در اینجا یک مبحث وسیع مربوط به عادات محافل اجتماعی خودمادر خصوص فوق می‌گشاید: «همه میدانیم که حتی در ملل متمدن، روابط بین داماد و مادر زن یکی از جنبه‌های ناجور تشکیلات خانواده است. بقینا بین ملل سفید پوست اروپا و آمریکا هیچگونه ممنوعیتی در مورد این روابط موجود نیست، ولی اگر ممنوعیتهایی از این قبیل طبعاً وجود داشت، بطوریکه هیچکس برای عادت شخصی خود محتاج به تربیت تصنعی آن نمی‌شد، محققاً اغلب مشاجرات و دردهای امروزی وجود نداشت.

مطابقاً اغلب اروپائیها، عمل اقوام وحشی را، که با ممنوعیتهای خود هر گونه امکان توافق بین این دو مرد خانواده را قبلاً از میان برده‌اند، کاری بسیار عاقلانه ندانی خواهند کرد. چون این تقریباً مسلم است که از نقطه نظر پسیکولوژیک وجود بعضی عوامل موجب کشمکش داماد و مادر زن شده و زندگی مشترک را برای آنها غیر ممکن می‌سازد. استفاده ملل باختر از سوژه روابط داماد و مادر زن برای مسخرگی و تخریب، خود نشانه‌ایست که در روابط دوستی آنها، عناصر مخالف بارزی وجود دارد. به‌میدم من این نوعی رابطه آمیجی و الانس است، یعنی در عین حال از عناصر دو نشانه و عناصر ستیزه جو و مخالف ترکیب شده است.»

فریید علت این احساسات را «از طرف مادر زن، تأسف ناشی از جدایی دختر و قادر بودن به تحمیل نفوذ خود، و از طرف داماد، مخالفت با این اراده بیگانه، حسادت نسبت باشخصی که قبل از آمدن او محبوب زنش بوده‌اند، و میل به مختل نشدن توهمات خود که صفات اغراق آمیزی برای زن جوان او بوجود می‌آورد» می‌داند. «اغلب ارنات مادر زن موجب اغلال این توهمات می‌شود. زیرا، در اثر شباهت بسیار، دخترش را بیاد داماد می‌آورد و در عین حال دارای آن زیبایی، جوانی، و طراوت روحی دختر خود نیست.»

وسيله کوشهای پسیکالاییک می‌توان چند جنبه این تابلورا در نظر

گرفت.

مادر وسیله تشبیه خود با دخترش و با تصاحب يك قسمت بزرگ از احساسات او سعی می کند دوباره جوان شود؛ او می خواهد در عشقی که دخترش نسبت بشوهر خود دارد سهیم باشد و اغلب عاشق داماد خویش میشود. بنابراین کینه، گناه سادیک، که نسبت بداماد، بشان می دهد بمنظور دفع این تمایل مقصرانه است. داماد نیز عشقی که سابقاً در طفولیت نسبت بمادر یا خواهر خود احساس می کرد متوجه يك زن بیگانه می سازد. «مادر زن جای مادر خودش یا مادر خواهرش را اشغال می کند. او حس میکند که تمایل دوباره غوطه ور شدن در ادوار اولین انتخابهای عاشقانه در او تولید و بزرگ می شود؛ ولی تمام نیروهای درونی او یا این تمایل مخالفت می ورزند» چون او اکنون «از زنا با محارم وحشت» دارد این مقاومت و کشمکش موجب «بعض عضبها و کینه ها» می شود. بنابراین مادر زن، که داماد قبل از دوست داشتن دخترش، او را دوست دارد «واقماً در نظر داماد عامل يك وسوسه زنا با محارم» است.

ملاحظه در حالات ملل متمدن مرحبات اصلی احساسات اقوام بدوی را روشن می کند: «هیچ مانعی برای پذیرفتن این مطلب وجود ندارد که فقط همین عامل محرک زنا با محارم، در ملل وحشی، موجب ایجاد منوعیتهایی در خصوص روابط بین مادر زن و داماد شده است» و منظور، «جاوگیری از احتمال زنا با محارم» است.

به تائوهای مشخص کننده روابط سن حسنین، تائوهای روابط بین رها یا وروسا، پادشاهان و کشیشان و همچنین قوانین باطن وعالیتهای متقابل کلیه اعضای يك طایفه را نیز باید اضافه کرد: همه باید خود را مانند برادر و خواهر متگرند، همه از ریختن خون یکدیگر اجتناب می ورزند، همه محبوسند سگدیگر گداز کنند، یکدیگر را حفظ کنند و مشترکاً از خود دفاع کنند. قتل یکی از آنها باید موجب انتقام خونگی کلیه اعضای طایفه بشود. بنابراین «توتیمسم سیستمی است در عین حال منتهی و اجتماعی. در جریان تحولات بعدی توتیمسم، این دو جنبه میل جدایی از هم دارند، و اغلب سیستم اجتماعی پس از سیستم مذهبی باقی می ماند. برعکس، در کشورهایی که سیستم اجتماعی مبنی بر توتیمسم آنها از بین رفته، بقایای توتیمسم مذهبی را می توان یافت».

توتیمسم، در صورتیکه يك سیستم اجتماعی باشد، احساس و طایفه را بوجود می آورد. «تائو، از نقطه نظر بسیکولوژی، چیز دیگری غیر از مبعث امر قاطع کائنات نیست؛ با این فرق که تائو وسیله اخبار و ایجاد ساختن کلیه

محرکات ضمیر آشکار فعالیت میکنند. ممنوعیتهایی که نتیجه عادات اخلاقی است و خود ما از آنها اطاعت می کنیم، از لحاظ جنبه های اساسی نزدیک با تابوهای اولیه است. بنابراین توضیح ماهیت خاص تابو ممکن است شعاعی بر روی اساس تیره امر قاطع خود ما بیفکند.



تئوریهای زیادی برای توضیح معمای توهمیسم و تابوهای آن و قربانیهای که آداب تعدیس بزرگ آنرا تشکیل می دهد بوجد آمده اند. فروید، بدون اینکه هیچ يك از آنها را بپذیرد، همه را مرور کرده است. با اینوصف برای نائیديك عرض عجیب ماقبل تاریخی مربوط به ممنوعیت زنا با همکارم، از چند حالتی که وسیله داروین بیان شده استفاده کرده است و آن اینکه حسادت تمام پستانداران ایده اخلاط و بهم در بختگی عمومی جنسین را در حالت طبیعی باطل می سازد؛ بشر نیز ممکن است، مانند گوریل بدو با زنا زیادى که بهط تابو تعلق داشته و وی با کمال حسادت در مقابل نرسان دیگر از آنها دفاع می کرده، زندگی می گذرانده است؛ در دستجات کوچک بر جوان در اول مطیع نر پیر است، ولی هنگامی که بزرگ شد می تواند بر ضد او طعمیان کند، بعد قوی تر رقبای خود را کشته با برون می کند و رئیس اجتماع می شود. سایر نرهاى جوان که توسط او دفع شده اند، برای خود بجهتجوی زن می پردازند و سپس بعد از نارس آن، از زناشویهای هم خونى سن اعضاى يك فامیل جلو گیری می کنند. با اینطریق حسادت رهبر، در داخل آن دسته موجب مترعیت روابط جنسى می شود. يك نژاد شناس دیگر بنام آتکنسون که نما عمر خود را در کالده نی جدید گذرانده و با اغلب عادات بومیان آشنا است، با تفسیر نظریه داروین، چنین می اندیشد که برادران با محکومت بینك هزوبت اجباری برای تصاحب زن یا زنان و دفع استبداد و کشتن پدر متحد می شوند و سپس شدائد خود را مترجه بکنند بگر ساخته، در يك مبارزه برادر کسى خود را تحلیل می برند سپس بدگر می دهد که چنین حالتی در گله های گاو و اسبان وحشى نیز وجود دارد و همیشه منتهی به قتل پدر میشود. فروید، با استفاده از این ملاحظات و این نظریات، يك تئوری سیستماتيك پیشنهاد کرد که سایر عناصر آن هم وسیله اکتشافات پسکائالیز تهیه شد.

ایده تئوری بسیار بهم و محبوب نراز تابو است، ولی با اینوصف ممکن است با توضیح ذل روشن شود. بحالت طحل نسبت به حیوانات شباهت بسیارى با حالات افراد اولیه دارد، طحل، شروری را که يك فرد مانع شدن دارد و در

اثر آن بین خود و کلیه انواع حیوانات يك مرز کاملاً مشخص قائل است ، در خود احساس می کند... او بدون تردید حیوان را مساوی خود می نگردد. با اینوصف ممکن است بعض اطعمال ناگهان از حیواناتی که تاچندی پیش علاقه زیادی بآنها نشان می دادند از قبیل اسب ، سگ ، گربه ، زنبور طلافی و پروانه بترسند . پسیکانالیز علت این Zoophobie را چنین توضیح می دهد: «سربچه اضطرابی که پدرس در او ایجاد میکند متوجه يك حیوان می سازد، او پدر خود را از قبلی می بیند که در نوازشهای مادرش شرکت دارد ، ولی کیبه ناشی از این رقابت در اثر مهر بانی و تحسین خبی می شود. از این حالت آمیبی و الانسی يك کشمکش داخلی حاصل شده ، طعل با انتقال احساسات خود يك شیئی بجایشین آرا تخفیف می دهد . این شیئی در عین حال ترس و يك علاقه آغشته با محبت در او ایجاد می کند، و حالت آمیبی و الانسی با اینصورت باقی می ماند .

این آمیبی و الانسی و تشبیه خود با حیوان در عمل و فرود اولیه مشترك است . «ما خود را میچاز می دانیم که پدر را بجای حیوان تو تمیک در فورمول تو تمیسم داخل کنیم . « باضافه ، « آنچه که مادر اینسورد منظر خود کشف کرده ایم ، افراد اولیه خودشان آنها را سا می گویند، و هر جا که سیستم تو تمیسم هنوز مورد اجرا است ، تو تم بعنوان يك سلف نشان داده می شود . بنهاعمل ما تعیین يك مفهوم واضح مادی برای این نشانه بوده است که بزاد شناسان در خصوص آن کاری نمیتوانستند و بهمین جهت متروکش گدارده بودند. در حالیکه برعکس پسیکانالیز ما را وادار می سازد این نقطه را مورد دقت قرار دهیم و از لحاظ تو تمیسم درصدد کشف علت آن بر آئیم .

این نظریه در صورت صحیح ، مفهوم تابو را کاملاً بیان می کند: « تابو عبارت از مجموعه توعیت عملی است که ضمیر غفنی ، در اثر يك تمایل بسیار قوی ، سوی آن جذب می شود. « تر و مندترین و سوسه های فکری و حشیان مطابق با امیال بدوی طعلی است که تحت فشار کمپلکس اودیپ ، یعنی کشش پدر و ازدواج با مادر ، واقع شده است . دواعیل اساسی تو تمیسم نیز کشتن حیوان تو تمیک را که نشانه ای از پدر ، و جمع آمدن با زنی از طایفه خودی را که معرف مادر یا خواهر است ممنوع می دارد .

بین تابو و نوروز اسسبونل ، که آنهم معلول کمپلکس اودیپ و بنا بر این می توان آنرا بیماری تابو نیز خواند ، شباهات بسیار و جالب دقتی موجود است . در هر دو حالت ممنوعیت برداینی استوار نیست ، و اصل آن میچپول است و يك فشار درونی ، و يك اضطراب نعمل ناپذیر همیشه اندیشه تحطی از يك

ترتیب قبلی و تعمیلی را پیروی می کند . ممنوعیت اصلی ناشی از يك قرار داد مادی یا اخلاقی در تائو و همچنین در نوروز است؛ و می توان این را اضطراب ناشی از تجاوز و لمس نامید . در هر دو حالت فوق ممکن است ممنوعیت را وسیله تصفیه و بعضی تشریحات از بین برد .

« افراد اولیه نسبت به تائو های خود يك حالت آمیبی و الانس اختیار می کنند . یعنی ضمیر مغزی آنها در صورت بر طرف ساختن این ممنوعیتها آرام و راضی می شود ، معذلك در عین حال خود آنها از عملی کردن این امر وحشت دارند ؛ آنها می ترسند ، برای این که میل عملی کردن آنها دارند و بیم آنها قوی تر از میل آنها است ولی میل هر فردی که عضو جماعتی است مانند نوروزها در ضمیر مغزی قرار دارد . »

ملاحظیات قبلی ، به علاوه واقعیات مؤید عقاید داروین که سابقاً مذکور افتاد ، علت قربانی و تقدیس اصلی تو تمیسم را بیان می کند : بدینصورت که يك عمل ممنوع برای هر يك از افراد ، هنگام شرکت تمام طایفه در اجرای آن ، مشروع و حتی اجباری می شود؛ یعنی همه با جلال و شکوه موجود مقدس رامی کشند و در عرایش اظهار تأسب کرده ، می گیرند . سپس در پیرو عبادت جشن پرسر و صدائی بر گذار می شود . همه از گوشت تو تم می خوردند و ماینظر بق شباهتی که موجب رابطه آنها با حیوان مقدس و سبب ارتباط آنها با یکدیگر است تقویت می کنند .

بنابر این تو تم جانشین بدراست . در اقوام بدوی پدر با شدت و حسادت کلیه ماده ها را برای خود نگاه داشته پسران خود را به سبب رشد آنها بیرون می بکشد . او باینصورت ترتیب ممنوعیت قرابت جنسی را در داخل قوم برقرار می سازد . حال در صورتیکه دسه ها هر يك عنوان حیوانی داشته باشند اصل ممنوعیت قرابت جنسی بین موجودات هم تو تم برقرار می شود پسران نسبت به پدر خود که مخالف ارضای مقتضیات جنسی و میل استقلال آنها است کینه می ورزند ؛ با اینوصف بهمان نسبت که از وی بیم داشته ، بر او حسد دارند تا به سببش میکشند . بالاخره برادران سرود ، دور یکدیگر گرد آمده ، پدر را می کشند و او را می خورند ؛ زیرا آنها آدمخوارند و الملع گوشت او خود را شیء او می سازند و قسمتی از شر و بشر را بدست می آورند . سپس حالت آمیبی و الانس آنها در نتیجه بدامت حاصله از این عمل وسیله يك احساسی تقصیر بسیار شدید تظاهر میکند و مرده دارای بیرونی بسیار عظیم سر از هنگام زنده بودن خود می شود . پسران نسبت بگندسته در خود احساس اطاعتی میکنند . و با ممنوعیت مرك تو تم ، جانشین

۱ - موجود ایست که در دسته حیوان بعضی را مرستش کند .

پدر، و با صرف نظر کردن از جمع آمدن با زنان قوم، عمل خود را انکار و تقبیح می نمایند. احساس تقصیر خود موجب ایجاد این دو تابوی اساسی است. غذای توتیمیک که شاید اولین جشن افراد بشر است، تجسم و یادبودی از آن عمل جنایتکارانه و از یاد رفتنی است. او با خود تظاهرات ندامت را به همراه داشته مؤید صفات عالی پدر است و تشابه بین برادران را تحقق می بخشد؛ و خاطره پیروزی آنها را حفظ می کند. از طرفی ممکن است درامی که خاطره آن وسیله غذای توتیمیک تجدید می شود، فقط در خیال و تصورات اقوام اولیه اتفاق افتاده باشد. در آنها، مانند نوروزها، واقعتاً روانی، لا اقل بقدر واقعیت مادی، دارای اهمیت است و در نتیجه وقایع درونی مهمتر از هر چیز است. «تنها، احساسات مخالف نسبت به پدر و وجود يك میل تصوری دائر به کشتن و بلع او کافی برای تعریك عکس العمل اخلاقی و در نتیجه ایجاد توتیمسم و تابو است.»

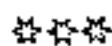
تعولات غذای توتیمیک را تا 'eucharistie' مسیحیت میتوان در تاریخ مذاهب ملاحظه می کرد. آن گناه اساسی، که در اثر مرگ عیسی، بشریت از آن رها میشود - چون بنابر قوانین باستانی موسی، فقط قربانی يك موجود دیگر می تواند چنین جنایتی را جبران کند - جز قتل، آنهم قتل پدر چیز دیگری نیست. سپس پسر شبیه پدر و بجای او خدای می شود، و از این پس برادران یا بلع گوشت و خون پسر شباهت خود را با او و با التبع با یکدیگر تأمین می سازند (البته خوانندگان توجه دارند که فریود اصله خود را از دین مسیح می گیرد و فرزند خدا بودن عیسی و مراسم خوردن نان و شراب و در حقیقت بلع گوشت و خون او مربوط به اصول مسیحیت است م)

بنابر این هنوز توتیمسم در تاریخ بشر بسیار عظیم بوده است. از لحاظ نفوذ مذهبی باید گفت که کلمه مذاهب به دار آن دارای يك احساس تقصیر در قبایل پدرند، و در اثر اطاعت نسبت به گذشته، قصد دارند عمو و محبت او را تحصیل کنند. از لحاظ نفوذ اجتماعی و اخلاقی، برادران سعی دارند با یکدیگر شبیه پدر خود رفتار نکنند؛ و متقابلاً حیوة یکدیگر را تضمین می کنند. «از این پس به ممنوعیت قتل توتیم آنها که دارای يك ماهیت مذهبی است يك ممنوعیت دیگر که دارای کارا کتر اجتماعی است، یعنی ممنوعیت قتل پدر اضافه می شود. سپس زمان بسیاری می گذرد تا این ممنوعیت از حیطة طایفه تجاوز کرد، به اصل ساده و روشن هرگز نیاید قتل نفسی گرد تبدیل شود. طایفه برادری که اساس آن بر روابط

۱ - نان و شرابی که مطابق عقاید کاتولیکها روح، جان، خون، قدس و معاونت مسیح در آن

خونی است جای قوم‌پداری را اشغال می‌کند. و از این پس اجتماع بروی يك تفصیر همگانی و يك جنابت مشترك؛ مذهب بروی احساس تفصیر و ندامت؛ اخلاق بروی مقتضیات اجتماع مزبور از طرفی، و میل به استغفار و آمرزش ناشی از احساس تفصیر از طرف دیگر، استوار می‌گردد.»

هنر و بالا اقل بعض اشکال آن مانند تراژدیهای یونانی نیز شاید ناشی از توهمیسم باشد. در این تراژدیها، چون قهرمان بار تفصیر شومی را بدوش دارد و متهم به سرکشی برضد يك حاکمیت الهی یا بشری است باید رنج برد دسته 'Chœur' یا مهربانی خود از وی حمایت می‌کند. در حقیقت قهرمان 'تجسم پدر اولیه است؛ و حنایتی که بوی منسوب است برضد او، وسیله اعضای کور Chœur که سمبل دسته برادران هستند انجام یافته است. « قهرمان تراژیک علمی رشم اراده خود مرئی کور شده است. در قرون وسطی نیز درامی از این قبیل با عشق مسیح توأم شد.



فرود در همان کتاب توهم و قابو جنبه دیگری از حیوة روانی اقوام اولیه، یعنی آنی میسم را نیز مورد بررسی قرار داده است. بنابر آنی میسم جهان پر از ارواحی شبیه به ارواح بشر است این ارواح یا شیاطین موجب جنبش طبیعت هستند و نه تنها حیوانات و گیاهان بلکه اشیاء نیز وسیله آن بصرکت می‌آیند. آنی میسم معتقد است که ارواح بشر دارای يك استقلال نسبی نسبت به بدن بوده، بطور موقت می‌توانند آنرا ترک کنند.

آنی میسم يك سیستم فکری است و وسیله آن می‌توان جهان را بصورت يك توده وسیع نگریست باید گفت که آنی میسم تنها ناشی از يك کنجکاوی ساده نیست و در اثر يك احتیاج واقعی توارید شده مقصود از آن تسلط بر کائنات و استفاده از آن است. شیوه یا بزبان دیگر تکنیک آنی میسم، افسون است. ولی فرود آنرا با جادوگری معنی خاص کلمه فرق می‌گذارد و آنرا هنر نفوذ در ارواح و موجب تسکین یا ارعاب آنها می‌داند. افسون دارای روشهای خاصی است که وسیله آنها می‌توان طبیعت را مطیع اراده انسان نمود و کلیه روابط آینده های بشر را، در نتیجه آن به واقعیت نزدیک کرد. مثلاً افسون تقلیدی، با پراکنده ساختن مایمی شبیه به باران، طلب باران می‌کند. آنی میسم و افسون چگونه است؟

۱ - آوار دسته جسمی

۲ - باید متوجه بود که فرود معمول شرح يك مذهب قدیمی (آنی میسم) است و این مشروحات را با فکار جردو بیاندازیم کرد.

پسیکانالیز در اینجا نیز اقوام اولیه را با اطفال و نوزدها مقایسه
 مینماید: طفل می‌تواند امیال خود را وسیله توهمات حسی راضی‌کننده فرد اولیه
 این عمل را وسیله «يك نوع توهم محرك^۱» انجام می‌دهد؛ تظاهر میل ناراضی
 در فرد اولیه شبیه به بازی اطفال است: «فرد وحشی معتقد است که عمل افسون^۲
 در نتیجه شباهت با میل او، موجب تحقق واقعه دلخواه می‌شود.»

بیمار بسیار هوشی که وسیله فریود پرستاری و معالجه شده بود، نوزده
 خود را با اصطلاح قدرت مطلقه فکر مشخص کرد. این فرمول در مورد افسون نیز
 کاملاً صادق است. فرد اولیه و نوزده، هر دو يك ارزش اغراق آمیز برای
 اعمال روانی قائلند. سابقاً دیدیم که لیپیدو می‌تواند خود شخص را نیز بعنوان
 معمول مورد علاقه بگیرد و این همان نارسسیسیسم است. بشرحتی هنگامی که لیپیدوی
 او متوجه اشیاء خارج و سایر موجودات شود، باز تا اندازه‌ای نارسسیسیك باقی
 می‌ماند و نارسسیسیسم فکری نیز اساس افسون را تشکیل می‌دهد.

فریود برای سه حالت مختلف که از بعضی نقطه نظرها مفایر با اصل
 اگوست گنت است، قانونی وضع میکنند تا بصورت که «بشریت در جریان درمان
 به ترتیب دارای سه سیستم فکری و سه نوع استنباط مختلف در خصوص کائنات
 بوده است. استنباط آنی میسم (میتولوژیک)، استنباط مدعی و استنباط علمی»
 ولی يك نظر کلی شامل اصول متعدد روانی در همه آنها مشترك است؛ زیرا نوع
 ذکاوت ما یقیناً طوری است که از کلیه موادی که در مقابل استنباط و عکس واقع
 می‌شوند يك حداقل وحدت، توافق و وضوح را مطالبه می‌کند. (بگمان
 مقصود فریود در اینجا نیروی است که بسیاری از متفکرین دیگر آنرا منطق
 وحدت می‌نامند.) مرحله آنی میسم مطابق با نارسسیسیسم است و بشرق قدرت مطلقه
 را به خود نسبت می‌دهد.

مرحله مذهبی، مطابق با مرحله اوپرکتیو اسیون^۳ است و در اینجا لیپیدو
 متوجه والدین می‌شود. بشرق قدرت مطلقه را بخدایان واگذار می‌کند، ولی در
 عین حال نیروی نفوذ را برای خود محفوظ می‌دارد تا خدایان مزبور را بنا بر امیال
 خویش حرکت دهد.

مرحله علمی، مطابق با «حالت بلوغ فردی است که جنبه مشخص آن
 صرف نظر کردن از لذت حسی و محاب معمول خارجی موافق با مناسبات و مقتضیات
 واقعیت است. شر در این مورد به قدرت مطلقه شخصی معتقد نیست، با اینوصف

۱ - Hallucination motrice

۲ - ارمات به آثار خارجی

به ارزش عملی روح خود اعتماد دارد .

بہتر است مرحله مذهبی را از نزدیک مورد مطالعه قرار دهیم ، بعداً خواهیم دید چگونه علم بر نظریات کلی فروید در خصوص کائنات مسلط است . قبل از ترک آنی میسم باید خاطر نشان ساخت که قدرت مطلقه فکر ، امروز فقط در يك زمینه ، یعنی زمینه هنر پدیدار مانده است . سابقاً « هنر برای هنر » مفهومی نداشت . هنر بدو در خدمت افسون بود ؛ صور حرك شده یا منقوش روی دیوار های سرباز خانه های فرانسه بخاطر دور ساختن ارواح خبیثه بود نه برای تولید لذت . هنرمند همچنان يك افسونگر باقی مانده است و بشر در اثر فشار امیال خود بمنظور اقماع آنها به ایجاد آثار هنری دست می زند ؛ « و این بازی ، در نتیجه اوهام هنری ، همان نتیجه موثر ناشی از يك امر واقعی را ایجاد می کند » . در نتیجه اصل « افسون هنری » همیشه صادق است .



فروید نه تنها در بعض قسمتهای توتم و تابو ، بلکه در اثر دیگری که در ۱۹۲۷ تحت عنوان آئینده يك توهم منتشر شد و همچنین در آخرین قسمت کفر انسهای جدید در خصوص پسیکانالیز (۱۹۳۲) نیز مذهب را مورد بررسی قرار می دهد .

هر مذهبی عبارت از يك مجموعه عجیب دستورات نسلی ها و احکام است . بدو ، مانند آنی میسم قبل از خود و مانند عمل بعدی علم ، يك نظریه کلی در خصوص کائنات پیشنهاد کرده بدینوسیله حس که چکاوی را اقماع میکند و سپس « در میان بلیدیهای زندگی ، یاری خداوند و سعادت اخروی را به بشر وعده می دهد » و بالاخره « پس از تقویت احکام خویش ، با استفاده از تمام اقتدار خود ، افکار و عملیات خالق را منظم می کند » . این دو امر اخیر را بطه بسیاری دارند ، یعنی « یاری و خوشبختی تحقیقاً برای اطاعت از قوانین اخلاقی است ؛ فقط کسیکه از آنها تبعیت کند حق سعادت ابدی دارد ، و فرد سرکش دچار کیفر خواهد شد » . هود عظیم مذهب بیشتر ناسی از این است که دل را قوی کرده ، موجب تسلی است .

اساس مذهب چیست ، بعیده پسیکانالیز « استنباط مذهبی ما از کائنات ، مشروط به وضع طهوات ما است » . طفل خود را مهابل جهان عظیمی احساس میکند . مادر ، « بر ضد کلیه خطرهای مبهی که طفل را در جهان خارج تهدید می نماید ، اولین حامی اوست ؛ و می توان گفت نخستین باوروی در مقابل اضطراب است .

بزودی پدر این نقش را اشغال میکنند و در تمام مدت طفولیت این نقش به عهده پدر باقی می ماند. با این وصف احساسات نسبت به پدر آمبی و الاس است و پدر همانقدر که مورد تحسین است، موجب بیم نیز هست.

بیم طهولیت در بلوغ بزه امتداد دارد و فرد بالغ تکلیف خطراتی که زندگی وی را تهدید میکند آشنا می شود؛ او نیز مانند صفی، در قبال جهان، ضعیف و به پشتیبانی و حمایتی، نظیر آنچه در سنین اولیه کنار پدر از آن برخوردار می شد، نیازمند است.

بنابر این پس از جشن چهارم این پدر در خاطر خود، که در طهولیت اقتدار بی نهایتی برایش تصور می کرد، وی را بصورت يك و انعمیت و يك الوهیت، یعنی «يك نوع فوق شر تعقی یافته» می نگرد.

الوهیت حمایت کننده، نوأ در توتمیسم بصورت يك سلف حیوانی قبول شده است. ولی هنگامیکه خدایان ظاهر می شوند، حیوانات توتیک، حیوانات مقدس آمیخته، بنظر ابراز ودا کاری، برای آنها قربانی میشوند. خدای مذاهب بعد از توتمیسم، همیشه بصورت «پدری نارتمه بسیار رفیع» است. در اینجا نیز، مانند توتمیسم، پسیکالایز بهمانند گرمی دهد که به سخن معتقدین به خدا، هنگامی که از خدا بصورت پدری سخن می گویند. نظیر توتمیستهای هنگامی که از توتم بصورت سلف خود یاد میکنند. اعتقاد کنیم.

در اطراف همین ایده خدا - پدر است که معتقدین به خدا اصول Cosmogonie خود را ترتیب می دهند. فردمتود به خدا «ایجاد عالم را شبیه تولد خود تصور میکنند». این، پدر مقدس است که از او حفاظت کرده همچنین طرز تشبیه امور مجاز و موع را بوی می آموزد و تعدیل عرائر را بوی تعلیم کرده، باو فرمان اطاعت از ضمیر اخلاقی می دهد.

اگر استدلالاتی قبلی در خصوص موضوعت قبل نفس مورد قبول افتد، می توان این قانون اخلاقی را نیز ناشی از خدا دانست؛ بزبان دیگر مذهب حقیقت را منتها بايك شکل مسخ شده، سامی گویند.

در هر صورت خدا، مانند پدر در خانواده، تشبیه کرده یا پادشاه می دهد. واطمینان به دوستی او، به بشر نیروی می بخشد تا بر حسب هر خطری مبارزه کند. بالآخره دعا، که وسیله آن می توان در اراده آسمانی تأثیر داشت، يك قسمت از قدرت مطلقه الهی را برای بشر تامین کند.

بنابر این مذهب در نتیجه احتیاج به قابل تحمل ساختن اضطراب بشر تولید شده است. و در این صورت باید آرا مانند يك «توهم» نامی کرد «يك توهم الراجحاً

يك اشتباه نیست . جنبه خاص توهم ، ناشی بودن آن از امیال بشری است . ما يك اعتقاد را ، هنگامی که محرك اساسی آن تحقق يك میل باشد ، توهم می نامیم . هیچ مذهبی با دلایل همراه نیست . «مذهب توهمی است که قدرت خود را در نتیجه استقبال از امیال غریزی ما کسب می کند» . و از این نقطه نظر می توان آنرا با «يك بیماری دماغی که موجب ضلالت حواس است در عین حال يك حالت اختلال مغزی (غیر متعرض) و مسعودی» است ، مقایسه کرد . از يك نقطه نظر دیگر مذهب را می توان با نوروز ابسیوتل قیاس نمود ، بین حرکات مصدع و دائمی نوروتیک ها و تکالیفی که فرد معتقد به خدا وسیله آن ابراز ایمان و خلوص می کند شباهت خاصی وجود دارد . و در هر دو صورت فوق ، تشریفات اجرایی وجود ، و منظور يك رشته حرکات کاملاً جدا از تمام جنبه های حیات و عملیاتی است که با يك دقت و سواس آمیز انجام میگیرد ، و غفلت از کوچکترین اصول آن موجب بیم است . حرکات مصدع دائمی در نظر اول بی معنی بنظر می رسند ، ولی پسبکانبالیز نشان می دهد که منظور از آن نظام احکام و احساساتی است که برای فرد اهمیت عظیمی دارد . ملاحظاتی اخیر شباهت آنها را با تکالیف مذهبی بیشتر نشان می دهد . بنابراین نوروز ابسیوتل يك نوع «مذهب خاص از شکل خارج شده است ؛ و در نتیجه مذهب را می توان بصورت «نوروز ابسیوتل همگانی» توصیف کرد .

مداً خواهیم دید چگونه اصول پسیکولوژی مذهبی موجب شد تا رویداد در کشمکش ، که از نقطه نظر جهان خارج و مکر بشر ، مذهب را در مقابل علم قرار داده ، جایگاه خود را مشخص سازد .

موارد استعمال

نتایج پزشکی

پسیکانالیز قبل از اینکه صورت يك بررسی وسیع پسیکولوژیك ضمیر متغی را کسب کند، وسیله ای برای مداوای بعضی بیماریهای روانی بود. امروز هم این جنبه را از دست نداده است و مداوای نوروها از موارد استعمال اساسی آنست.

قبل از بررسی جزئیات تکنیکی این تراپوتیک^۱ لازم است ایده های اصلی آنرا، خصوصاً بنا بر مقدمه ای^۲ بر پسیکانالیز تعیین کنیم. در درجه اول «مداوای پسیکانالیتیک فقط عبارت از گفتگو بین بیمار و طبیب است». این موضوع وسیله ای بدست رقبای پسیکانالیز می دهد تا از قاطعیت روشی که محدود به «گفتگوهای ساده» است اظهارشک و تردید کنند. فریاد در این مورد جواب می دهد: «کلمات بدون جزئی از افسون بوده، حتی در زمان فعلی نیز بیشتر قدرت سابق خود را محفوظ دارند. يك بشر وسیله کلمات می تواند هم نوع خود را خوشبخت یا مأیوس سازد. کلمات بسیار مؤثر و برای بشر يك وسیله عمومی نفوذ متقابل است. بنا بر این نباید ارزش استعمال کلمات را در پسیکو تراپی قلیل گرفت».

گفتگوی بین پزشک و مریض چنین است که «بیمار سخن می گوید، وقایع زندگی گذشته و تأثرات فعلی خود را نقل می کند، اظهارشکارت نموده، تمایلات و هیجانات خویش را آشکار می سازد. سپس طبیب سعی در هدایت افکار بیمار کرده، خاطراتش را بر میآورد و دقتش را بسوی بعضی جهات راهنمایی میکند و توضیحاتی با او می دهد و عکس العملها و تعامل با عدم تعامی را که بدین طریق در بیمار ایجاد شده مورد ملاحظه قرار می دهد».

مهمترین ماضای طبیب از بیمار اجرای يك عمل اتو - اوبسرواسیون^۲ است. «ما از بیمار دعوت می کنیم، بدون يك خیال و نظر مخفی، خود را در يك حالت اتو - اوبسرواسیون قرار دهد و از گایه استنباطات درونی که بدین وسیله

۱ - Thérapautique - علاج.

۲ - Auto-observation - ملاحظه و تدبیر در خویش.

کسب می کند از قبیل احساسات، افکار و خاطرات، بدون تغییر در ترتیب زمانی آن ما را مطلع سازد. مخصوصاً بوی توصیف می کنیم بهیچ محرکی که انتخاب یا طرد بعضی استنباطات را - خواه از لحاظ نامطبوع بودن، یا ربط به مسائل شخصی داشتن، یا بوی و عدم اهمیت آن - ممکن است بوی تلقین کند، تسلیم نشود. ما بوی می گوئیم فقط در سطح ضمیر آشکار قرار گیرد و از انتقادات ممکن در آن محیط از هر نوع که هست بیم نداشته باشد. ما با او اطمینان می دهیم که موفقیت و خصوصاً مدت مدارا منوط به درجه دقت و صحت او در اجرای این ترتیب اساسی است. این است و معمولاً درست همان افکاری که بیشتر شک و مخالفت درونی تولید میکند، دارای موادی است که ما وسیله آن بهتر بکشف ضمیر مخفی موفق می شویم.

نخستین گوشه های پسیکا نالیست، وجه تحریک مقاومت بیمار می شود. مریض «تمام وسائل سعی دارد از اجرای دستورات طیب شاه خالی کند. گاه مدعی است که هیچ ایده، خاطره یا احساسی درک نمی کند و گاه ادعا دارد که تعداد این خاطرات و احساسات قدری زیاد است که اخذ و تشخیص آنها برایش میسر نیست. و در هر حال بینهایت اشکالی می تراشد. اصولاً بیماری که در حفظ یک قسمت روانی بنظور دور نگاه داشتن آن از نفوذ معالجات سعی میکند بسیار نادر است ...»

پس از آنکه بالاخره انسان با نیروی پشتکار و انرژی موفق شد اطاعتی در بیمار نسبت به ترتیب تکنیکی و اساسی متد ایجاد کند، مقاومتی که از یک سو منکوب شده، فوراً به زمینه دیگری منتقل می شود در حقیقت یک مقاومت فکری تولید می گردد و با کمک استدلال، مبارزه کرده، مشکلات و عدم احتمالاتی را که یک فکر نورمال، و غیر مطلع، در تئوریهای آنالیسیک تصور میکند میپذیرد. این مقاومتها در نظر آنالیست غیر مستظرفه نیست. ما از بظاهر حتی آنها مطلعیم و می دانیم دفع این مقارنه ها عمل اساسی آنالیز و فقط قسمتی از کار ما است که اگر بنحو شایسته ای موفق با اجرای آن شویم، حادثی مریض کرده ایم.»

یک واقعه دیگر که پس از پیشرفت گامی امر مدارا ممکن است ایجاد شود و می توان آنرا بصورت آخرین شکل مقاومت بگریست انتقال نامیده میشود. در این مورد مریض، مخصوصاً مریضه «نوحه خاصی به شخص پزشک ابرار میدارد. هر چه متعلق به پزشک است مهمترین کارهای او حلوه می کند و در نتیجه دقت ویرا از بیمارش سلب می سازد. بیمار خود را هوق العاده پیربان نشان میدهد و مدعی دارد هر موقع که می تواند بشکرات خود را اظهار کند. بالاخره مریض فسیب به ضمیمه «محببت عمیق رشدیدی» ابراز می دارد «که اصولاً با وضع پزشک

و روابط بین آن دو در حریان معالجات فاقد تناسب است. و این ممکن است در صورتیکه مریض يك دختر جوان بازن بدبختی از لحاظ خانواده گوی باشد به يك عشق واقعی منتهی شود. بعضی بیماران «ادعا می کنند» که بنا به اعتقاد خودشان، جز عشق وسیله دیگری برای بهبودشان نبوده است، و از بدو معالجات مطلقش بوده اند که رابطه با پزشك معالج، بالاخره، آنچه را زندگی مدتها از آمان دریغ میداشت برایشان فراهم خواهد ساخت. و این «يك انتقال احساسات بر شخص پزشك است». این امر در بیماران مرد نیز اتفاق می افتد؛ منتهی احساسات آنها به هولت اشکال تصعید شده بخود می گیرد.

انتقال را می توان بصورت «نوروزی که تازه تشکیل شده و پس از تغییر شکل، جانشین اولی گردیده است»، تلقی کرد. «کلیه علائم مرضی بیمار مفهوم اولیه خود را از دست می دهد و يك معنی جدید و مربوط به انتقال کسب میکند، یا اینکه فقط سمپتوم‌های باقی میماند که جنب تغییر شکلی را تحمل کرده باشد. فائق آمدن بر این نوروز تصعیدی، یعنی از بین بردن بیماری. این دو نتیجه، در پیرو یکدیگر بدست می آید و پس از وصول به آن عمل تراپوتیک ما خانه پذیرفته است: مردی، که در روابط خود با پزشك، نورمال شده و از هر ذمایدات و افسزده گریخته است، در زندگی عادی خود پس از بودن پزشك نیز همانگونه خواهد بود. لیکن پس از جدائی از شخص پزشك، دیگر متوجه مفولهای قبلی خود نخواهد شد.

معالجات پسیکانالیتیک باشکستن مقاومت بیمار امتدادات و تحولات ضمیر مخفی را که موجب تعداد زیادی نوروزهای مختلف است، به ضمیر آشکار می آورد. «ما با انتقال ضمیر مخفی به ضمیر آشکار و پس زدگی هارا از بین برده، شرائط موجب تشکیل سمپتومها را معلوم میسازیم و کسبکش واند مرص را به يك مبارزه عادی که بالاخره بطریقی تصعیه خواهد شد، تبدیل می کنیم». سمپتومها، پس از اینکه شرائط آنها در ضمیر مخفی با ضمیر آشکار منتقل شد از بین می روند.

عملی اصلی تراپوتیک ما عبارت از تبدیل ضمیر مخفی به ضمیر آشکار است. و فقط در صورتیکه قادر باین تبدیل باشد مؤثر واقع می شود. بنابراین، مع پسیکانالیتیک جانشین ساختن ضمیر آشکار بجای ضمیر مخفی و تعبیر ضمیر مخفی وسیله ضمیر آشکار است...

يك بیمار روانی پس از شایافتن بشر دیگری می شود، یعنی همانطور که در کیهیات موافق و بدون معالجه می باشد. «حیوة نفسانی بیمار» توسعه

بسیاری یافته ، در مقابل امکان هر نوع بیماری جدید محفوظ می ماند. پزشك ، مخصوصاً با استفاده از تلقین های تربیتی ، کمک به بیمار را ادامه می دهد . بنابراین درست گفته اند که معالجه پسیکانالیتیک يك نوع تربیت بعدی^۱ است پس ، اینکه تراپوتیک فروید را می توان بصورت «رندگی با خدا کتر استفاده از لذت جنسی» خلاصه کرد ، اشتباه محض است . اگر در نوروز « کشمکش لجنو جانهای بین تمایل لیبیدوئی و واپس زدگی جنسی ، بین جنبه شهوانی و جنبه اخلاقی او وجود دارد ، تحلیل آن این نیست که یکی از رقبا را برد دیگری مانع سازیم . با اینوصف پسیکانالیز ، هنگامی که فرد « پس از مبارزه با خود ، توانست حقیقت نائل شود » ، اجازه می دهد که « اخلاقش کمی متفاوت با اخلاق معمول در جامعه باشد . چون باید توجه داشت که دفاع از کلیه جنبه های « اخلاق جنسی و فرار دادی » اجتماع فعلی و ترتیبان احقانه این اخلاق کهنه و قدیمی ممکن نیست . مامی توانیم صریحاً با اجتماع بگوئیم که آنچه بنام اخلاق موسوم است بقیمت فدا کاریهائی بیشتر از ارزش خود تمام میشود ، و این شیوه ها از صداقت و عقل حالی است . ما از اظهار انتقادات خود نزد بیماران عهلت نمیکنیم ، ما آنها را عادت می دهیم بدون تمصب به مسائل جنسی مانند سایر مسائل فکر کنند . و هنگامیکه ، پس از اتمام معالجات ، مستقل شده ، شخصاً بمیل خویش بیرون حیوه جنسی بی بند و بار و معرومیت و ریاضت مطلق يك راه حل وسط را انتخاب می کنند ، وجدان ما آسوده است .»

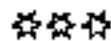
بین پسیکانالیز ، آطور که فوقاً مشروح افتاد ، و Psychiâtrie^۲ (پسی شیاتری) بهمنی معمولی کلمه از لحاظ اصول تفاوتی نیست ، چنانکه بین نسج شناسی^۳ ، مبحث مربوط به سلولها ، و آناتومی ، مبحث مربوط به اندامهای ساخته شده از تجمع این سلولها ، احتلامی اساسی نمیتوان یافت . ولی پسی شیاتری کلاسیک تا کتون فقط به ضمیر آشکار پرداخته است . « شاید مدت زیادی طول نکشد و همه متوجه شوند که پسی شیاتری واقعاً عملی ، شامل يك معرفت کافی در خصوص تحولات عمیق و نابهود (مربوط به ضمیر مخفی) حیوه نفسانی است .» از طرفی تراپوتیک آنالیتیک ، کاملاً با تراپوتیک هیپنوتیک فرق دارد تراپوتیک اخیر « برای جلوگیری سمپتومها ، از تلقین استفاده کرده ، باینطریق واپس زدگیها را قویت می کند ، و کلیه جریانات و تحولات موجب تشکیل سمپتومها را بحال خود باقی میگذارد در نتیجه بیمار را غیر فعال و بدون تغییر نگاهداشته

۱ - Post-éducation

۲ - مبحث امرای دفاعی

۳ - Histologie

وی را در قبال علل جدید اختلالات مرضی بی دفاع میدارد .
 برعکس بطوریکه قبلاً دیدیم تراپوتیک پسیکانالیتیک بنوعی علت اصلی
 مرض راجعه و سپس تلقین را برای جلوگیری از ظهور دوباره آن بکار میبرد .
 از همین جهت است که می توان آنرا بصورت یک تربیت بعدی نگریست .



در معالجات پسیکانالیتیک ایده های اصلی و مشروح فوق چگونه رعایت
 میشود ؟ پسیکانالیتیک برای مداوا از چه نکاتیکی استفاده میکند ؟
 در اینخصوص می توان در نوشته های مختصر استاد و همچنین در آثار
 بعضی شاگردانش خاصه ر . دوسوسور و ر . لافورک راهنماییهای متعددی
 یافت .

فروید در یکی از بررسیهای خود سال ۱۹۲۹ متذکر میشود که در آن
 هنگام چهار پنجم پسیکانالیتیکهای حرفه ای طبیب بوده اند ؛ ولی او برای کسانی
 که بررسیهایی در زمینه پسیکانالیز انجام داده اند و طبیب هم نبوده اند حق
 استفاده قائل است . و در میان دسته اخیر دکترهای فلسفه ، مدرسی و چند تن زن
 وجود دارند . البته در مورد اخیر تجارب بسیار در زندگی لازم است .

در این تاریخ (۱۹۲۹) پسیکانالیز را در دو انستیتو ، یکی در برلین و
 دیگری در وین ، تعلیم میدادند . برای پسیکانالیت شدن تقریباً دو سال تحصیل
 لازم است .

بجاست ، طبیب امراض دماغی که از پسیکانالیز استفاده میکنند خودش
 قبلاً پسیکانالیزه شود . و این بهترین وسیله ای است که مخصوصاً نقش مهم سکوت
 پزشک را در اثنای معالجه بوی می فهماند .

از نقطه نظر طبیب هدف پسیکانالیز معالجه هستریکها ، مضطربین ، کسانی که
 دائماً در فشار افکار سیاه واقفند ، پسیکوپاتیهای ؟ که عادتاً دچار اقباضات و
 رعشه هستند ، فوبیها یا جنون های خاص است . پسیکانالیتیکهای محتاط مدعی
 معالجه دیوانگان زودرس و غیر بایمان هیستری بدن نیستند .

برای موفقیت پسیکانالیز باید آنرا در افراد جوان ، که هنوز کپلکس
 آنها ریشه گیر نشده ، یعنی افرادی که سن آنها از پنجاه نگذشته است بکار برد .
 منتضی است بیمار آن خود طالب شمایافتن باشد ؛ و تا اندازه ای تربیت و تعلیم دیده
 بوده ؛ و در نتیجه استعداد شخصی اتو-آنالیز ؟ بتوانند بطیب کمک کنند . بسیار

۱ - Klein schriften

۲ - Psychopathe بیمار روانی

۳ - تحلیل نفس خود

لازم است که پسکانالیست و پسکانالیزه بخوبی بزبانی که آنالیز وسیله آن جریان می‌یابد آشنا باشند، چون دقائق زبان خود نقش مهمی در این مورد بهمه دارد.

معالجات پسکانالیز همیشه طولانی است و پزشك را مجبور می‌سازد مدت چند هفته یا چندماه روزانه يك ساعت از وقت خود را مصرف يك بیمار سازد، در نتیجه این معالجات بسیار گران تمام می‌شود و بهلاوه مشتری باید از خود پشتکار و نظم نشان دهد.

در این اطاق انتظار و اطاق کار پسکانالیست، باید مضاعف و جوف آن انباشته بوده و از خود مریص برای بستن آن دعوت شود.

در جلسات مربوطه، بیمار بر روی صندلی طولی «en decapitus dorsal» به پشت دراز می‌گردد. طبیب در پشت سرش قرار می‌گیرد و از او تقاضا می‌کند تا هر چه بخاطرش می‌رسد، حتی اگر در نظرش بی‌معنی، نامطبوع یا خالی از نژاکت جلوه کرده کرد، و آسان و ریسمانهم بود زبان آورد. چون حالت مشهور بگفتگوی آزادانه را نیروهای خصوصی شخصیت نابخود ما اداره می‌کنند، در نتیجه تقاضای دکتر، بیمار باصحاء مغفله عکس‌العمل نشان می‌دهد؛ گناه، سرگذشت خود را به ترتیب تاریخی آن نقل می‌کند، یا از مشغله‌ای که موجب تشویق احمال او است سخن می‌گوید؛ و اغلب نیز سکوت پیشه می‌سازد. می‌توان گفت تقریباً همیشه پس از اراز چند واقعه سکوت برقرار می‌شود.

پزشك نیز خاموش می‌ماند. این سکوت لچو حانه، که بهسبوت ممکن است تاده دقیقه هم برقرار باشد، بیمار را عصبانی می‌کند. و در نتیجه او اظهار می‌دارد که این شیوه پسند وی نیست، و دیگر چیزی بخاطرش نمی‌آید. ولی در عین حال نسبت چیزی می‌اندیشد و مبل اراز آنرا ندارد، از اینجهه در خصوص شیئی که مقابل حشماش واقع شده، یا باران و یا باد و خوب هوا باجملات مقطوع و مکمل‌های متوانی سخن می‌گوید؛ زیرا اینده‌ای که قصد پنهان کردنش دارد درون او را می‌خورد. در این مواقع گناه به طبیب که خون سرد باقی مانده امانت می‌کند، و بی‌در این سکوت شکست خورده، باعتراف متوسل می‌شود. این اعتراف ممکن است تا چند دقیقه یا چند جلسه طول بکشد.

طبیب بخاموسی خود ادامه می‌دهد و مریض گناه بعضی جزئیات سخنان اولیه خود را اصلاح می‌کند و مقصودی که از بیان آنها داشته، تعریفات می‌کند. عمل آورده و قلمتباتی را که از اهمیتش کاسته است کاملاً روشن می‌نماید. سپس مهمی می‌کند رتبه‌های خود را شرح دهد تا سامع خون سرد خود را متأثر سازد، و بالتبع صداقت رای را صورت يك احتیاج کسب می‌کند. بالاخره بیمار از سکوت

این ناشناس، که وی اسرار خصوصی خود را برایش فاش کرده است و در عوض هیچ محبتی از او نمی بیند خشمگین می شود، و ممکن است به قطع معالجات اظهار علاقه کند. ولی در این لحظه پسیکولوژیک که گاه پس از چند جلسه اتفاق می افتد پزشک برای اولین بار دخالت کرده، به بیمار توضیح می دهد که سرکشی وی طبیعی است و عادتاً در هر مریضی بروز می کند، و دیگر این که اعترافات او وضعش را روشن کرده است و می توان به نتیجه رسید.

بیمار که از این توجه و محبت د کتر خوشحال شده است، تقصیده او را در خصوص وضع خود می پرسد. آنالیست نیز برای احتراز از بحثهای بیهوده دینا گفتو استیک^۱ جواب می دهد که هنوز مرحله نتیجه گیری نرسیده است؛ و البته قبلاً باید کلیه تمایلات بیمار را مورد بررسی دقیقی قرار دهد.

اگر برای کسب اعترافات ناگهانی و غیر ارادی موقیتی بدست نیاید، پزشک می تواند از بیمار تقاضا کند که مرگنشت و زندگی خود را برایش نقل کند و در این مورد مجبور است بیشتر از قبل دخالت کند؛ مثلاً می تواند بمریض متذکر شود که در فلان مورد نام مخاطبین خود را ذکر کرده یا برعکس. و بعضی منقولات او را تکرار کند، و وی را در تعقیب کلمه همکاری که در ضمن این گفتگو از خاطرش می گذرد تشجیع نماید. در نتیجه این اسلوب غیر مستقیم، اطلاعاتی را که بطور غیر ارادی بدست نیامده بود کسب میکنند.

پس از این که پسیکانالیست بقدر کافی و مشع مواد لازم را تهیه کرد و در پس اشغالات ضعیف آشکار بیمار، تمایلاتی را که بر او مجهولند کشف نمود، بدون اینکه استنتاجات مهم خود را بوی ظاهر سازد می تواند بکنوع تابلوی پسیکولوژیک یا بزبان دیگر بکنوع « طرح ساده کارا کترو لوژیک » را بوی بنماید، و بعضی از تمایلات ناخود وی را برایش آشکار کند. این عمل آشکار ساختن باید در اولین مرحله یکی از جلسات صورت گیرد؛ زیرا قبل از هر چیز مقصود از آن تحریک عکس العمل بیمار است.

بیمار گاه باشدت و حرارت بعضی تذکرات اصلاحی می دهد و در نتیجه بعضی قضایایی که تا آن موقع مجهول مانده روشن می سازد؛ گاه نیز اظهارات پزشک را قبول کرده و مواد جدیدی برای تقویت نظریه پیشنهادی او می آورد.

بعداً، ممکن است آنالیست یک جنبه استنتاج بخود بگیرد. اگر شکل پسیکولوژیک در نظر بیمار درست جلوه کرد، علل حوادث زندگی خود را که تا آن هنگام بر او مجهول بود می فهمد؛ و در نتیجه ماده جدیدی تهیه کرده خود

در تحلیل آن سعی می نماید، و احساس آسایش می کند.

این ممکن است بهترین لحظه شروع تحلیل رؤیاها باشد، چون این عمل اگر زودتر از موقع آغاز شود ممکن است جزئیات بسیار خصوصی زنده گی بیمار را کشف کرده، طریقت او را از بین ببرد و بدینجهت خطرناک شود. ولی احساس آسایش فوق العاده که موجب می شود که «ریض دو گفتن و ابراز هیچ چیز» تردیدی روا ندارد.

پزشک از بیمار تقاضا می کند که رؤیای خود را برایش شرح دهد. پس از خاتمه، از او میخواهد که جمله اول اظهارات خود را دوباره در نظر بگیرد و کلیه تصورات و افکاری را که می تواند به این تصور رؤیائی منسوب داد بآن اضافه کند. و در خصوص جملات بعدی نیز به همین نحو رفتار می کند. یعنی سعی او برای کشف اینست که آیا بیمار هر دو بار خواب خود را بیک وجه بیان میکند یا برعکس. پاره اوقات «ریض» در دهه دوم، بعضی جزئیات را فراموش میکند؛ و گاه نیز چند تصویر رؤیا را که بدو فراموش کرده بود بخاطر می آورد این تجسمات که سعی به فرار دارند معمولاً بسیار مهم هستند و در ایجاد کمپلکسهای واپس زده بسیار مؤثرند.

پزشک پس از خاتمه کاوش خود، یعنی اطلاع بر تصورات و افکار هرعی بیمار می تواند از او سؤال کند که این رؤیا در نظرش مفهومی دارد یا نه. این سؤال خود ممکن است موجب تصورات و افکار دیگری شود. گاه ممکن است بیک رؤیای تازه سبب وضوح بیک رؤیای قبلی گردد. رویهم رفته تنها بررسی بیک رؤیا شاید چند جاسه طول بکشد.

یکی از خصوصیات آنالیز فروید اینست که بیمار را وادار می کند تا خاطرات خود را با تمام قدرت آن دوباره زنده کند. معمولاً احساسی که خاطره در آن شناور است قبل از خود خاطره ظاهر میشود و «ریض» در اثر فشار آن خاموش می ماند؛ پس ممکن است مضطرب و هراسان گردد. گاه برمی خیزد و حرکات عجیبی از خود نشان می دهد؛ و بالاخره در بحرانی از اضطراب و پریشانی و غمخیزد و با کمال واپس زده اش نه وادار می شود.

این تحلیل تا آنجا آمیز بیمار را راحت کرده، و وی نسبت به پزشک که در آن شناور است نشاطی مشاهده است. منوعیت زنده گی احساس می کند. و این در آن صورت آسان تر خواهد باشد. البته احتمال ممکن نیست در همه اوقات تا آنجا که در آنجا که بیمار از «ریض» خود را تسلیم می کند. ولی سابقاً

دیدیم که اگر محبت بصورت يك احساس عشقی منحرف شود پزشك باید قبل از
معالجه نهایی بیمار را از آن خلاص کند .

پس از اینکه بیمار تأثرات و زخمهای شدیداً طفولیت ، یعنی موجبات
انحراف جریان نورمال رشد خویش را کشف کرد و دیگر هیچگونه سمپتومهای
مرضی از خود ظاهر ساخت معالجه را می توان کامل و مختوم دانست .

پسیکانالیستها ، اختلافاتی را که حتی در جزئیات بین روش آنها (تکنیکی
که فوقاً مشروح افتاد) و تکنیک معالجات روانشناسی کلاسیک وجود دارد ، بفتح
خود ، تشریح کرده توضیح دهند . دو معالجات اخیر ، پزشك در مقابل مریض ایستاده
چشمان خود را بچشمان او میدوزد و سعی دارد با سخنان خود وی را وادار به اعتراف
کند ؛ یا سئوالاتی بمنظور تحریک افکار درویش بمیان می آورد . مریض هم
سعی می کند فکر پزشك را حسسازند در نتیجه سئوالات و پاسخها در زمینه
هدیر آشکار جریان می یابد ، و این طریقه پیچیده و بدی برای کشف ضمیر مخفی
است . زیرا دقت فکری تأثرات را ، که بروز آن در ای اهمیت بیماری است ، خنثی
می سازد . در حالیکه اگر طبیب با خاموشی کامل در پس ؛ مانر جای گیرد و بادقت
مونولوگ منقطع بیمار را ، که سکوت و بظواهرات ، تأثر آمیز موجب قطع آنست
تعقیب کند شانس وصول به حقیقت بیشتر است .

در حقیقت اگر پسیکانالیز ، خصوصاً از نقطه نظر تشویک ، بصورت يك
وسیله کاوش مخفی بخود گرفته است ، مورد استعمال اصلی و همیشگی آن معالجه
نوروزها است .

نتایج پداگوژیک^۱

خارج از نقطه نظر طبی، عملی ترین نتایج پسیکانالیز و بهترین آنها در نظر فروید، قسمتهای مربوط به پداگوژی است. وی دو قسمت ششم کثرت‌انسی‌های جدید در خصوص پسیکانالیز بالحن صریحی می‌نویسد: «این امر از اینجهت که دورنمای باشکوهی برای آتی، مجسم می‌سازد، از کلیه سوژه‌هایی که وسیله پسیکانالیز بررسی شده در نظر ما مهمتر است: مقصود من استعمال پسیکانالیز در پداگوژی و تربیت نسل آینده است.»

فروید از این که در این زمینه فعالیت نموده، اظهار تأسف می‌کند؛ ولی خوشحال است از اینکه دخترش آنا فروید هم خود را در این خصوص مصروف ساخته، بدینوسیله نفس او را جبران خواهد نمود. با اینوصف در کثرت‌انسی‌های جدید... خود بعضی ایده‌های شخصی را در مورد فوق بیان کرده است.

وی بدو آنقدر می‌دهد که پسیکانالیز پس از تدقیق نوروژه‌ها، بطور خاصی متوجه طعولیت شده است. «هر موقع که در انشای معالجه يك نوروژه بالغ موفق بديك علل سمبئومهای او می‌شديم، بدون استثنا به راحل اوليه طعولیت اومی‌رسیدیم. شناسائی اتیولوژی؟ بدي، برای فهم مرض و معالجه آن کافی نبود مادر اثر اجبار به شناسائی خصوصیات روانی کودک کی به اصول ریاضی پی بردیم که بجز انالیز، هیچ طریق دیگری آنها را بما نیاموخت.»

ماقبلاً تزه‌های فروید را در خصوص میل جنسی طعولیت، انحراف طعل و کمپلکس اودیپ شرح داده‌ایم. «هر کس می‌داند که طعل فاقد اخلاق است: هیچگونه ممنوعیت داخلی، مخالف تحریکات متماثل بلذت، در او وجود ندارد. نقشی که بعداً وسیله فوق‌من‌ایضا می‌شود بدواً به‌مهده يك نیروی خارجی، و حا کیمیت والدین است. «فوذ الدین وسیله ابراز محبت، و نه‌دیده به تنبیه تأمین میشود، تنبیهات در نظراطعمال مساوی با فقدان عشق و فی‌الفسد موجب بیم و این ترس واقعی مقدمه بیم آتی از وجدان است.»

سپس ضمیر اخلاقی مربوط به آنچه فروید نام فوق‌من می‌خواند ظاهر می‌شود و موجب آن درونی‌شنی تأثیرات خانوادگی است که بر طفل تعمیل شده است. پس از درونی شدن مابح خارجی، فوق‌من جای تقبیه والدین را می‌گیرد.

۱ - تعام Pédagogie

۲ - سبب‌شناسی

و همانطور که سابقاً والدین طفل را مراقبت، راهنمایی و تهدید میکردند این فوق من نیز مراقبت، راهنمایی و تهدید می کند.

بنظر فریاد تئوری فوق من ممکن است دارای نتایج بسیار مفید و گویا باشد. « ما را بمنظور اینکه مریبان خوبی باشیم، بهتر آماده» کند. فوق من « ناشی از يك امر قاطع پسیکولوژی؛ یعنی بستگی طفل به والدین و کپلکس اودیپ است. این دو عامل بسیار بهم مربوط هستند. و نماینده کلیه موانع اخلاقی و همچنین میل به تکامل و خلاصه هر آنچه ما امروز از اجناب پسیکولوژی، بعنوان عالیترین اصول زندگی می شناسیم، فوق من است. ما با توجه بمنبع تولید کننده فوق من بسبب اولت اساس آنرا خواهیم شناخت. از طرفی هم می دانیم که فوق من ناشی از اعمال نفوذ والدین، مریبان و غیره .. است. اشخاص اخیر معمولاً برای تربیت کودک از دستورات فوق من خود اطاعت کرده، مبارزه بین فوق من و من آنها هر چه باشد، بهمان نسبت به اطفال سختگیری میکنند. آنها مشکلات کودک خود را فراموش نموده، از اینکه اکنون می توانند خویش را با والدین خود، یعنی کسانی که سابقاً محدودیتهای خشن بر آنان تحمیل می کردند، تشبیه نمایند، لذت میبرند. پس، فوق من طفل ناشی از هوش والدین نیست بلکه تصویری از نقش فوق من والدین و بنابراین از همان محتویات، و نماینده سن و کلیه داوریهای ارزشمندی است، که بدینصورت در جریان تسلها دوام دارد.

در اینصورت طفل باید «در يك مدت کم، تمدنی را که در عرض هزاران سال تهیه شده در خود تعلیل کند او باید فن تسلط بر غرائز، و توافق خود را با محیط اجتماعی، فرا گرفته، یا به یاد گرفتهش آغاز کند. بنابراین «طعولیت مرحله است که عبور از آن مشکل است. طفل بخودی خود موفق بتعمیل خویش با آنصورت نیست. و لازم است که تربیت سهم عمدهای در آن دارا شود. بنابراین جای تعجب نیست که این امر اغلب بمقصود نهایی خود نرسد».

مریبی باید از دو نفع متباین احتراز کند: یکی ضعف، و دیگری زیاده روی در اعمال زور. «هدف اصلی تربیت اینست که طرز تسلط بر غرائز به طریقی آموخته شود؛ در حقیقت غیر ممکن است بوی آزادی کامل داد، و وی را باطاعت بی مانع از هر گونه تعریبکی مجاز ساخت، البته چنین امری برای روانشناسان اطفال يك آزمایش برائست، ولی زندگی والدین را غیر ممکن ساخته، ضرری که فوراً یا بعداً به اطفال می رسد بسیار خواهد بود. بنابراین وظیفه تربیت متنوع ساختن، جلوگیری و دفع است و همیشه نیز در این زمینه فعالیت کرده است. ولی آنالیز بمانشان میدهند که درست همین گونه سر کوبی غرائز علت توروژهاست بنابراین تربیت باید راه خود را بین چاه بی قیدی و چاله ممنوعیت اختیار کند. و

اگر این مسئله قابل تحلیل نیست مقتضی است که اوپتیوموم (optimum) این تربیت یعنی طریقی که مفیدتر و کمتر خطرناک است جستجو کرد و بزبان دیگر آنچه که باید ممنوع شود مشخص کرد و سپس راجع به موقع و وسیله تحمل این ممنوعیت تصمیم گرفت. باضافه نباید فراموش کرد که سوژه های مختلف دارای استعدادات جسمی و روحی مختلف هستند و روش مربی نسبت به تمام اطفال نباید یکی باشد. تحقیق در این مورد نشان می دهد که نا امروز تربیت وظیفه خود را به بهترین وضعی انجام داده، برای اطفال تولید مزاحمت بسیار کرده است. شناسایی خصوصیات جسمی و روانی طفل، و توانایی به حدس زدن جریانات روحیه غیر کامل او وسیله بعضی شانه ها، و ابراز يك عشق شایسته و بی اغراق بوی با حفظ آمریت لازم، عمل مشکلی است که برعهده مربی قرار دارد.

هن طفل، که ضعیف و ناقص است مورد تصادمات متعدد و تأثرات شدید واقع میشود. «و فقط در اثر واپس زدگی می تواند در قبال حمله تأثرات از خود دفاع کند. بنابراین از همان طفولیت استعداد اختلالات بعدی و بیماریهای آتی به وجود می آید.

در اغلب اطفال، و بطور یقین در کلیه بیماران آتیله از همان طفولیت و قبل از بلوغ بعضی اختلالات نوروتیک ملاحظه می شود که والدین و پزشکان نباید آنرا با سهل انگاری تلفی کنند. در این مورد بهتر است اطفال تحت درمان پسیکانالیتیک قرار گیرند. و مخصوصاً این عمل باید بوسیله پسیکانالیستهای زن صورت گیرد. علاوه بر این منظور باید در تکنیک پسیکانالیز تهدیل کافی رهایت شود. مثلاً روش گمنگوی آزاد در اینجا فاقد نتیجه است، و انتقال نمی تواند نقش مهمی داشته باشد. ولی در هر صورت «موفقیت کامل و مداوم است». بجا است کلیه اطفال، حتی آنها که دارای مرمهای مرضی نیستند، از نقطه نظر احتیاط تحت چنین درمانی قرار گیرند. همین عمل پروفیلاکتیک برای کلیه مریضان آتیله نیز لازمست. از طرفی، والدینی که خود تحت این درمان واقع شوند «از نقائص تربیت شخص خود آگاه خواهند شد. و از آن بیمه تفاهم بیشتری در قبال اطفال خود نشان داده، آنها را، از رنجهایی که شخصاً تحمل کرده اند، معاف خواهند داشت».

بالاخره این مسئله مورد نظر واقع می شود که آیا «تربیت پسیکانالیتیک» الزاماً مضار است یا نه ایالات عمومی کلیه سیستمهای تربیتی قبلی است و به توافق طفل با آن مرتب اجتماعی عمیق بدون در نظر گرفتن ارزش و آتیله احتمالی آن اعتراض می کند؛ و آیا نباید «به نفس تشکیلات اجتماعی فعلی معتقد بود»؟ آیا نباید با

«قراردادهای اجتماعی سابق» مخالفت ورزید؟ فریاد خود معتقد است که نقش پسیکانالیز نباید این باشد و «سرکشی اطفال از هر نقطه نظر قابل تأسف است. منظور اصلی از تربیت پسیکانالیزیک حفظ عبارت از اینست که اطفال را تا حد مقدور سالم و قادر به فعالیت سازد.» با اینوصف استاد اضافه میکند: «عوامل انقلابی موجود در پسیکانالیز بقدری است که میتوان اطمینان داشت طعل تربیت شده وسیله پسیکانالیز، بهدها جنبه عکس العمل و فشار بخود اختیار نخواهد کرد.»

علاقه فریاد به مسائل پداگوژیک، میزان اهمیتی را که وی برای کلیه مسائل مربوط به طفل قائل است، نشان می دهد.

او در این مورد، در علم خوابها می نویسد: «آیاتنها وسیله رسیدن به بقاء ابدی، بچه داشتن نیست؟»

يك تصوير عمومى

فروید در قسمت دوم از حيوۀ خود ، پس از ۱۹۱۴ راضى شد ، تمايلى كه در وجود او « مدتها منكبوب بود ، يعنى ميل به اندیشه و تفكر » را اقناع كند .
بنابراين با تر كيب ديدهاى مختلف ، تحليلات قبلى خود را بروى كائنات ، بشرو نوع بشر توسعه داد .

کائنات

فرورد، در ۱۹۳۲، در هفتمین و آخرین قسمت کتاب **گشرا نسهای جدید در خصوص پسیکانالیز، مفهوم کائنات** راجعت عنوان «Weltanschauung» مورد بحث قرار داد. بعضی از آینده های این فصل، با نثری که در سال ۱۹۲۷ در کتاب **آینده يك توهم** توسط وی مورد دقت و بررسی وسیعی واقع شد، ربط بسیار دارد.

مفهومى از جهان عارت از يك بنای فکری است که قادر است کلیه مسائل حیوة ما را بنا بر يك اصل واحد تحلیل کند. این مفهوم پاسخی برای تمام مسائل ممکن است و توسط آن می توان کلیه جنبه های مورد نظر را در يك مکان مشخص معین ساخت. همه مردم سعی دارند چنین تظاهری از جهان برای خود ترتیب دهند و این خود امری طبیعی و از آینده الهای آنها است. در نتیجه اعتقاد شدیدی که در این مورد دارند خود را در زندگی آسوده تر احساس کرده، می دانند سویی چه چیز متما یلند و به چه طریق می توانند احساسات و علائق خود را با نافع بیشتری راهنمایی کنند. «پسیکانالیز، پسیکولوژی ضمیر معطی، پسیکولوژی اعماق، شعبه ای از پسیکولوژی و بنا بر این خود يك علم است. تنها مفهوم کائنات که مورد موافقت او است، مفهومی ناشی از علوم فعلی است. بآیند فوراً قبول کنیم که اکنون علم بسیار ضعیف تر از آن است تا راه حل کلیه مسائل را با بیاموزد. بنا بر این پسیکانالیز خود را با آنچه تاکنون شایسته شده محدود می کند. «الته، او اصل وحدت را در مورد تعریف جهان می پذیرد، منتهی بصورت برنامه ای که اجرای آن به مردم محول شده است. و مدعی است که شایسته جهانی فقط از طریق يك فعالیت فکری، جستجوهای دقیق و کارشهایی که شدیداً بحث کنترل واقع شده باشد میسر می شود.» علم ناشی از تجلی، تعهد و الهام نیست (ظاهراً فرورد کلمه اخیر را به معنای **برگسوزن** استعمال نکرده است). علم ساخته شده عقل است؛ و از طرفی «دادگاه فوق عقل نیز وجود ندارد. و هیچ چیز قادر نیست برای مدتی طولانی با عقل و تجربه مقاومت ورزد.»

«تفکر علمی» در اصل، با تفکر معمولی و عادی که ما، اعم از معتقد یا غیر معتقد (بغداد و مندعب) در کیفیات مختلف زندگی خود بکار می بریم هر قی ندارد. تنها امتیاز آن چند کارا کتر خاص است، مثل، بررسی اشیاء بدون هیچ مادی و آبی، و کوشش برای حذف دقیقانه کلیه نظریات شخصی و هر گونه نورد با نرات.

تفکر علمی و اقامت مستدرکات حسی را که باین طریق استنتاج می کنند، تحت کنترل قرار داده، مستدرکات جدیدی را که از طرق عادی تهیه آنها مشکل است برای خود تحصیل کرده در آزمایشات عمداً مختلف شرایط تجارب تازه خود را بررسی می نماید. و بالاخره کلیه کوششهای آن در جهت توافق با واقعیت یعنی آنچه که خارج و مستقل از ما است، و بموجب تجربه، تحقق یابا کامی تمایلات ما را تعیین می کند. واقع است.

ما این توافق با جهان واقعی خارج را حقیقت می نامیم. و این مقصود و هدف مورد نظر هر فعل علمی و حسی اعمالیست که فاقد ارزش عملی است. بدون شك «بازجوییهای ما معمای جهان را، آهسته آهسته کشف خواهد کرد. با اینوصف فعالیتهای علمی تنها راهی است که می تواند ما را به شناسایی واقعیت خارجی رهبری نماید»

مخالفین، اعتراض می کنند که برقی علم بسیار بطئی و استنتاجات آن موثقی است. و حقیقت امروزی، فردا جای خود را به حقیقت دیگر خواهد سپرد، که آنهم زود گذر است. «سلبر این حقیقت بزبان دیگر تازه ترین اشتباهات است.»

البته علم «هنوز بسیار جوان» و در میان فعالیتهای مختلف شریکی از آنها ایست که خیلی دیر توسعه یافته»، و بدیهی است که ترقی آن آهسته و بزرگت انجام می گیرد. ولی «این فکر که علم قدمهای لرزان خود را کور کورانه از تجربه ای به تجربه دیگر می برد، یا اینکه بتعویض اشتباهی با اشتباه دیگر عادت کرده است خطای بزرگی است معمولاً علم شبیه هنرمندی است که طرح مجسمه خود را با گل رس تنظیم کرده و لاینقطع کار دک او به مالیت مسنول است، یعنی آنگدر حذف و اضافه می کند تا اینکه شباهت منظور را ناشی می که دیده یا تصور نموده، بدست می آورد».

«استعانه افکار علمی، تحول و ترقی است، نه تخریب و از بین رفتگی. قانونی که قبلاً دارای يك ارزش عمومی بوده است، بصورت يك امر خصوصی تغییر کرده، در عین حال ارزش قانونی مقبول تری کسب می کند؛ یا اینکه زمینه آن وسیله قانون دیگری که بعداً کشف می شود، معنود شده با نتیجه يك قرابت کلی با حقیقت، جای خود را بدیگری، که توافق آن با واقعیت دقیق تر است و خود نیز شوبه خود باید منتظر تکامل دیگری باشد، می سپارد.» مادر قدیمی ترین و تحول پذیرفته ترین علوم «يك هسته معرفت مطمئن و تعریباً لایتغیر مشاهده می کنیم». فروید با امتداد دفاع خود از علم، که آتیة يك توهم را نیز از آن نتیجه می گیرد، دلائلی را که ما برای اعتماد به ارزش روحیه خود در مورد

شناسایی کائنات در دست داریم می‌شمارد: « اول ، اورگانیزاسیون یا دستگاه نفسانی مافقط در نتیجه سعی بمنظور فهم جهان خارج توسعه یافته ، سپس مجبور شده است اساس و چوب بست خود را تا در جایی با آن توافق دهد . دوم ، دستگاه نفسانی ما خود يك قسمت از شای کائناتی است که ماسمی در فهم آن می‌کنیم و در واقع نیز برای بازجوئی ما آماده است . سوم اگر ما علم را مجبور کنیم جهان را ، بموجب تریبی که شخصاً ، بنا بر کارا کثر خاص اورگانیزاسیون خود خواهان آنیم ، بمانشان دهد ، عمل آنرا کاملاً محدود کرده ایم .

چهارم ، نتایج نهائی علم ، بسبب طریق کسب آنها ، فقط محدود به شرایط اورگانیزاسیون ما نبوده ، بلکه آنچه بر اورگانیزاسیون ما تأثیر داشته نیز بر آنها مؤثر بوده است . و بالاخره ، رعایت معنای ماهیت کائنات بصورت مستقل از ماشین استوارک نفسانی ما ، يك عزلت فکری خالی و عاری از مع عملی است . خیر ، علم امروزی ما توهم نیست . توهم اینست که ما تصور کنیم چیزی که علم بمانی دهد می‌توانیم از جای دیگر تهیه کنیم .

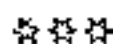
این فکر که جستجوهای اسلوبی علم بنهائی ممکن است مفهوم رضایت بخشی از جهان برای ما تهیه کند در قرون قبل تقریباً مورد قبول عموم بود . « و این برای معاصرین ما ماند که ضرورانه اعتراض نموده ، ادعا کنند که چنین مفهومی کوتاه فکرا نه و نا امیدانه است و نه با مقتضیات روح سروکار دارد و نه با احتیاجات روانی بشر متوافق است . » برای تمام بیشتر در این مورد باید سایر فعالیت‌های نفسانی بشر از قبیل هنر ، فلسفه ، مذهب را هم ردیف علم ساخت . بشر می‌تواند ، بین استتاجات مختلف آنها با آزادی یکی را انتخاب کند . « این فکری بسیار جالب ، بی تعصب ، وسیع و عاری از عقاید بی‌اساس و کوتاه فکرا نه است . »

فریود می‌گوید در این مورد وجود « يك تظاهر ضد علمی از جهان » ممکن نیست؛ و « حقیقت نمی‌تواند بی تعصب باشد ، زیرا « نمی‌تواند سازش یا محدودیتی پذیرد . »

از سه نیرویی که در صدد اشغال زمینه علم هستند ، هنر از همه بی‌تعرض تر است . زیرا « او ادعای جزو هم بودن ندارد و بجز بعض اشخاص که بنا به معروف مملوک آن شده اند ، هنرمند هرگز قصد حمله به واقعیت نمی‌کند . » فلسفه نیز گاه خویش را بصورت علم معرفی کرده ؛ و بعض اوقات نیز متدهای خود را از علم بقرض می‌گیرد . ولی « با چسیستن به اوهام و ادعای تنظیم يك تابلوی قابل قبولی نفس از جهان - یعنی ادعایی که ترقیات تازه معرفت بشر ، بر اساس بودن آنرا ثابت می‌نماید - خود را از علم دور می‌سازد . از نقطه نظر

روش، نیز فلسفه با انحراف در ارزش واقعی متعلق و ناپذیرش واقعت سایر مناسع معرفت از قبیل، مثلا: الهام، حویشتی به بیراهه میافکند اغلب انسان مجبور میشود این سخن هائری هاینه شاعر آلمانی را مورد تأیید قرار دهد، که درباره فیلسوف می‌گفت: او، باشب کلاه‌ورژنده‌های لباس‌خانه‌اش، سوراخهای بنای کائنات را همی‌گیرد. در صورت «فلسفه هیچ‌خودنی برتوده ندارد و حتی از میان کسانی که گروه کوچک روشن‌مکران را تشکیل می‌دهند، تعداد بسیار معدودی را بخود هلاقت می‌سازد».

در میان نیروهایی که مخالف علم اند «تنها مذهب خطرناک است». زیرا «مذهب بر، ی‌عطیمی است که قویترین احساسات بشر را در اختیار دارد» فروید پس از ملاحظه اختلاف بین استدراک مذهبی و استدراک علمی، خود را مجبور به انتخاب یکی از آنها دید؛ و باصراحت مؤثری اعلام داشت: «هر چند پسیکامالیز عادت به چابداری و مبارزه ندارد، با اینوصف مادران مشاخره در انتخاب چسبه خود تردید نمی‌ورزیم». و سپس از مفهوم علمی کائنات، دفاع کرده، با شدت مذهب را مورد انتقاد قرار می‌دهد.



فروید نشان می‌دهد که چگونه مفهوم مذهبی جهان در اثر حمله افکار علمی، که «مذهب قادر مقاومت با آن نیست» «سرمگون» شده است؛ بدین طریق که بدو معجزات ایجاد تعجب و عدم اعتقاد کردن و سپس گم‌های مربوط به خلقت جهان از بین رفت. و سپس معلوم شد که نوشته‌های مقدس ملو از اضافات و اضداد است. «اصاف» بررسی فیاسی میستیمهای مختلف مذهبی و تأثیر ناشی از اینصاف علمی و تعصب متقابل آنها نیز نقشی در اینمورد ایفاء کردند. در قرون سائمه، مهدین مذاهب زیدگی کوتاهی داشتند، و از اینچپته موقع مناسب برایشان فراهم بود که فوراً روند «و در خصوص حیوة آتیه - بعد از این جهان - تحقیقات شخصی بعمل آرند» !!

سپس علم، خود را بخاطر انداخت و مهمترین عناصر استدراک مذهبی، ایده حیات و تبرک موعود به بشر در عرض اطاعت از قوای اخلاقی را مورد بررسی قرار داد. در نتیجه وجود يك عدالت تاب و يك مهرجهایی، یعنی دو امر غیرقابل سازش با یکدیگر مورد سوء ظن واقع شد؛ قبول این مسئله مشکل است که در کائنات نیروی ملو از رحمت برای همه وجود داشته، قصد داشته باشد تمام مسائل مربوط با افراد را حسن حتام بعهد. در حالیکه زمین لرزه، طوفان رودخانه‌ها و حریق، بین مردم بافصلیت و پرهزگار، و اشرار و بی‌دینان فرق نمی‌پند. جاییکه طبیعت بی‌روح نیز دخالتی نداشته و سر نوشت بشر بسته به

روابط او با همه نوعان است، هرگز ترتیبی وجود ندارد که بموجب آن به فضیلت پادشاه داده شود و نتیجه شرارت تنبیه باشد.

در این هنگام پسیکانالیز دخالت کرده بدون اینکه قصد اصلاح مذهب او داشته باشد، فعالیت خود را به تنظیم شانس‌نیمهای ما در این مورد محدود می‌سازد و بنا بر استنتاج آن مذهب توهمی است، ناشی از امیال طفولیت که در سنین بلوغ باقی می‌ماند و بنا بر این یک نوع نوروز چهارم است.

تسلط روحی مذهب نقش ماده مخدری را ایفا می‌کند، با این وصف پس از هزاران سال حکومت بر اجتماعات بشر، به خوشبخت ساختن مردم قادر نیامده است و اکثریت مؤمنین بآن در هیچ تاریخی، در گذشته روی خوشبختی ندیده‌اند. امروز تعداد ناراضیان از آن، سیران وحشت آوری بالغ شده است.

در ازمنه‌ای هم که مذهب حکومت مطلق داشته، مردم آنقدرها اهل اخلاق و پرهیزگاری نبوده‌اند. بلکه «همیشه سعی داشته‌اند دستورات و قوانین مذهبی را بصورتی تغییر دهند که دارای مفهوم خارجی، و اصلی باشد. در نتیجه مقصود اصلی این دستورات را تعریف کرده‌اند. کشیشان هم که عمل آنها دقت و نظارت در اجرای اصول مذهبی بود، تقریباً با آنها همدست بودند. مهربانی خدا الی‌رأماً با پستی عدالت وی را خشنی کند، در نتیجه گناه را مرتکب شده، سپس به هدیه، یا استغفار متوسل می‌شدند و در این موقع باز هم بارتکاب گناه دیگری آزاد بودند. حتی عرفان روس معتقد بود که استفاده از کلیه مواهب لطف خدایی، مستلزم ارتکاب گناه است؛ و بنا بر این گناه، برای خداوند اندر مطبوعی است.»

اطاعت از قوانین اخلاقی و اجتماعی را با اعتقاد بخدا ارتباط دادن، امر خطرناکی است. بهتر است مردم را متوجه کرد که این ترتیبات (اطاعت از قوانین اجتماعی) برای اجتماع بشر لازم و ضروری است؛ و بعضی تخریب، بجا است آنها را از لحاظ منافع همگانی ترمیم کرد.

بالاخره باید معترف بود که «جبر نیرومند مذهبی فکر» سده در قبال فعالیت آزادانه ذکاوت است. «درست به تناقض هم‌انگیزیکه بین فکر پر تشعشع یک طفل سالم و ضعیف مغزی یک بالغ متوسط وجود دارد بیندیشید» آباتریت مذهبی از بسیاری جهات علت اصلی این اثر مردگی نیست؛ چه طور می‌توان انتظار داشت اشخاصی که تحت نفوذ مسووعیتهای فکری واقع هستند، باین ابدال وسیع

که در پسکولوژی طراوت فکری نامیده می‌شود، تأمل آیند؟

می‌توان امید داشت که بالاخره روزی این طراوت فکری تحقق یابد. «پی‌گمان زمان طراوت فکری بسیار بعید است» ولی به یقین فاصله‌ای که ما را

از آن جدا می‌کنند، می‌نهایت نیست. این یکی از نقاط معدودی است که از نقطه نظر آینده بشر می‌توان بآن خوشبین بود، معذک باید توجه داشت که این امر کم‌اهمیتی نیست. « سپس، فروید خطاب به معتمدین خدا اضافه می‌کند: «چون طراوت فکری نیز منظورش برادری خلق و تخفیف آلام است و قصد وصول به همان هدفها، که خدای شما به شما وعده کرده است، دارد بنابراین حق داریم بگوئیم که مشاخره ما موقتی است و هرگز غیر قابل حل نمی‌تواند باشد. ما همه یک امید داریم، ولی شما بسیاری حوصله، بر توقع و - چرا پنهان کنیم - مغرور تر از من و امثال من هستید. شما می‌خواهید سعادت فوراً پس از مرگ آغاز شود و میل ندارید از ادعاهای فردی صرف نظر کنید. « ما می‌دانیم که بهیچوجه انتظار «هیچگونه چیران» نباید داشته باشیم و امیال و خواسته‌های ما «کم‌کم» در یک آتیه غیر قابل پیش بینی و برای فرزندان نسل‌های دیگر «تحقق خواهد یافت».

فروید همچنان خطاب به متدینین ادامه می‌دهد: «دین در نتیجه یک رشد معنوم و بی‌رحمانه، بفراموشی سپرده خواهد شد، و مادر لعظاظ فدلی درست در همان مرحله تحول قرار داریم». - «جهان شما درهم خواهد ریخت و براینان جز ناامیدی نسبت به تمدن و آینده بشر، چیز دیگری باقی نخواهد ماند.»

ما، برعکس، «چون آماده صرف نظر کردن قسمتی از خواسته‌های کودکان خود هستیم، اگر بعضی امیدهای مان نیز وهم و خیال در آید، می‌توانیم آنرا تحمل کنیم. و بخاطر این امر یکباره از حیوة، جهان و مایهها ناامید می‌شویم.»
 یقیناً بشر، با صرف نظر کردن از اوهام مذهبی، و بقول هانری هایینه و آگنار کردن آسمان «به ورشتگان و پرندهگان»، در وضع مشکلی قرار خواهد گرفت؛ او مجبور خواهد شد که به بیچارگی و حقارت خود در کائنات اقرار کند؛ او دیگر مرکز خلقت و هدف مواظبت‌های محبت آمیز یک پروردگار مهربان نخواهد بود؛ او خود را شبیه طعلی خواهد دید که منزل پدری و آسایش و گرم گرمی آنرا ترک گفته باشد. ولی بالاخره باید از مرحله کودکی گذشت، بشر همیشه می‌تواند یک کودک بماند و عاقبت باید در این جهان معالفاً و بر اشکال به مبارزه پردازد و بالاخره تربیت بمنظور وصول به واقعیت را تحصیل کند».

در اینجا باید صفات بشر را در قبال کائنات، هنگامی که از قید اوهام مذهبی آزاد شده باشد، توصیف کرد. چنین بشری «فقط به نیروی شخصی خود» متکی خواهد بود و راه «استفاده از آن را چنانکه شاید، فرا خواهد گرفت».

و باین منظور از هلم که ترقی آن موجب فزونی نیروی انسانی است، کمک خواهد گرفت و سعی خواهد کرد «زمین کوچک خود را پرورش دهد، بدون شک بشر با سلب امید از ماوراء طبیعت، و در اثر تمرکز کلیه انرژیهای آزادشده خود بر حیات دنیوی، موفق خواهد شد زندگی را بر همه قابل تحمل کند، و دیگر در آن هنگام تمدن هیچکس را با فشار خود خرد نخواهد کرد» مرگ و سایر احتیاجات طبیعی نیز عادی خواهد شد و «بشر طریق تحمل و تسلیم در قبال آنها را خواهد آموخت».

با این صورت تسلیم در قبال امر ناگزیر در مفهوم فرویدی کائنات نیز - مانند سایر دگرشهای بزرگ حکما و دوستان حکمت، یعنی فلاسفه - ظاهر میگردد.

بشر

در سال ۱۹۱۸ - ۱۹۱۶ فروید در فصل جالبی از مقدمه ای بر پسیکانالیز
اكتشافات پمدی را که موجب فروتنی بیشتر بشر در قبال کائنات خواهد شد و
پسیکانالیز نیز در آن سهمی خواهد داشت چنین بیان می کند. «در جریان قرون
متمادی، علم دو لطمه بزرگ به غرور احقانه بشر وارد ساخت. بار اول به
او نشان داد که زمین به تنهایی مرکز کائنات نیست، بلکه ذره بی مقدار دستگامی
است که حدس عظمت آن نیز برای ما مشکل است. این اولین استدلال با اینکه
علوم قدیمه مصری هم چیزی شبیه باین گفته بودند، برای ما، بانام کوپرنیک
همراه است.

کاوشهای بیولوژیک نیز، هنگامی که ادعای امتیاز بشر را در جهان
خلقت باطل ساخت و او را از اخلاف حیوان معرفی کرده، عدم اهدام طبیعت
حیوانی او را اثبات نمود لطمه دوم را به بشر وارد ساخت. این تحول آخر در
ایام علمی، در پیرویه مالیتهای چارلز داروین و والاس و حاشینان آنها اتفاق
افتاد. و مواجهه با مقاومت بسیار شدید معاصرین شد. لطمه سوم را نیز کارش
های پسیکولوژیک کمونی بر خود پرستی جنون آمیز بشروارد خواهد ساخت
چون به هن نشان خواهد داد که وی صاحب اختیار خواهش نیست و از جریانات
خارج از ضمیر آشکار یعنی، حیوة روانی خود اطلاعاتی بسیار مادر و جزئی دارد»
بنابر این سه تعقیبات Cosmologique^۱ و Biologique^۲ یک تاثیر
Psychologique نیز اضافه می شود. «پسیکانالیزستها اولین و تنها کسانی
که موجب این تواضع و تعمق در نفس شده اند نیستند. ولی بقیه وظیفه یک دفاع
پر حرارت از نقطه نظر مزبور و پشتیبانی آن با مواد تجربی قابل فهم عامه
بهمیده آنها است. و برای همین یک شورش همگانی بر ضد علم مابرخاسته و در
این پیکار کلیه ترقیبات فراکت اصولی زیر پای مانده است و چنان محالمتی آغاز
شده که سراسر عوابع یک منطق بی طرف را نیز متزلزل کرده است».

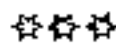
در جریان متاجرات ناشی از پسیکانالیز مهمترین نکوهش نسبت باین
علم جدید، عدم اعتنای وی به عالیترین خواص بشر، بود فروید در اثری نام
هن و نفس که در ۱۹۲۳ اسشار داد و ایده هایش را نسبت به بشر در آن روشن

۱ - مربوط به تکون عالم

۲ - مربوط به رست شناسی

کرد، نگویش فوق را جواب گفت .

بنابعد فروید نگویش به بهانه عدم اعتنا به عالیترین جنبه‌های حیوة بشر، يك بی‌انصافی مضاعف است : یکی از نقطه نظر تاریخ، زیرا پس‌کامالیته، بانجریه واپس زدگی همیشه نقش مهمی برای تمایلات اخلاقی استیک ملحوظ داشته است. و دیگری از لحاظ اسلوب، چون « کاوشهای پس‌کامالیته به پیچوجه شباهتی بایک سیستم فلسفی نداشت و دارای يك دکترین کامل و نهائی نبود. بلکه مجبور بود، بمنظور يك تشریح انالیتیک پدیده‌های عادی یا غیر عادی، تدریجاً درصدد فهم پیچیدگیهای روانی برآید. در اینصورت ما در انمای بررسی عناصر واپس زده حیوة روانی به پیچوجه نمیتوانستیم در اضطراب و دلواپسی کسایکه میخواهند، بهرقیمت ممکن، تمامیت حسه‌های عالی و ممتاز روح بشر را حفظ کنند، شرکت داشته باشیم». ولی باترتیب يك نظر ترکیبی و کلی از بشر، می‌توان این اضطراب را تخفیف داد .



فروید سه عامل نفسی (es) ، من (ich) و فوق من (Uber - ich) یا من ایده‌آل، یا ایده‌آل من (ich - idéal) را در فرد بشر تشخیص میدهد. نفس يك عامل نابخود (i. c.) است. و مستقیماً نمی‌توان آنرا شناخت و اساس موارد و بازمانده‌های فلسفی در آن محفوظ است. همچنین غرائز و محرکات غریزی و عشقی؛ از قبیل غریزه بقا و غریزه جنسی، منبع احتیاجات اروتیک (غرائز بقا و جماع را می‌توان eros نامید) و اضافه غریزه مرگ که خواهان تبدیل زنده به بی‌جان و عامل تعدی و تخریب است، در آن وجود دارد علی‌رغم این تمایل نفس، برای لببندو که شامل کلیه اشکال عشق و علاقه است، مخزن بزرگی است .



در اطراف نفس، عامل من وجود دارد که تقریباً مانند پوست تنم مرغ اطراف آنرا پوشانده است. ضمیر آشکار «سطح خارجی دستگاه روانی را تشکیل می‌دهد». و حد بین جهان خارج و حیوة داخلی است. مکان وی در پوسته مغزی و در محیطی ترین و خارجی ترین قشر مغز قرار دارد. من قبل از هر چیز يك واحد بدنی است و نه تنها کاملاً در سطح خارجی واقع است، بلکه ماهیت آن نیز شبیه انعکاس يك سطح خارجی است « بنابراین بدن يك فرد، و قبل از همه، سطح خارجی آن منبعی است که مستند و محرکات خارجی و داخلی از آن ناشی می‌شود .

« رابطه استدرک با من، نظیر رابطه غریزه و محرک غریزی است با

نفس. « اصولاً مستدرکات خارجی و همچنین تأثرات و احساسات داخلی، خاصه احساسات ناشی از لذت و رنج، مربوط به ضمیر آشکار هستند. » « خاطرات Mnémique »، یعنی خاطرات محفوظ در حافظه نیز، ممکن است جزء ضمیر آشکار در آیند. اغلب این خاطرات Mnémique که در گذشته به صورت استدراک و خصوصاً استدراک سمعی بوده اند (و چون کلمه محفوظ چیزی جز خاطره Mnémique کلمه مسموع است) دارای تظاهرات زبانی و بیانی هستند. وسیله ارتباط با تظاهرات بیانی مربوطه می توان ضمیر مخفی را به ضمیر مجاور و بالتبع به ضمیر آشکار آورد. عناصر واپس زده در نفس در نتیجه مقاومت از من دور هستند، عمل نجزیه با استفاده از خاطرات بیانی که در حقیقت واسطه ای هستند می تواند آنها را به ضمیر مجاور بیاورد.

من بلك عمل مهم دیگر نیز دارد؛ یعنی « مجاری تحریک را کنترل می کند. من را در روابط خود با نفس می توان شبیه اسب سواری دانست که مجبور به تسلط بر نیروی زیاد اسب است؛ با این فرق که راكب اسب را با نیروی شخصی، و من این عمل را وسیله قدرتی که از جای دیگر بهاریت گرفته انجام می دهند. این قیاس دامنه ای وسیع می جوید و همانطور که اسب سواراگر نخواهد از اسب جدا شود، اغلب مجبور است حیوان را همان راهی که می خواهد هدایت کند، من نیز اغلب اراده نفس را عملی می سازد، چنانکه گویی اراده خود او است.»

معدلك بشرعادت شده است که عمل و استدلال را به من منسوب کنند و نفس را مطیع هوسها و عشفها دانند. « من، در اثر روابط خود با جهان استدراک جانشینی تحولات روانی را در زمانهای مختلف منظم کرده، آنها را با واقعیت مقابله می کند. من مداخلات دادن تحولات فکری، مشارهای محرك را تعدیل و راههای مربوط به Motiilité^۱ را کنترل می کند. » و در حالیکه نفس تحت تسلط اصل لذت قرار دارد، من ممکن است در مورد بروز کردن اصل واقعیت که موجب توجه اجباری به واقعیات موجود است، بر آید. ولی اغلب این سلطان مشروطه در مخالفت با رأی پارلمان تردیده می ورزد. اکثر اوقات من رماری « کاللا» معنی دارد و نیروهای ناشناسی که خارج از حیطه قدرت ما هستند، بر ما مسلط می شوند.»

در اینجا فروید این جمله معمولی و رایج فراسه را بعنوان مثال ذکر

می کند: « C'était plus fort que moi »^۲

۱ - نیروی حرکت و حسی

۲ - این مثال، یا این قصد قوی تر از من بود بطوریکه مقاومت در مقابل آن نمی توانستم!

دو اصل، همه لبیدو در نفس جمع آمده است. يك قسمت از لبیدو طبیعتاً بمصرف توجهات اروتیک بر مفعولهای خارجی و سایر موجودات می رسد. ولی بهمان نسبت که هن توسعه یافته و نیرو می گیرد، درصد بر می آید که لبیدوی مذکور را بروی خود متمرکز سازد و خویش را بصورت تنها مفعول لایق علاقه به نفس تعدیل کند؛ در نتیجه نارسیسم بوجود می آید.

هن سعی دارد نفس را تحت سلطه قرار دهد و غرائز وی را ممنوع کند. «پسیکانالیز وسیله ایست که تسلط بر نفس را برای هن تعدیل می کند». ولی، هن پس از این پیروزی، با استفاده از غرائز مرك، ممکن است، بنوبه خود وسیله همانها ازین برود «بنابراین وی مجبور است لبیدو را در خویش متمرکز کند. و پس از آنکه مانوسیه و بنوبه خود همانند Eros شد. به زیستن و معیوب واقع شدن علامه می شود»

پس از این خواهیم دید که هن در میارزه خود با نفس، با فوقی هن همکاری می کند و در عین حال اغلب قربانی تجاوزات فوقی هن می شود. روهم رفته، هن «در نظر ما بصورت موجود بیچاره ای جلوه می نماید که مجبور به اطاعت از سه عامل است و در نتیجه، يك خطر سه جانبه؛ جهان خارجی، لبیدوی نفس و خشونت فوقی هن وی را تهدید می کند. سه نوع اضطراب مختلف بر منطبق با این سه خطر است؛ زیرا اضطراب خود نظاهری از واژنش در قبال خطر است. بنابراین هن دامی توان يك مخزن بزرگ اضطراب دانست».

فریاد بالحنی حاکی از اغماض و افسردگی راجع به هن چنین نتیجه می گیرد «من» که این نفس و جهان خارج واقع است، وسیله توافق نفس با جهان، و در اثر اعمال ماهیچه ای خود، وسیله توافق محیط با مقتضیات نفس، سعی در آشتی آید و دارد. و بزبان صریح تر رفتار وی مانند يك طبیب در جریان معالجات پسیکانالیتیک است؛ یعنی خود را، با تجارب مکتسبه از جهان خارج، تمایلات لبیدومی نفس و اگذار کرده، درصد است که تمام لبیدوی او را متوجه خود سازد. هن، نه تنها باور نفس بلکه برده مطیع او است و بنظور کسب معیت از باب خود فعالیت می کند. او کوشش دارد، که تا سر حد امکان با پوشاندن تصویر دستورات ضمیر منتهی نفس وسیله تعلقات ضمیر آشکار خود، و با وانمود زینکه نفس موافق با ملزومات و اقمیت است (در حالیکه نفس همچنان در خشونت و امتناع خود از پذیرش مقتضیات حیوة واقعی اصرار می ورزد) و بسا تعدیل مشاگرانی که بین نفس، از طرفی، و واقعیت و فوقی هن از طرف دیگر وجود دارد. با نفس حسن تعامل داشته باشد.

بنابراین، چون من بین نفس و واقعیت واقع است - مانند سیاستمداری که تابع کیفیات و اوضاع روزاست و در عین حال برای حفظ وجهه خویش در قبال افکار عمومی بیش از پیش خود را بایده های سابق وفادار نشان می دهد - اغلب در مقابل وسوسه ابراز بندگی، اپورتونیزم و ظاهرسازی مغلوب میشود.

بر بالای من، فوق من، یا من عالی، یا من آینده آل، که اعمال من را قضاوت کرده، دستوراتی بوی تحمیل می کند و می تواند با آن مبارزه کند، قرار دارد. سابقاً دیدیم که فوق من «نماینده بعبای کامپلکس اودیپ است» - «و فقط پس از این واپس زدگی بوجود آمده است.» طهیل با رهایی از کامپلکس اودیپ، خود را با والدینش همانند و تشبیه می نماید و در نتیجه فوق من بمنظور حفظ صفات والدین که بمنزله «موجودات عالی» تلقی می شوند، برای تولد و استقرار خود تلاش می کند. فوق من در جریان توسعه خود، و در آغاز از بین رفتن تأثیرات خانوادگی می تواند، نهوداشته خاصی که جانشین والدین میشوند از قبیل، مربیان، معلمان و نمونه های آینده آل را، تصرف کند و بیش از پیش مستهل شود.

معدلك او مانند والدین همچنان، به مراقبت فرد ادامه می دهد، و در صورت لزوم ویرا تنبیه می کند. او سعی دارد که، «بعنوان مظهر آداب ضمیر آشکار و همچنین، شاید، مظهر يك احساس تعصیر ناپخود (i. c.) بر من حکومت کند.

فوق من در عین حال می تواند هم جزء ضمیر آشکار باشد و هم جزء ضمیر مخفی. موقعی که جزء ضمیر آشکار است، می توان آنرا بعنوان قسمتی از من تلقی کرد، ولی این موجب عدم مخالفت وی با سایر عناصر من نیست. فروید در اثر خود موسوم به تئوری چندسیت، این ایده را، که در بشریت کنونی نیروهای مشروع کننده مسائل جنسی، ارثی است، پذیرفته است. در من و نفس نیز می نویسد: «تجارب مکتسبه من بدو از نقطه نظر انتقال ارثی غیر مؤثر می ساید، ولی هنگامی که بقدر کافی فزونی یابد و بعد کفایت در تعداد زیادی افراد مربوط به نسلهای متوالی تکرار شود، می توان گفت بصورت تجارب نفسی که شابه های Mnémique آن، بنوع مواریث حفظ و نگاهداری میشود، تعبیر خواهد یافت. و باین طریق نفس موروثی قسمتی از زندگی اغلب افراد را تعیین می کند. بنابراین هنگامیکه من، فوق من خود را از نفس می جوید در حقیقت شاید کاری جز باز یافت و زنده کردن جنبه های سابق من انجام نمی دهد.»

همچنین: «فوق من تجسم کلیه من‌های سابق، که نشانه‌ها و اماتی از خود در نفس نهاده‌اند، بوده، در نتیجه این کیفیت با نفس رابطه‌ای تنگ و مستقیم دارد و می‌تواند نزد من نماینده او باشد. و چون در اعماق نفس فرومی‌رود با وجدان (پسیکولوژیک) بسیار بیشتر از من فاصله دارد.»

از این امر نتیجه قابل توجهی بدست می‌آید: یعنی «شرکت مؤثر من ایده‌ال در تحریکات غریزی ضمیر مخفی، علت این پدیده ظاهرآ ممتا آمیز را که عبارت از باخود (i. c.) بودن قسمت اعظم من ایده‌ال و دسترسی نداشتن من بآن است، توضیح می‌دهد.

سابقاً متوجه شدیم که فوق من «مقر پدیده‌ایست که ما بنام ضمیر اخلاقی می‌خوانیم». فروید در اینجا نیز همان اصطلاح کانت یعنی فرمان قاطع را بکار می‌برد: «همانطور که طفل خود را مجبور به اطاعت والدین خود می‌بیند، من نیز از فوق من تبعیت می‌کند.»

فروید، بحق در مورد اهمیت مفهوم فلسفی فوق من، آنکه خود مکتشف آن است، اصرار زیادی می‌ورزد: «ثبوت این امر آسان است که من ایده‌ال، تمام شرافتی را که جوهر عالی بشر بایستد ارضاء کند، ابداع می‌کند. من ایده‌ال چون شکل جامشین عشق به پدر است، نغمی که تمام ادیان از آن بوجود آمده‌اند در خود نهان دارد. بشر، با سنجش فاصله بین من و من ایده‌ال خود این احساس پستی مذهبی را که بخش تفکیک ناپذیر هر ایمان بر حرارت و جنون آمیز است در خود درک می‌کند. در جریان توسعه و تحولات بعدی، مریدان و اولیائی که سفارشات و ممنوعیت‌های آنان با کمال تیر و مندی در من ایده‌ال جای می‌گیرد، و نهت عنوان آداب و وجدانی، ساتسور اخلاقی خود را اعمال می‌کند، عشق پدر را به‌مهد می‌گیرند. فاصله‌ای که بین مقتضیات آداب وجدانی و نظاهرات من وجود دارد احساس تفصیر را بوجود می‌آورد احساسات اجتماعی نیز در نتیجه تشابه با سایر اعضای کلکتیو ته که دارای یک نوع من ایده‌ال هستند، تولید می‌شود. بنا بر این دین، اخلاق، احساسات اجتماعی، این سه عنصر اساسی عالیترین جوهر بشر، در بدو امر یک جنبه تفکیک ناپذیر را تشکیل می‌دهند.» فروید در اینجا نیز تو تم و تا بوی خود را بیاد آورده، بعنوان تذکر اضافه می‌کند: «هنر و علم را اینجا مستثنی می‌کنیم.»

گاه اتفاق می‌افتد که «فوق من بیش از من در خصوص نفس نا باخود اطلاع دارد». مثلاً در بعض اشکال نوز ابسیبول، من بیمار با اتهام تقصیری که من ایده‌ال بر او وارد می‌سازد مبارزه می‌کند؛ سپس انالیز نشان می‌دهد که فوق من خود تحت فشارهایی که بر من مجهول است قرار دارد.

فوق من ممکن است خود را نسبت به من متعددی و خشن نشان دهد. ولی در پس اضطرابی که من ممکن است، در نتیجه ملاحظیات خطرناک و جدانی ناشی از تعریکات فوق من، احساس کند، تهدید و خطر کاستراسیون وجود دارد. من منتظر است که فوق من مانند یک پدر یا یک خداوی را دوست داشته از او حمایت کند ولی در بیماریهای شدید *Mélancolie* من اضطراب کشنده ای احساس کرده، چون خویش را مغضوب و شکنجه دیده فوق من تصور می کند، خود را فدا می سازد.

بطور خلاصه «نفس بکلی فاقد اخلاق است» من نیز برای کسب اخلاق تلاش میکند، فوق من هم ممکن است بیش از حد به اخلاق وابسته شود و در عین حال مانند نفس خشن باشد.

حال «اگر کسی پیدا می شود و تعجب آور ادعا می کرد که انسان نورمال به تنهایی از آنچه تصور میکند فاقد اخلاق است، بلکه در عین حال بیش از آنچه می اندیشه مقید با اخلاق است، پس یکمال نیز، که نظریات آن اساس قسمت اول ادعای فوق است، هیچ مخالفتی بر ضد قسمت دوم آن نمی کرد.» زیرا «بشر در بدی و در عین حال خوبی بیش از آنچه خیال میکند می تواند پیش رود».

سرشت انسانی

فریود در اثر خود موسوم به آئنده يك توهم سال ۱۹۲۷ و در بررسی خود بنام ناراحتی تمدن در ۱۹۲۴ و همچنین در نگارشات خود، در سال های ۱۹۱۵ و ۱۹۳۲ راجع بچنگ، نظریات کلی وسیعی در خصوص انسان بطور عمومی ابراز کرد.

هنگام اندیشه به انسان، آنچه بیش از همه مورد توجه واقع می شود، فرهنگ و تمدن است. (فریود این دو کلمه را باهم شبیه می داند، درحالی که متفکرین آلمانی معاصر وی از قبیل اوسوالد اسپنگلر^۱ و توماس مان^۲ لغات مذکور را مختلف و حتی ضد یکدیگر می دانستند).

بنظر فریود، مفهوم فرهنگ با تمدن «تمام آنچه‌هایی است که زندگی بشر را بر شرائط حیوانی فزونی داده و آنرا از حیوة حیوانات ممتاز ساخته است». عقیده فریود «عمل اصلی تمدن و علت اساسی بودن آن، ایست که ما را در مقابل طبیعت حمایت میکند. ما بسبب خطرات و تهدیدات طبیعت، یکدیگر نزدیک شده ایم و تمدن را بوجود آورده ایم، که از وظایف مختلف آن، برای ما یکی تولید امکان برای يك زندگی مشترك است... فراموشی اختلافات، ترك مشاجرات و کینه های موجب تفاق و بغض آوردن وظیفه بزرگ مشترك، درقبال يك سانحه متوحش طبیعی، یعنی حفظ بشود برابری و های مهیب طبیعت، از مناظر نادر، شریف و مهیج اجتماع انسانها است».

یکی از جنبه های خاص فرهنگ، اینست که بشر را به صرف نظر کردن از غرائز متعدد خود خاصه، امیال غریزی که باطل می تواند شده و در نوروبات هادیده میشود، از قبیل میل زنا با معارم، قتل نفس و آدم خواری و باضافه بعض امیال ضد اجتماعی که در عین حال در اغلب ملل متمدن نیز وجود دارد، مجبور می سازد. «بسیاری از متمدنین که از اندیشه قتل نفس یا زنا با معارم متوحش میشوند، ولی در ارضای حرص و حس تعدی و مطامع جنسی خود کوتاهی نکرده، و اگر تنبیهی در مقابل نبینند از آزاره منوع با دروغ، تهمت و فریب ناکی ندارند.» با اینوصف نمی توان گفت که روح بشر از ازمنه اولیه تا کنون هیچ تغییری نکرده و برخلاف ترقیات علم و صنعت، امروز نیز شبیه او اهل تاریخ باقی مانده است.

۱ - Oswald spengler

۲ - Thomas mann

چطور در فرد و در او مانیتست ؟ تمایلات ضد اجتماعی تحول یافته است؟ این تحول در نتیجه دو عامل مختلف الچته داخلی و خارجی است. عامل داخلی ناشی از نفوذ اروتیسم، احتیاج به عشق، به معنی وسیع کلمه، بر تمایلات شرورانه (یا بزبان دیگر، تمایلات مغرورانه) بشر است، یعنی در اثر پیوستگی عناصر اروتیک تمایلات مغرورانه به امیال اجتماعی تبدیل شده، بشر زودی متوجه می شود که محبوب بودن نفعی است که می توان و باید بسیاری از منافع دیگر را فدای آن ساخت. عامل خارجی نیز عبارت از فشار ناشی از تربیت و مایه های مقتضیات محیط تمدن است و بعداً تأثیرات مستقیم همین محیط جانشین نفوذ آن می شود. تمدن فقط در نتیجه چشم پوشی از ارضای بعضی احتیاجات و خواسته ها بوجود آمده است و اقتضا دارد، آنها که در پیرو نسلهای پیاپی، قصد استماع از یک زندگی تمدن دارند بنوبه خود از ارضای بعضی غرائز صر منظر کنند.

در حقیقت تبدیل متوالی و لایه سطح فشار خارجی به فشار داخلی در سراسر حیوة فردی برقرار است، یعنی در نتیجه نفوذ دائم محیط تمدن و در پیرو پیوستگی عناصر اروتیک تعداد بیشماری از تمایلات مغرورانه به تمایلات اجتماعی مبدل می شوند. پس هر فشار داخلی که اثر آن در جریان تحولات بشر تظاهر میکند بدو، یعنی در آثار تاریخ بشر، فقط یک فشار خارجی بوده است مردمی که در عصر ما متولد میشوند، استعداد تبدیل تمایلات مغرورانه را به تمایلات اجتماعی با خود همراه دارند و این استعداد جزئی از تشکیلات موروثی آنها است و در نتیجه، اغلب، تحرکات سبک و حزنی هم این تبدیل را عملی می سازد. بنا بر این در استعداد به زندگی تمدن عناصر مادر زاد و همچنین عناصر اکتسابی وجود دارد.

سابقاً تشکیل فوقی هن، که اجبار اجتماعی خارج را باطنی کرده و حامل آن می شود، مورد بررسی واقع شد. هر یک از اطفال ما بنوبه خود صحنه این تبدیل واقع شده، در نتیجه، همین تبدیل یک موجود اخلاقی و اجتماعی میگردد. این چنین نوعت فوقی هن، براب پسیکولوژییک گسرا به پائی برای فرهنگ است.

بنا بر این یکی از مشخصات تمدن چشم پوشی از نفعی غرائز و «عملی ساختن ترفیات پرورسی» است. کارل لارم برای «اکتساب» معنای تازه حیاتی و «کل» استعداد لارم برای تنظیم روابط بین مردم، خصوصاً تقسیم اموال قابل حصول، را نیز باید بدان اضافه کرد. در میان منافع تمدن، علم و «تمام دانش و آموختاری که مردم برای تسلط بر نیروهای طبیعت و استفاده از آن به منظور

ارضای احتیاجات بشری کسب کرده‌اند» باید در درجه اول قرار گیرد. «میراث ایده‌الها» ، یعنی مستدرکات مذهبی و آثار هنری را هم باید بآن افزود. قبلاً اهمیت نقش مذهب در گذشته مذکور افتاد و ارزش کنونی و آتی «توهم» مذهبی مورد بحث قرار گرفت .

فروید مخلوقات هنری را - با اینکه خوشنودی روحی ناشی از آنها «عموماً برای نوده‌ها که سرگرم کارخسته کننده خود و فاقد تعلیمات شخصی لازم هستند میسر نیست» - در «اعضای يك تمدن» بسیار موثر می‌داند . «هنر ، در عوض چشم پوشی‌های سابق پرورشی، که بیش از همه بر ما گران آمده‌اند ، خوشنودیهای جانشین^۱ فراهم می‌سازد . بنابراین و از نقطه نظر آشتی‌دادن بشر با فداکاری‌هایی که برای تمدن انجام داده ، بی‌همتا است . به‌لاوه آثار هنری احساسات تشابه را که هر گروه پرورشی بآن احتیاج بسیار دارد ، با تهیه موقع مناسب برای ما به‌منظور درك خوشحالی‌های عمیق و مشترك، تحريك می‌کند» .

با اینهمه ، فرهنگ خالی از بعضی مخاطرات نیست . «تحولات نفسانی که در پیروپندیده فرهنگ است ، عبارت از خنثی کردن تدریجی مقاصد جنسی و در عین حال محدودیت عکس‌العملهای محرکه است .» در نتیجه ، «برگشت تمایلات معدی به باطن» ممکن است در کنار نتایج مفید ، «نتایج خطرناکی» نیز داشته باشد . مخصوصاً فرهنگ ، که «از هر طرف مزاحم اعمال جنسی است» و بالاخره ممکن است موجب انهدام و «خاموشی نوع انسان شود . بطوریکه هم اکنون در نژادهای فاقد فرهنگ و طبقات عقب مانده^۲ مردم با نسیتی بسیار بیشتر از طبقات لطیف و مهذب فزونی می‌یابند» .

ولی رویهم رفته ، منافع فرهنگ بیش از عیوب آنست و اگر ما «قسمت اعظم رنجهای خود را» بدون او هستیم ، در عوض «عالیترین چیزهای خود را» نیز از او داریم .

در اینجا «باید از تمدن در مقابل فرد دفاع کرد» . زیرا هر فردی دارای «تمایلات مخرب» و بالتبع ضد اجتماعی و ضد فرهنگی است . هر فرد بالقوه دشمن تمدن است ، در حالیکه تمدن بتفیع عموم بشر است . هدف تشکیلات فرهنگی ، شن و نوامیس آن «حمایت و مسائل تسلط بر طبیعت و استحصالی ثروت» در قبایل تحریکات خصمانه مردم است .

چون ساخته‌های بشر را بسهولت می‌توان از بین برد ، و همان علم و

۱ - Substitutive

۲ - بیگمان جوانان کان‌جود متوجهند که منظور، عقب مانده نسبت به تربیت بورژوازی است

تکنیکی که آنها را بوجود آورده است می تواند موجب انهدامشان شود». ظاهرآ تمدن را يك اقلیت بريك «اکثریت سرکش» تحمیل کرده است. و چون توده ها «بیهوش و غیرفعال» هستند و ارزش چشم پوشی از خرائز را نمی دانند و بخودی خود کار و فعالیت را دوست ندارند مقداری اجبار همیشه برای آنها ضروری است.

با اینوصف باید «رضایت مردم را به فداکاریهای لازم» جلب کرد و برای توده ها جبران و پاداش قائل شد. درایستورده افعال رهبرانی که توده ها بآنها اعتماد دارند، می تواند بسیار مؤثر واقع شود. «و توده ها فقط در نتیجه نفوذ اشخاصی که می توانند بعنوان نمونه واقع شده و مردم آنها را بتوان رهبر خود بشناسند» به فعالیت و چشم پوشی هایی که تمدن بروی آنها قرار دارد خواهند گرایید.

روبهم رفته دراجتماع، «تقویت فوق من» اهمیت اساسی برای تمدن دارد. زیرا «در نتیجه» دشمنان تمدن، پشتیبان او می شوند. هر قدر که تعداد این فوق من ها در يك محیط فرهنگی زیادتر باشد، آن تمدن مطمئن تر است و بهتر میتواند از وسایل اجبار خارجی و ظاهری صرف نظر کند. «از طرف دیگر» یقیناً قسمتی از مردم، بسبب يك استعداد مرضی یا يك نیروی شدید غریزی، همیشه ضد اجتماعی خواهد ماند. ولی اگر بتوان اکثریت ضد فرهنگ امروزی را تا سرحد يك اقلیت ناچیز، تقلیل کرد، يك کار مهم و بزرگان دیگر آنچه که باید انجام گرفته است.

همچنین باید اعتراف کرد که قسمتهای بسیاری از فرهنگ ما هیچوجه قابل دفاع نیست. فروید در اینجا مسئله ناشی از امتیازات ثروتمندان و محرومیت های تحمیلی «طبقات رنجبر» را مورد بررسی قرار داده، و صریحاً میگوید: «هنگامی که يك تمدن از مرحله ای که خوشنودی يك قسمت از اعضای آن مشروط به محرومیت سایرین و شاید اکثریت است نگذشته باشد، رشد يك کینه شدید در قلب محرومین، بر ضد تمدنی که از دسترنج آنها بوجود آمده، ولی تنها سهم ناچیزی از آن بایشان می رسد، بسیار طبیعی است. لازم به تذکر نیست چنین تمدنی که تعداد زیادی از اعضای خود را محروم داشته، باینوسیله آنها را به انقلاب وامی دارد، هیچ امیدی به دوام خود نمی تواند داشته باشد. و اصولاً لایق دوام نیست.»

حال اگر، بجای در نظر گرفتن تمدن از جنبه کلی آن، گروههای مختلف فرهنگی مورد بررسی واقع شوند، اختلاف ایده آل های آنها بخوبی واضح خواهد شد.

اصولاً ایده‌ال‌ها شکل فدائیت گروه‌ها را مشخص نمی‌کنند، بلکه باید تحقیقات قبلی، حاصل از « همکاری استفاده‌دات طبیعی و کیفیات خارجی » را يك عامل نمونه، که « بصورت ایده‌ال تثبیت » می‌شوند، نگریست.

در اینجا فرورد برای تشریح چنین کلکتیوئته‌ها که گروه‌های فرهنگی را تشکیل می‌دهند، از تئوری نارسیسیسم خود استفاده کرده، می‌گوید: در ضایبتی که يك ایده‌ال برای اعضای يك تمدن مفروض فراهم می‌سازد، از نوع نارسیسیسم است، و بروی غرور، ناشی از آنچه سابقاً با موفقیت بانجام رسیده، قرار دارد. باضافه هر تمدنی برای کسب حداکثر رضایت، خود را با سایر فرهنگها که متوجه وظایف دیگر و شامل ایده‌ال‌های متباین با او هستند، مقایسه میکنند. در نتیجه چنین اختلافات، هر تمدنی خود را در تعقیب تمدنهای دیگر معوق می‌داند. و بالاخره ایده‌ال‌های فرهنگی، همانطور که می‌توان بوضوح بین ملل ملاحظه کرد، يك سبب مخالفت و کدورت بین گروه‌های فرهنگی مختلف می‌گردد. هنر نیز ممکن است خود را در خدمت این نارسیسیسم کلکتیو قرار دهد.

قابل توجه اینجا است که در داخل گروه‌های فرهنگی معرومین نیز، در اثر تشابه خوب شدن با اسنمار چیان خود، همان رضایات و احساسات نارسیسیسم را درك می‌کنند: یعنی « حق تعقیب کسانی که وابسته به فرهنگ آنها نیستند، صدماتی را که در داخل گروه خود تحمل میکنند، جبران می‌کنند. ممکن است فرد حقیری بیش نباشند و همه نوع فشار و نظام اجباری هم بر آنها تحمیل شود؛ ولی در هوش يك روهی^۱ هستند و بتوبه خود باید در تسلط بر سایر ملل و حکمفرمایی بر آنها شرکت کنند» !!

در اینجا با علم باینکه فرورد تعقیرات متقابل ملل را یکی از علل روحی جنگها دانسته، و جنگ را نقطه مقابل تمدن می‌داند، مقصود وی را از این نارسیسیسم کلکتیومی توان به خوبی حدس زد.



فرورد عفايد خود را در خصوص جنگ در اوائل فاجعه خونين ۱۹۱۴ - ۱۹۱۸، یعنی بسال ۱۹۱۵ در اثر قابل توجه خود بنام « ملاحظات کنونی بروی جنگ و هرك، تشریح کرد.

وی، در نوشته کوتاه و جذابی این جنگ را « نه فقط، بسبب تکامل موحد سلاحهای تعرضی و دفاعی، خونین‌ترین و فبیح‌ترین، بلکه همچنین، خشن‌ترین، دیوانه و اذترین، و بیرحمانه‌ترین جنگهایی که تا آفرود اتفاق افتاده بود » معرفی

۱ - روم یا کشورهای نظیر آن، در گذشته و امروز

کرده، به تحقیر حقوق افراد، عدم امتیاز بین قسمت مبارزه و قسمت غیر مبارزه، استعاده از تمام جنبه های علوم بمنظور مبارزه و تخریب و انهدام کلیه علائق و روابط مشترك ملتها، که در اثر کینه های بعد از جنگ «مدتها ترمیم آن علائق مجال خواهد بود»، سخت حمله ور می شود، و اضافه می کند: «جنگ این واقعیت باور نکردنی را روشن کرد که بین ملل متعین بقدری غرابت و عدم تفاهم حکم فرما است که یکی از دیگری با کینه و تفر روی برمی گرداند. یکی از کشورهای بزرگ و متعین که استعداد خود را نسبت به تمدن، مابشرکت فعالانه و درجه اول خود در بنای آن، نشان داده بود بقدری منضوب شد، که با اعلام بربریت وی قصد داشتند از جامعه متعین زائلش کنند. تا کون، ظاهر آ، هر گز چنین حادثه ای اینهمه هواریت گرانبها و مشترك انسانی را از زمین نبرده و همچو آشوبی در روشن ترین افکار تولید نکرده و اینهمه شئون عالی بشری را پست ننموده است.»

هیچ واقعه ای نمی توانست، نظیر مناظر این جنگ، جنبه های پلید ماهیت انسان را نمودار سازد. «به خشونتها، دریدگیها و دروغهایی که جنگ برای جهان متعین بیار آورد بیندیشید! آیا بنظر شما مستی جاه طلب و رهبر و بیخ، بدون هندسی میلیونها تن مردم عادی به کسیختن اسرار اینهمه تمایلات شرارت آهیز کافی بود؟»

در قبال چنین جنگی، يك «هموطن جهان متعین» خود را «فریب» خورده احساس می کند. ولی این را نمی توان فریب خوردگی دانست، زیرا عمل اساسی آن بر طرف ساختن وهم است. و نهایتاً باید بدون سروصدا انهدام او هام خود را پذیریم.

ما باید او هام خود را در خصوص افراد از دست بدهیم. «هرگز يك بشر کاملاً خوب یا کاملاً بد نیست؛ بلکه در بعضی نسبتها خوب است و در بعضی دیگر بد؛ در بعضی شرائط خارجی صالح است و در بعضی دیگر طالح.»

سابقاً دیدیم که در جریان تحولات زندگی، اسرار خارجی اجتماع تبدیل به يك فشار داخلی و تمایلات متروار، به تمایلات اجتماعی بدل می گردد، شبیه این جریان در مورد افراد نیز صادق است. ولی در اعماق موجود غرائز اولیه که فقط مستوع شده اند، و از کوچکترین موقع مساعد جهت ظهور خود استعاده می کنند، همیشه باقی هستند. باضافه تعداد زیادی از مردم که باطن مہذبانه ندارند فقط در اثر فشار خارجی اجتماع روش غیر متعرض میشه می سازند. در حالی که فشار اجتماعی مخالف قتل من، در اتسای جنگ از بین میرود.

۱ - یقیناً خوانندگان بطور دارد که فروید تا سال ۱۹۳۹ بیشتر عمرش را در دیدار و تالیف ۱۹۳۹ - ۱۹۲۵ محروم ماند

اگر اینهمه بروی اصل، هرگز مرتکب قتل مشو اصرار می شود، برای اینست که «ما از احلاف يك سرى بی نهایت طویل از نسلهای آدمکشانیم که شاید، مانند خود ما، عشق قتل با خون آنها عجیب بوده است. چون يك چنین ممنوعیت آموخته و قاطع فقط در قبال يك تعریك فوق العاده نیرومند لازم است. و هرگز آنچه بشر علاوه ای بآن احساس نمی کند، ممنوع نمیشود». باضافه، «پارحایت آمیال و خواسته های باخود ما، ما خودمان نیز باید جنایتکاری پیش نیستیم». بنابراین در اتنای جنك، «و وطنان جهانی ما آنقدرها هم که خیال میکنیم، پست نمی شوند، بهمین دلیل که بآن درجه برجستگی و علوی که ما تصور می کنیم نرسیده اند».



آیا وجود آن فریب خوردگی را، که اگر مقابل افراد احساس کنیم، مرتکب اشتباه شده ایم، می توانیم، پس از ملاحظه روش دولتها نسبت بیکدیگر مشروع بدانیم؟

در زمان عادی، هر حکومتی خود را بعنوان «معاظ اصول اخلاقی» جلوه می دهد و «احکام آن، بایک خشونت شدید، و طائفه دقیقی برای فرد معین می کند. يك حکومت متضمن شرط وجود خود را در اجرای این اصول اخلاقی می بیند و هر بار که قصد تخطی از آن بمیان می آید بیرحمانه دخالت می کند و حتی کسانی را که در صدد آزمایش آن اصول از نظریك منطلق انتقادی هستند، با سوء ظن می نگرد».

ولی «هر يك از افراد يك ملت در زمان این جنك با کمال نفرت، آنچه که در زمان صلح احساس مبهمی از آن داشت، تشخص داده، متوجه می شود که اگر حکومت از شرارت افراد جلوگیری می کند، برای از بین بردن آن نیست، بلکه قصد دارد، همانطور که مثلاً ملک و تنباکو را انحصار می کند، شرارت را نیز بفرود متحصص سازد. حکومت، در عین چلك هر گونه شرارت و هر گونه شدت را، که کوچکترین آن موجب خفت و شرمندگی افراد است، برای خود میجاز می داند. و نسبت به دشمن نه تنها از حیث عادی، بلکه از دروغ عمدی و قصدی نیز در برتری کند. حکومت حداکثر اطاعت و فداکاری را به افراد تحمیل کرده با پوشاندن حقایق از چشم آنها و با قرار دادن تمام ارتباطات و صور افکار تحت مانسور شدید، مقاومت اشخاص را که ذکاوت و هکری برایشان نمانده است در قبال يك وضع نامطبوع یا يك خبر شوم سلب می کند. و با بی اعتنائی به کلیه عهدنامه ها و قراردادهائی که موجب رابطه او با سایر حکومتات است، بدون ترس، حرص و شهوت قدرت طلبی خود را، که فرد نیز باید با ابراز میهن پرستی آنرا

نابید و تاکید نباید ، اعتراف می کنند .

با اینکه ، این تابلوی جالب توجه فروید برای تحریک خشم مانیست و در این مورد نیز وی مارا به رفع هر گونه وهم و اشتباه دعوت کرده ، خاطر نشان میکند که « تاریخ اولیه نوع انسان مملو از قتل نفس است . آنچه هنوز اطفال ما در مدارس بنام تاریخ عمومی می آموزند ، چیزی جز توالی کشتارهای دسته جمعی و قتل ملتها نیست . بجا است « توقعات خود را » نسبت به ملتها ، « این افراد بزرگ جامعه بشر » تعدیل کنیم . ممکن است ملل ، که موجب تعول افراد هستند امروز هنوز در مراحل تشکیلاتی اولیه بوده در راهی که منتهی به تشکیل واحدهای عالی است چندان پیش نرفته باشند . بنابراین نتایج اخلاقی فشار خارجی را که نیرومندان در افراد متظاهر است ، هنوز در آنها نمی توان ملاحظه کرد .

فروید ، که مصمم به امتناع از پذیرفتن هر گونه تعارف و وهم است ، می نویسد : « تا موقعی که بین شرایط زندگی ملتها اختلافات بارز وجود دارد و تا موقعی که آنها نسبت یکدیگر چنین کینه عمیقی احساس میکنند ، جنگ وجود خواهد داشت . » فروید ، علت این کینه را مبهم و خود را از درک عینی آن ناتوان اعتراف می کند : « برایچه نژادها یکدیگر را عموماً تحقیر کرده ، یکدیگر کینه ورزیده و از هم اظهار تنفر می کنند ، این رازی است که مفهوم آن بر من آشکار نیست . شاید اجتماع تعداد زیاد ، و ملیونها انسان کافی است که تمام اکتسابات اخلاقی افراد مشکل آن فوراً از بین برود و جز بدوی ترین ، قدیمی ترین و خشن ترین استعدادات روانی چیزی برجای ماند . »

با اینوصف فروید امیدوار است ، که تعول موجب کم و بیش پیشرفتی در این امر خواهد شد و توقع متواضعانه خود را چنین بیان میکند « بنظر ما کمی راستی و صداقت در روابط این خود مردم و در روابط بین مردم و هیئت های حاکمه موجب تسلیح راه این تعول خواهد بود . »



فروید ، هفده سال پس از بررسی خود در ۱۹۱۵ ، وادار شد تا بار دیگر مسئله جنگ و صلح را مورد تحقیق قرار دهد . توضیح آنکه فزیسین - فلووزوف اثرات اینشتین بنام جامعه ملل و خصوصاً انستیتوی بین المللی همکاری فکری ، در نامه ای بسال ۱۹۳۲ ، سی ام ژانویه ، این سؤال را به فروید ، که وی را « آشنای کبیر مرا از بشری » خطاب کرده بود ، فرستاد « جنگ برای چیست ؟ » . در سپتامبر ۱۹۳۲ فروید در نامه طویلی که بعنوان پاسخ برای او فرستاد تمام جنبه های این مسئله مهم را مورد بررسی قرار داد و جانب خود را مشخص کرد . او خود را « آرامش طلب » معرفی نمود ، و تصریح کرد که غیر از این

نمی‌توانست بود: «بنظر من، آن علت اصلی که ما را وادار به مبارزه با جنگ میکند، اینست که ما جز مبارزه کار دیگری نمی‌توانیم. ما آرامش طلبیم چون بسبب غلظت اورگانیک، باید باشیم.»

«هر بشر حقی بر زندگی خود دارد؛ چنگ زندگیهای پرامینه انسانها را معدوم می‌کند و فرد را در وضع غیرشرافتمندانه‌ای قرار داده؛ او را، غلبه رغبه اراده اش، وادار به قتل هم‌نوع می‌سازد و آثار گرانبهای فعالیت انسان را از بین می‌برد. باید اضافه کرد که چنگ، با شکل فعلی خود، بهیچوجه نمی‌تواند جنبه قهرمانی سابق را داشته باشد. و چنگ فردا، نیز در نتیجه تکامل سلاحهای تخریبی، با انهدام کامل رقیب یا شاید طرفین معادل خواهد بود.»

پس چگونه همه مردم از چنگ منتفر نیستند؟ فروید در اینجا بحث سابق یعنی وجود يك غریزه کینه و انهدام يك «معرفت متعمدی یا مغرب» را، که در اعیان وجود انسان قرار داشته، در عین حال مخالف و مرتبط با غرائز ارویتیک معرک جماع و قهه است، تکرار میکند.

در تمام حکومت حیوانی، که انسان نیز نمی‌تواند از آن مستثنی باشد، نتیجه مبارزات را همیشه شدت عمل تعیین کرده است؛ آنچه هم که بنام حقوق می‌نامند شکل خاصی از شدت عمل و عبارت از «نیروی يك جامعه» است. یعنی «می‌توان وسیله اتحاد چند ضعیف با يك رقیب بیرومند مقابله کرد، و بزبان دیگر قدرت ناشی از اتحاد است». و از اینجا «شدت عمل جامعه» موجب پیروزی است، نه شدت عدل فرد. حال اگر این ایده را در مورد روابط بین ملتها نیز صادق بدانیم، نتیجه زیر بندست می‌آید: «بفید بقین گریز از چنگ معال است مگر اینکه مردم، بمنظور ایجاد يك نیروی مرکزی توافق حاصل کرده، بموجب اصول آن از مبارزات نفع چوبانه دست بکشند. در اینصورت دو امر اساسی در آن واحد ضروری بنظر می‌رسد: یکی ایجاد يك دادگاه عالی و دیگری تجهیز آن با يك نیروی کافی. چون بدون وجود دومی اولی بکلی بی‌فایده خواهد بود.» در مورد جامعه ملل که پس از عهدنامه ورسای تشکیل یافت، «شرط دوم رعایت نشده بود». بنابراین «در نظر نگرفتن این اصل که حق، در اصل جز يك نیروی خشن چیز دیگری نبوده و هنوز نیز نمی‌تواند از پشتیبانی قدرت صرف‌نظر کند، اشتباه عظیمی است.»

فروید، بمنظور نفوذ در افراد «فرمولی که بطور غیر مستقیم طریق مبارزه ضد چنگ را تسطیح کند» پیشنهاد کرده، اضافه می‌کند: «اگر تمایل طبیعی بچنگ ناشی از غریزه تخریب است، بنابراین بجای آنست که رقیب این تمایل یعنی eros را بکام طلبید. یعنی هر آنچه بین مردم موجب رابطه احساسات است باید

برضه چنگ بکار افتد» .

از طرف دیگر ، این واقعیتی است که «از زمانهای بسیار بعید ، بشر پدیده فرهنگ را تحمل می کند. (می دانم ، بعضی ترجیح می دهند که بجای اصطلاح فرهنگ ، تمدن را استعمال کنند) ماهرترین چیزها و درعین حال قسمت زیادی از رنجهای خود را مدیون آن هستیم . در میان کارا کترهای پسیکولوژیک فرهنگ دو عامل ظاهراً از همه مهمترند : یکی استحکام فکری که منظور آن تسلط بر حیوة غریزی است ؛ و دیگری رجعت داخلی تمایلات متعددی باتمام نتایج مفید و خطرناک آن . ولی مفهومات روانی ، که تحول فرهنگی ما را بسوی آن میکشاند به شدیدترین وجهی باچنگ تصادم میکند .

شاید چندان دور از حقیقت نباشد که در دو عنصر فوق ، مفهوم فرهنگی ویم محقابه تأثیرات يك تحول آتی ، و برای پایان دادن به چنگ ، در يك آینده نزدیک ، در نظر بگیریم . زیرا هر آنچه بمنظور توسعه فرهنگ فعالیت می کند ، برضه چنگ نیز مبارزه می نماید» .

بی گمان ، یکی از عناصر فرهنگ انسانی در نظر فروید اینست که عده روز افزونی از افراد ، کنجکاوی ، توجه ، علاقه و حس تحسین خود را بیش از مرز های ملی توسعه و دامنه می دهند . فروید در بررسی خود بسال ۱۹۱۵ ، راجع بچنگ بایک سخن مزمین ، چناب ، نوع کسب لذت «از میراث مشترک انسانی» کسی را که خود بنام «ه. وطن جهان متمدن» می نامد ، قبل از ۱۹۱۴ ، شرح می دهد و چون بنظر او چنگ «آبجه که برجسته و عالی بوده ، همیشه است» و پیمه دار ساخته است ، بنابراین افراق نیست اگر به چنین نوع فکری جنبه برجستگی خاصی نسبت داد ، و این قسمت زیبا از نوشته های او را مانند نتیجه يك نظر کلی بر نوع انسان انتخاب کرد .

«آنکس که احتیاجات زندگی ویرا در محل مهینی متوقف نمی ساخت ، می توانست از زیباییها و منافع بسیاری از کشورهای متمدن استفاده برد و بدین وسیله مهین و سعتری برای خود بر کتب می کرد که در آن می توانست ، بدون ایجاد سوء ظن و تصادف با مانع ، حرکت کند . او از این طریق می توانست از دریا های آبی و خاکستری ، از زمائی قلل بر برف و دندتهای سبز ، از حدایت جنگلهای شمال و شکوه کشتزارهای جنوب ، از احساسات ناشی از مناظری که بر از خاطرات تاریخی و آرا عس حلیهت دست نخورده است ، لذت برد . همچنین این مهین جدید ، برای وی موزه ای بود که تمام آثار گرانهای هنرمندان بشر متمدن را که در عرض عمرها وجود آمده و اما میراث رسیده است ، در برداشت ، او با عبور از سالنهای مختلف این موزه ، با کمال بی طرفی ، و درعین

تعمین انواع تکاملات مختلف را، که هم میبانش، به معنی وسیع کلمه، تحت تأثیر مغلوطی از خون، تاریخ و صفات خاص ناشی از محیط پرورشی خود بوجود آورده اند، درك می کرد؛ اینجا انرژی خشك و سخت، در عین نیرومندی و قدرت؛ جای دیگر هنر پر لطف و متعلی زندگی؛ و طرف دیگر نظم و قانون یا سایر استعداداتی که بشر را مسلط بر طبیعت می سازد؛ جلب توجهش می کرد، این هموطن جهان متهمین در میان متفکرین بزرگ، شعرا، هنرمندان مثل مختلف - کسانی را که خیال می کرد بهترین قسمت زندگی خود را مدیون آنها است، و کسانی که راه فهم و آنت زندگی را نوی آموزخته بودند - در ردیف استادان میهن اصلی خود قرار می داد و نوشته های آنها را مساوی آثار چارودان کلاسیک سرزمین مولد خود می شمرد و هیچیک از آن استادان بزرگ، فقط از این لحاظ که زبانی مفایر زبان وی حرف می زده است، در نظرش بیگانه جلوه نمی کرد. وی با همین مردان بزرگ خارجی، خواه يك معنق بی نظیر امیال بشری یا يك شاعر زیبا پرست، یا يك فیلسوف صریح الهجه یا يك نویسنده شوخ و باهوش، هرگز فکر نمی کرد که نسبت به میهن و زبان مادری خود که همیشه برایش عزیز بوده، وفادار نبوده است.

عشق به يك «میهن وسیع تر»، آنچه فروید همه هم میبشان جهان منمندن را به آن دعوت کرده است، چنین است.

پاسیفیسیم (آرامش طلبی) صریح فروید و استدراك عالی وی از فرهنگ بین السلی، آرزومی را که در پس کوششهای خود بمنظور کسب يك نظر عاری از هر گونه دروغ و رباکاری از کائنات، بشروسرشت انسانی، پنهان دارد بعبوی ظاهر می سازد.

نتیجه

مروید کاغذ ضمیر مخفی نیست دو قرن قبل از او لیبیر، مستدرکات غیر محسوسی را - که در گیاهان، در خود ما «موقعی که بشکست دچار می‌شویم یا هنگامیکه خواب عمیق بدون رؤیائی ما را فرا می‌گیرد» بوجود می‌آید - مورد توجه قرار می‌دهد.

جنبه خاص فروید اینست که وی روشی برای تحقیق این جهان وسیع (ضمیر مخفی) بوجود آورده است. بدو آمتدوی عبارت از مداوای بعض بیماریهای عصبی ناشی از تأثیرات عمیق نواحی مجهول ضمیر مخفی بود. سپس با روشهای وی، با کمال بی‌فرضی و تنها بجهت آشنای کنج‌کاوی علمی، امتداد یافت. روش تحقیق در اینمورد عبارت از آزمایش انحرافات، تجزیه اعترافات مکتسبه از نوروزه ها بررسی جنبه های غیرهای حیوة روزانه، پریشانی خیال، فراموشی، سهو و باضافه سعی در اکتشاف اساس واقعی و مفهوم مخفی رؤیایها است.

بنابراین، يك پسیکولوژی خاص و بزبان دیگر يك پسیکولوژی اعماق که عمل اصلی آن تحقیق در وراء ضمیر آشکار است بوجود می‌آید، ولی، به‌فیده فروید «مفهوم هیچ چیز از مخلوقات یا ساخته‌های بشر، بدون کمک پسیکولوژی قابل درک نیست» و از طرفی اغلب جنبه‌های حیوة روانی فقط «وسیله پاتولوژی که بسیاری از نسبتها را جدا و نزوک می‌کند» قابل فهم است. بنابراین پسیکا بالیز در مرکز کلیه بررسیهای مربوط به بشر، و نه تنها بشر فردی، بلکه بشر اجتماعی و تمام گروههای بشری واقع شده است.

وسیله دخول يك روش تازه و خاص در پسیکولوژی می‌توان معماهای جدیدی را در نظر گرفت و برای علوم مربوط به بشر: کاراکترولوژی، پندگویی، استتیک، تاریخ هنر، تاریخ ادبیات، جامعه‌شناسی، مردم‌شناسی، افسانه‌شناسی، تاریخ مذاهب و تاریخ تمدن، راه‌های بی‌سابقه‌ای پیشنهاد نمود. خصوصاً «جامعه‌شناسی» که بشر را از نقطه روش‌وی در جامعه مورد بررسی قرار می‌دهد، چه ز دیگری جز يك پسیکولوژی عمیق نیست» و بنابراین از این روش عمیق است که از پسیکانالیز انجام می‌گیرد.

مروید، صدیچ با غلط، باحل تعداد زیادی از معماهای بشری به ساختمان يك سیستم واقعی نائل می‌آید. وی در قبال ادعاهای مذاهب، عقاید خور را مانند يك فیلسوف در خصوص کائنات به‌منظور دفاع از حقوق علم، در باره بشر،

که بوجود نفس نابخود، من آشکارا و فوق من ایده‌ال در او معتقد است؛ در مورد اجتماع بشری که شدیداً عیوب، ریاکاری و جنایات آنرا سوا می‌سازد، ابراز می‌کند. این اجتماع فرد را زیر پا خرد کننده يك اخلاق ابتدائی بمنظور ممنوع کردن هر نوع رحمت جنسی، نعت فشار قرار می‌دهد و به گله‌های بیچاره بشری، کشتارهای مهیب و خرابیهای احمقانه‌ای رانده سبب آن جنگهای جنایت کارانه مدرن است، ته‌میل می‌کند.

اینجا، در روح فروید، زیر ماسک خونسردی علمی و رئالیسم شدید وی، يك ایده‌الیسم پنهان، تمایل به تساوی در عین استقلال و خوشبختی، علاقه به يك بشردوستی واقعی که مفتون زیبایی بوده، و يك روحیه برادری جهانی محرک آن باشد، بخوبی واضح است. این تمایلات مخفی با سایر تمایلات که بطور آشکار اساس آثار فروید هستند یعنی باعشق شدید و ناسازشکار به حقیقت، تنه‌از هر نوع دروغ و ریاکاری مخلوط می‌شوند (و سابقاً نیز گفتیم) این احساسات فروید را به گیر که عموماً آرد، دوستویوسکی و مخصوصاً نیچه شبیه می‌سازد. فروید با اطمینان بارزش ایده‌الی که الهام بخش وی بود، مدت‌ها فعالیت خود را در يك عزالت فکری کامل تعقیب کرد. سپس شاگردان متعددی برایش پیدا شدند و بالاخره شهرت و حتی افتخار عظیمی کسب کرد. ایده‌هایش راهمه شناختند و در تمام جهان متفکر راجع به آن بحث می‌شد. بنده، انجمن پسیکانالیتیک بین‌المللی تاسیس شد. و شعباتی در وین، بوداپست، لندن، هلند، سوئیس، مسکو، کلکته، نیویورک، برزیل و استرالیا بوجود آمد. در بعضی کشورها، مانند فرانسه، که انجمن پسیکانالیتیک دیر تشکیل شد، ادبا و هنرمندان پیش از اطباء و علما از آن استقبال کردند، تئاتر نیز از خورنده رقیب آنرا، و رلانورماند در ۱۹۲۱ تا مسافرت تزه اثر ژرژ نوو در ۱۹۴۴ از موضوعات فرویدی الهام می‌گرفت.

با اینوصف پسیکانالیز موجب مخالفت‌های فراوان شد. در اغلب محافل مهمترین سبب دشمنی با آن، انتقاد از اجتماع فعلی، از مذهب و از جمودات اخلاقی و ناسیونالیسم متعرض بود.

بعضی اصرار آن را بر وی عوامل جنسی مورد نكوهش قرار میدادند. و بطوریکه ژرژ بلو ندل می‌نویسد: این بان سکسوالیسم «وفاحتی است که نسبت علمی آن داده شده».

سایر انتقادات، چون احساسات کمتری داشته و بیشتر باینده دقت بوده‌اند

۱ - Moi-conscient

۲ - Kierkegaard (۱۸۱۳ - ۱۸۵۵) جاسوی شهر دانمارکی

دارای ارزش بیشتری هستند؛ مثلاً انتقادات پسیکولوگ سویسی ادوارد کلاپارد که روی سخنش بیشتر با شاگردان فروید و با عظایبه تنظیم شده چنین است: «پسیکانالیستها در نظر من چندان پسیکولوژی جلوه می کنند، چشم آنها در تلبیکی می بیند و این مسلماً امتیاز بزرگی است، زیرا، یقیناً در زیر زمین های ضمیر فوقانی ما، مانند تیر گیهای يك روح اولیه، حوادث بسیاری میگذرد و پسیکانالیستها بسیاری از نسبتها و واقعیاتی را که از نظر سایر پسیکولوگها دور مانده بود کشف کرده اند، ولی این امتیاز يك عیب هم دارد؛ و آن اینکه پسیکانالیستها چون، شب عادت می کنند، اغلب از تحمل نور، و تشریح مستدرکات خود بوضوح و با يك شکل عقلانی و قانع کننده برای کسانی که مانند خودشان قبلاً متقاعد نشده اند، عاجز می مانند، به علاوه آنها استعداد تشخیص ودقت را نیز از دست داده اند و به خوبی نمی توانند بین يك فرض عجیب و غریب و يك استنتاج صحیح فرق بپند.» (Archives de psychologie جلد XXI، صفحات ۳۵۸-۳۵۹)

از قضایای فرویدیسم آنها، که بیش از همه تولید مخالفت های شدید کرده اند، توسعه موضوعات جنسی، عقیده به میل جنسی طفولیت، کمپلکس اودیپ و سبولیسم رؤیا است.

ولی تازاهیت ضمیر مخفی در حیوة انسانی بشر، ایده واپس زدگی، و نقش مهم امپال در رؤیا، و جنسیت در ظهور نوزدها، و طفولیت در تشکیل کاراکتر، سهلتر مورد قبول واقع میشود.

اصولاً بدون توجه به جزئیات این کشمکشها، باید پذیرفت که ایده های فروید اغلب بالحن زننده و لغات عجیبی بیان شده است؛ و استاد قدرت تصور عجیب خود را گاه با غراق می کشاند و همیشه نیز علت قانع کننده ای برای الهامات غیر عادی خود ابراز نمی کند؛ باضاه، مثل موقعی که ملاحظات مربوط به نوزده ها و متعریفین رایه عادی ترین موجودات نیز منسوب می دارد اکثر آخیلی زود قضیه ای را عمومیت می دهد و در نتیجه تمام نظریات وی شخص را فوراً قانع نمی سازد.

ولی نمی توان انکار کرد که این کاوش جسورانه ضمیر مخفی در خصوص ماهیت بشر، نظریات تازه ای با يك اصالت شری و جالب بیان آورده است. در هر صورت تزه های فروید معرک توجه و کنجکاوی و هکراست، ارزش اساسی آثار فروید مطمئناً از اینجهته است که نیروی ذکاوتی را بشدت تحریک میکنند.

بجا است قطعه دیگری از نوشته های کلاپارد را در اینجا نقل کنیم: «آثار فروید در نتیجه تازگی ایده هایی که با الهام می کند و در اثر سرشاری خود یکی از مهمترین حوادث تاریخ علوم روحی است.» توماس مان امیدوار است که فرویدیسم به ایجاد يك «محیط انسانی عاقلتر و آزادتر» کمک

خواهد کرد.



آیا نسبت دادن بعض ارزشهای اخلاقی به چنین فلسفه «مخالف ادب» غیر عادی نیست؟

فروید، بحق، مفتخر است از اینکه پسیکانالیز، با امتداد آتسار کوپرنیک و داروین بشر را متواضع می کند. بشر مدتها خود را مسانند موجودی فرشته آسا، که در مرکز کائنات جای دارد، می نگریست. در حالیکه وی در سیاره حقیری ساکن است و حیوانی است که کمی تعول پذیرفته و ضمیر مخفی او ملو از انواع تمایلات خشن است. در اینصورت اخلاقاً بهتر نیست که با رعایت شرایط انسانی، از خودخواهی و دروغ صرف نظر شود؟

فروید طریق دیدار واقعیت را بدون توهم و آنطور که هست، و سخن گفتن بدون ریاکاری و شرم دروغن از تمام واقعیات جنسی را، که مشروعیت ناشی از خرافات قدیمی مدتها موجب جلوگیری از ملاحظه و بررسی آن بود، بیا می آموزد. و درایشمورد نیز ما را به عملی ساختن این فضیلت مشخصه روحیه مدرن، یعنی احترام به حقیقت، دعوت میکند.

فروید با بنایی خالی از خشم و یاکارانه، سر نوشت زنان و مردانی را که مغلوب مقتضات جنسی، و حتی قربانی انحرافات تأثر آور هستند، شرح داده و ما را به یک مهر بانی عفو آمیز نسبت به موجودات بیچاره ای، که جنبه های غیر عادی آنان، تا موقه ای که قصوری نسبت به سایرین مرتکب نشده اند فقط مربوط به خود آنها است - دعوت می کند.

فرویدیسم، با تبرئه حیوة جنسی و تأیید و غایفه کمک متقابل که موجب رابطه ما با سایرین است، اگر خوب درک شود می تواند در استقرار اصل اخلاقی عشق آزاد کمک موثری باشد. در اثنای قرون متعادی، در محافل مختلف فشار تحقیرات بی انصافانه «مردان گناهکار» و «زنان گناهکار»ی را که تنها تقصیر آنها تسلیم به نیرومندترین غزائز بود، میان خود خرد می ساخت. ولی فرویدیسم این تحقیرات را می تواند از بین ببرد. هنگامی که دو موجود، یکدیگر را مجذوب می سازند، و عشق آنها بدیگری صدمه نمی زند، می توانند بدون تردید، یکدیگر را با تمام جسم و قلب دوست داشته باشند، آنها حق دارند برای بدن خود همه نوع لذت جنسی و برای قلب خود همه گونه حفظ روحی فراهم کنند. و فقط بهمین دلیل قاطع که موجب لطمه به کسی نیستند، هیچکس محق به محکومیت و حتی مضایقت آنها نیست.

بالاخره انسانها ، در يك گذشته نزديك مي بايست ، و در سراسر آينده بايد، دعوت به صلح ، دعوت به آشتي تمام ملتها ، دعوت به حفظ يك فرهنگ وسيع بين المللي ، دعوت پرشوري را كه در اثنای چنگ اول اين متفكر يهودي اطريشي براي تمام امالي جهان متمدن مي فرستاد- و خود در تبعيده ، در اولين روز هاي يك كشتار جديد و خونينتر از جهان رفت - بگوش گيرند .

بجا است قبل از مطالعه ، اغلاط کتاب بنابر فهرست

ذیل تصحیح شود

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۶	۱۲	تسخر	تخیر
۶	۱۱	قرار دهد	قرار میدهد
۷	۲	بیوگرافیهای طیبیان	بیوگرافیهای پزشکان
۸	۸	علاوه از	علاوه بر
۱۳	۱۸	نامیده	نامید
۱۵	۲۷	احتیاج	اجتناب
۱۶	۱۶	فرار در بیماری	فرار نه بیماری
۱۷	۳	ایبدو	ایبندو (این کلمه در اکثر صفحات غلط چفته شده است)
۱۷	۵	بارسیم	نارسیم
۱۷	۱۹	گراویا	گراویا
۱۷	۲۷	کرد	می کرد
۱۸	۲۴	فریسین فیلسوف	فریسین - فیلسوف
۳۷	۲۴	تغیر	تغییر
۳۷	۲۷	ژوکات	ژوکاست
۴۸	۲۱	مزبور فراموش	مزبور را فراموش
۴۹	۶	Hnr	Hnr
۴۹	۱۶	عجب اینست	عجب ایست
۴۹	۲۷	سبوايك	سبوايك
۵۰	۲۶	فرستاده	مفرستد
۵۲	۲۵	منفیت	منقلب
۵۷	۱	Paranoïaque	'Paranoïaque
۶۲	زیر نویس	نطفه شناسی	حنین شناسی
۷۸	۸	بست می کنیم	بشت می کنیم
۸۱	۲۶	بطلب حقوق	بطلب حقوقی
۸۲	۱۹	ولی خود	ولی وجود
۸۲	۲۱	عزوبیت	عزوبت
۸۴	زیر نویس	Fctichisme	Fétichisme
۸۵	۲	« پاریلست »	« پاریست »

صفحة	سطر	غلط	صحیح
۸۷	۷	نشان می دهد	نشان می دهند
۸۸	۵	مجتمعا	مجتبلا
۸۸	۱۴	بی تربیتی	بی ترتیبی
۸۸	۱۹	نور و پالت	نور و پات
۸۸	۲۴	«	«
۸۹	۲۹	مرضی ۳ مشرک	مرضی مشترک ۴
۸۹	۲۹	موارد کمی	موارد یکی
۹۰	۲۵	برای تحقیق	برای تحقق
۹۰	دیر نویس	داخل رون	داخل روان
۹۱	۱۴	آن مسئله	این مسئله
۹۱	۲۰	دخالت داشه	دخالت داشته است
۹۱	۲۷	درمی طرق	در پی طرق
۹۲	۱	متمایل	سایل
۹۲	۱۴	و وسیله	وسيله
۹۲	زیر نویس	Insest	inceste
۹۹	۱۰	مهمی	موثری
۱۰۷	۱۲	نتیجه ، در	در نتیجه
۱۰۸	۱۹	تربیتی	تربیتی
۱۱۱	زیر نویس	مجرای پول	مجرای پول
۱۱۲	۴	رنج	رنج
۱۱۶	۱۵	تعاظ ناریك	«تعاظ ناریك
۱۱۸	۹	ادار	ادار
۱۲۱	۴	که از امروز	که امروز
۱۳۲	۱	مراجه	مواجه
۱۳۸	۲۰	بدوین ترین	بدوی ترین
۱۵۰	۵	اسب در عین ...	است و در عین ...
۱۷۹	۲۲	که از امدیشه	از امدیشه
۱۸۲	۹	مردم آنرا	مردم آنرا